٦٩٩.

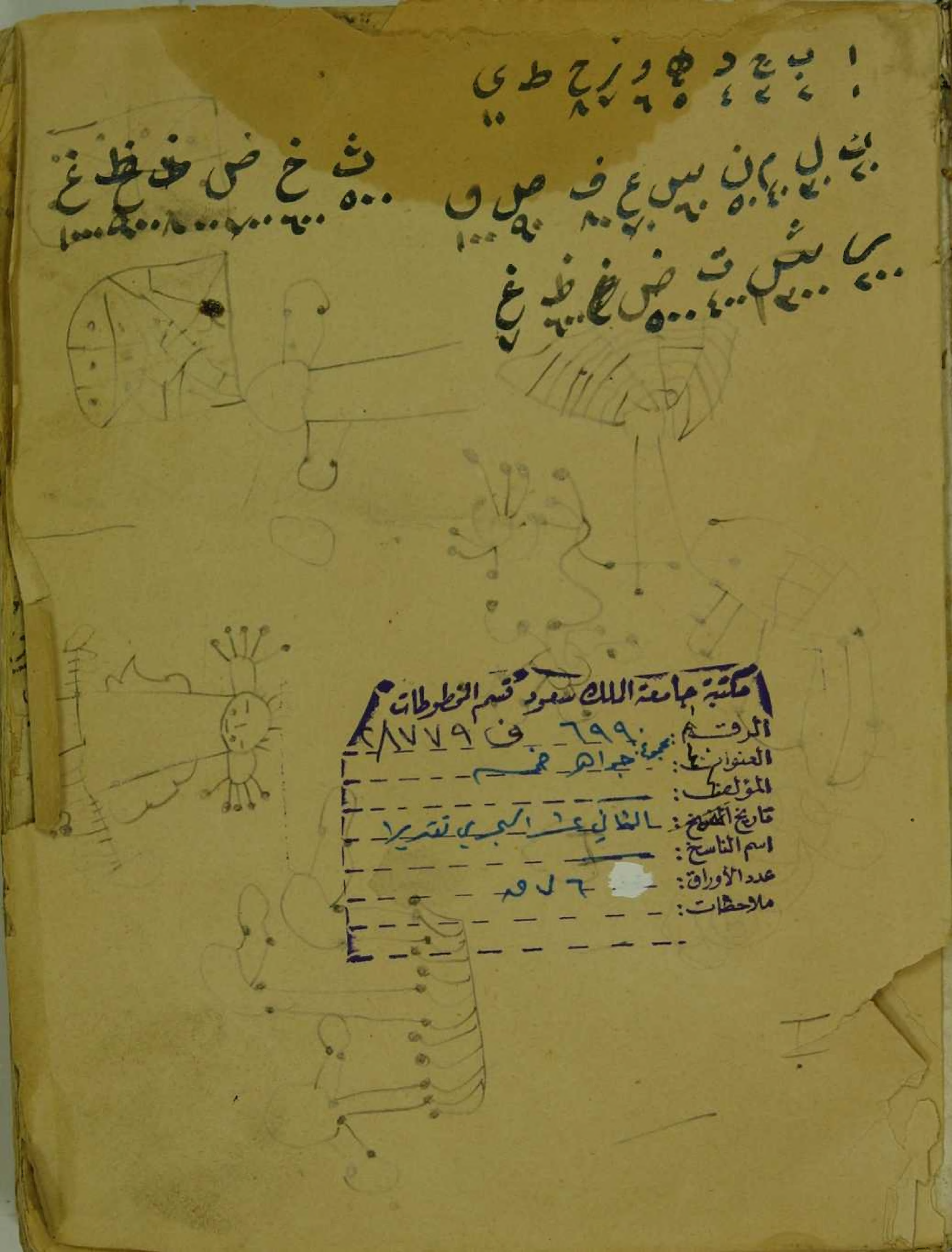

مكتبة جامعة الملك سعود قسم المخطوطات
الرقم: مجموع ٦٩٩٠ ف ٨/٧٧٩
العنوان: جواهر
المؤلف:
تاريخ النسخ: القرن العاشر الهجري تقريبا
اسم الناسخ:
عدد الأوراق: ٧٦
ملاحظات:

فائده خواندن این چهار سوره والشمس و اللیل و الم نشرح و والضحی
هریک هفتاد بار هفتاد روز بیاید عاجز اند الا بامر الله اجل لی
من اقربه فرجا و فخر جا هر مرادی که دارد در
خواب او را رجال الغیب خبر دهند از قول شیخ شهید علیه
الرحمه است و این ذره بنده بضاعت کاتب الحروف تجربه نموده

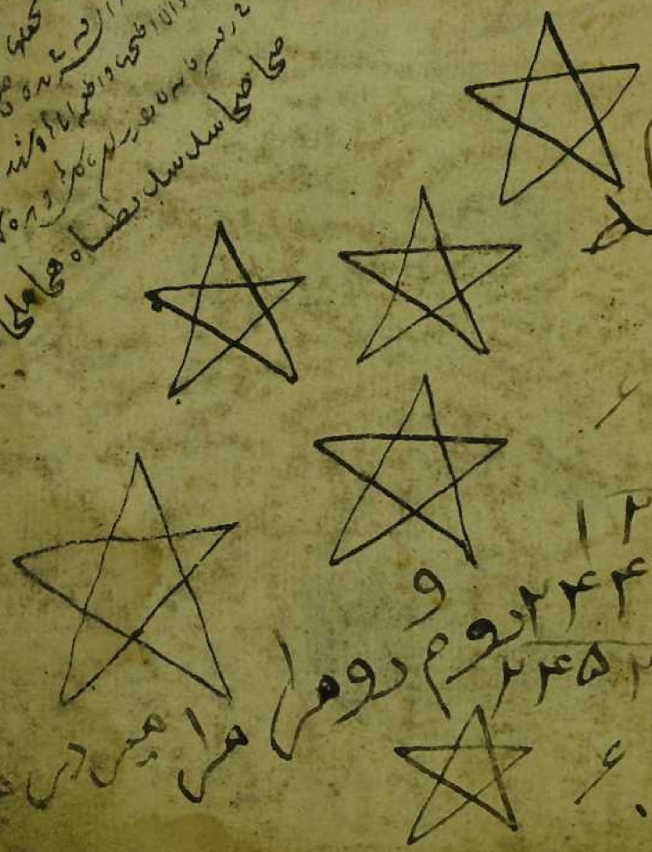

صل باج جهج زراز

وفع

برب

برای نوش

عاشق زنده شود

عمال خزانه

فخر عین ضاء ما

شفا شافی

ملک

خزانه

کوه سنگ

ثبت وثیقه ذکریای یافعی کرم که از مرشد کامل وطی کننده مراحل ومنازل عالم ارواح قدسی آیات قدس

السالکین وزبده العارفین الشیخ المحقق ومولانا المدقق آقا محمد بیدآبادی زید مجده العالی ذکر کرده

شد این است که بعد ایام بسیار که بیست وشصت وشش بوم باشد باید که این دو اسم شریف خوانده شود

باین طریق که بخواند آنقدر که انفاس کسیخته شود وبعد از هر نفس کسیخته یکبار بخواند بر خلاف مستحب

وَالسَّلَامُ اَنْ تُحْيِيَ قَلْبِي تا عدد کامل گردد ووقت این ذکر شریف را هر چند معین نکرده اند

نهایت خود در کار اشتغال مینمودند چنانچه لازم بود عرض شد حرره العبد الجانی محمد بن محسن

المدعو بمهدی الزاهدی

فعل چیست یک کنکره است بالای برج طلسم سه هزار و سیصد و شصت و

از مواد بیضا ف بیند قدرت حق آنرا آفریده است ودر میان هر چهره یکان یکان

سبز مقدار یک بنا پیدا کرده است وجلد ثوابت اسماء اعظم در آن صندوقها گذاشته فعل کرده است و

بود هر چهره هفتصد وشصت ویک ملک نامزد کرده است مادام که آن قفلها گشاده نگردد حفظ اسماء

عظام باقیات بشود ۵ البذل در لغت بخشش را گویند ودر اصطلاح هر چه خواند بجهت

یا آنچه خواند اسم باشد بهر شد بخشد تکرار آن باشد که لفظ اول اسم را با خر آن هر بار ضم کرده بخواند تو هم

آن باشد که تمام معنی آن اسم در تصور آرد که این دست نهد نام حرفان اسم ملاحظه کند که این هم معتبر باشد

لفظا حاصل یا لفظا اول آن اسم تصور نماید در تمام قراءت تا زود اجابت کردد ۵ در عوت این نه چیز می باید

نیج ول شرط وباقی برای تکمیلست چون تکمیل کرده باشد هستقر کردد واگر صاحب تاسیر او گناهی کبیره واقع شود

بال آب شود چنانچه متصرف بود باقی ماند واگر تکمیل نکرده باشد وازان گناه کبیره واقع شود متصرف باز نگردد

چنانچه در کتاب اما از شیخ سلطان الموحدین شیخ ظهور حاجی حصور نقل است که هین دو رمدد و

برای تکمیلست وباقی یا بعضی متصرفان فرموده اند ۵ بعد از نصاب یا وکیل ء بار بخواند وبعد از

زکوة یا مجیب ۵ بار وبعد از عشر یا ولی ء عم وبعد از قفل یا فتاح ۸۹ عدد وبعد از دو متعدد یا

معطی ۹ ء وبعد از بذل یا وهاب ۵ ء وبعد از ختم یا هادی ۵ عم بار باید بخواند ۵ یعنی بعد از

قفل یکی یاد و شرایط در عمل گذاشته باشد ودعوت شروع کند اگر از آن نعل نا مشروع واقع شود عمل

از سکه متغیر نماید ۵ بزبان عبری دو رجمال ومدورجلال را گویند ومعنی یا ذکر هویدن ودر کرفتن

نیز آمده است ۵ چون صاحب دعوت دعوت شروع کند برای تکمیل دعوت بعد از هر هزاری ده کرة

زیاده بخواند اسم مذکور را که سری عظیم در آن است ۵ اگر هوافق دوازده برج خواند دوازده

هزار یا هزار و دویست یا عتبار مآت یا صد و بیست یا عتبار عشرات یا دوازده بار وهمچنین موافق

ستاره وعناصر وطبایع ۵ مثلا بعد از طرح نمودن اگر انچنین وده میسر نیاید بعد از آن چهل اسم

کشیده در انگشتری بنویسد وانرا بپوشد این نیز حکم ورد دارد ۵ مثلا بعد از طرح نمودن چهار

باقی ماند باید که چهار صد یا چهل نوبت یا چهار صد کرت یا چهار هزار بار بر این قیاس بخواند ۵

یعنی نیت کند که ابتدا این اسم را نزخواهد نمود ۵ یعنی بکسی نفرماید که کرفته بیارد واگر جانور

باشد که الحاجا نور یافته نمیشود یا فقیر است وان قدر مؤنة ندارد که خریده رها کند هر گاه بشهر

در آید وبمکانی که جانور بهم میرسد در آید خریده رها کند ویا فقیری بقدر وسعت خرید رها

فرماید وشیرینی بفقرا در زمان شرایط دادن لازم است وگذاشتن جانور هر نفعه لازم است بی

شرایط هم ۵ دعوتی که مخصوص به نیت قربت باشد ویا برای فیض هم رسانیدن در تصرف اسما باشد

دراد حاجت ترک حیوانات جلالی وجمالی نیست ۵ اشیائی که در دعوات احتراز حرام است
آنرا ترک کند ۵ در شرح جلالی ابوبکر آورده است که اگر در اثنای دعوت با حلال
جماع کند بان نیست وبرقول خویش حدیث آورده لیکن مطلق نیست واگر در اثناء
شرایط داد ن ودر دعوت تخییرات جماع کند بی شک هلاک شود ۵ آداستکی مزین
چهل روز صبح مطلقت بعد ازان کجایش دارد ۵ اگر اجازت مرشد وشرطی از شرایط
حیوانات جلالی در اثناء دعوت قوت شود بیم هلاکت جان بود وترک باقی شرایط اینقدر
خوف ندارد لیکن دراجابت تاخیر شود ودر تخییرات بترک شرطی از باقی شرایط هم بیم هلاکت
۵ چون کسی دعوت اسم جلالی میکند باید که در اثناء ان ورای دعوت جلالی نکند اگر ضرورت افتد
دعوت مشترک کند ودعوت اسم جمالی بمثل ودد بمعاد جلالی یا جمالی مجال خود باشد فیه
اگر کسی اسم جلالی را شرایط داده است وحاجتی جمالی پیش آید باید که همان اسم جلالی بخواند تا
بجای تکرار سر کلمهٔ جمالی خواند واگر اسم جمالی را شرایط داده باشد ومقصود جلالی بود نماید
پس بجای تکرار سر کلمهٔ جلالی خواند ومراد محب حاصل کرده ۵ یعنی یکی از این شرایط اگر کمی فوت
شود خطر جان باشد چنانچه اکل حیوانات وترک اجازت مرشد ومراد از لفظ شرایط بعضی است
وبعضی را تغلیبا گفته اند چه در ترک اینها خطر جان باشد بلکه در اجابت تاخیر شود ۵
وقت افطار رده بار یا حی یا قیوم وده بار درود خوانده آب بنوشد بعد ازان هم یازده بار
درود گوید ودر خوردن طعام رعایت تسمیه ودرود وحمد نماید منده ۵ زیرکه شروع دعوت
در عطارد شود ومیان اسماء مشترک وعطارد مناسبت تمام هست چه عطارد با سعد
سعد وبا نحس نحس است ۵ چشمها بسته در خیال آرد که ارواح حاضرند چون تخیل کند
خود را معاکوی ظاهری حاضر آید ۵ چون از غسل فارغ شود هفت نوبت بر کف دست آب
خواند وبر آب بدمد گیرد وهفت نوبت سورهٔ فاتحه بر آب خواند وبر آب بدمد واز آب بر سر
ریزد حصار دعوت کرده در رجعت اسم نشود وهر بار که در دعوت غسل کند سورهٔ مذکور را
هم چهار بار ده ۵ یعنی اگر غسل واجب نداشته باشد والا اگر واجبی حادث شده باشد وغسل
کند ۵ یعنی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله
۵ یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم ۵ مراد از پیروان ظاهران مشائخند که در بیعت حضرت رسالت
ظاهر و باطن قدم راسخ دارند وراهنمائی کرده شدگان می نمایند وپیران باطنی
انه اولیاء اند که پروانه وار در شمع احدیت وجود خود را در باخته اند ومستهلک

دیده اند ۵ در وقت دعوت خواندن ورد معین کند واز معین کم نکند واگر
طیفه بسیار ست وروز با خر رسید باید که سر کلمه بمقداری که عدد مکرر است
بخواند وبا اسم یونانی یا موکل سمائی بمقداری که عدد مانده است بخواند ۵ از چهار
فقیر تا چهل فقیر ان قدر که تواند نان وشیرینی بخش کند ۵ بجهت انکه تاثیرات اسماء
در صنادیق زمرد بالای عرش معلق اند ومفتاح ان صنادیق منقار طاویست مسمی بریفه که
مسبح بجمیع اسماء الله تعالی است وعامی طیور عالم را بجنسیت خود میداند پس هرچند که عامل
از نفس صیاد طیور دها میکند بان راحت میرسد وتعاقل محبت واشنائی میکند وچون
دعوت طی عند الله باجابت میرسد فرمان استفتاح بدو میرسد واو بیک اشنائی وقوت
تعطیل نمیکند وتاکید نمیطلبد وزود میکشاید ایضا اگر عامل کبیره باشد شرایط دعوتش بحرف
مجیست وکذاشتن جانور بحکم حروف اصلی [illegible] ووصلست پس حرف دو جانور بکذارد شرط
مسطور داردنه ۵ بدانکه صاحب دعوت را اگر در اثناء دعوت یاد اثناء شرط دادن مرضی
دوی نبود که دعوت کردن نتواند باید که هر روز مادام که بیمار دستور باشد سورهٔ فاتحة الکتاب
وآیة الکرسی یکبار بخواند واگر خوندن نتواند بتصور کند واگر بتصور هم نتواند کسی را فرماید
تا در حضور او آیه وسوره وسورهٔ مذکور را هفت هفت کرة بخواند اگر چنین کند رشتهٔ
دعوت منقطع نشود وچون شفا یابد خوندهٔ سابقرا ثابت دارد وما بقی را تمام سازد ضمنه

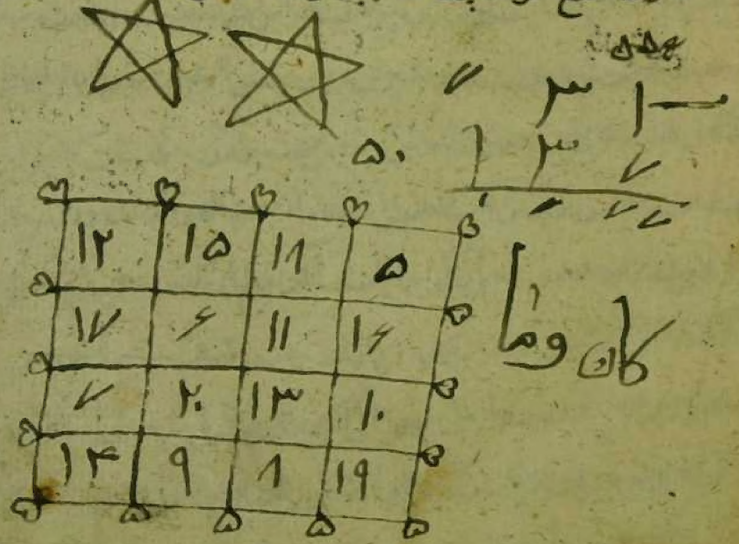

از برای عسرت و فقر دریک مجلس صد و هشتاد نوبت بخواند والهکم اله واحد لا آله الا هو الرحمن الرحیم
جهت آواره کردن اعداو شفای بیمار و حصول حاجات کلی و تواند کرد سه هزار و سیصد و سی و
سه دفعه بیک جلوس بخواند والا انچه تواند بخواند فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین
از جهت هلاک کردن دشمن و دفع خوف و عقد اللسان خصمان هزار بار بخواند انا نحن نزلنا
الذکر وانا له لحافظون از جهت الفت دلها و وسعت رزق و طلب جاه و منصب و تسخیر
سلاطین و عقد اللسان امرا و وزراء هر روز صد و یازده مرتبه بخواند الله لطیف بعباده
یرزق من یشاء وهو القوی العزیز و این آیه هفت خواص دارد اول جاه دویم عقد اللسان
سیم رفعت چهارم قبول عوام پنجم استجابت دعا ششم اسانی کارها هفتم دوستی خلایق عدد
کبیرش سه هزار و سیصد و سی و سه مرتبه و وسط ء ء و صغیر ء بخواند اینست یس والقرآن
المجید ن والقلم وما یسطرون این نیز هفت خواص دارد اعزت ۲ رفعت ۳ فراخی رزق ۴ حشمت
۵ محبت ء قوت ۷ قدرت و عدد کبیرش ء ء وسطش ۸۴ وصغیرش ۸ بار بخواند حسبی الله لا آله
الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم جهت برآمدن مهمات کلی ۴ بار بخواند بیک جلوس
و اند هفته مقصود برآید من یجیب المضطر اذا دعاه از جهت ظهور کم شده و دزدیده و گریخته و اظهار
جنایه بیک مرتبه مجلس ۴ بار بخواند اینست الم تعلم ان الله یعلم ما فی السموات والارض
ان ذلک علی الله یسیر بخط میر محمد باقر داماد دیده شده که هر کس بجهة هر مطلب در یک مجلس هزار بار
این ریاعی بخواند بزودی حاصل شود ای آنکه بملک خویش پاینده تویی کار من بیچاره تو بسته شده
منقول از مرحوم میر محمد باقر داماد که هر گاه از ظلمت شب صبح ننماید تویی بگشای خدا آنکه گشاینده تویی
خواهی برابر و نزدیک پادشاه روی هفت نوبت یکو خیرک بین عینیک و شرک بین عینیک و شرک بین عینیک

بسم الله الرحمن الرحيم

تبارك الذي كتب كتاب كاينات بالحروف العاقيات
والنقاط البينات وختم بالنون الوجود الانسان
الذي هو في الاعيان كالانسان الاعيان وانزل عليه
الفرقان وعلمه البيان فسبحان الله على دوام وصلى
الله على محمد وآله ظهر آيات الفرقان وسلم على علي مبين محكمات
الرحمن امّا بعد كمترين بندگان خاندان غيبيان علي بن علي
امين در شهور سنه سبعين وثمانمائه اين چند
كلمه سطور در بيان شمه از قواعد وفوايد علم حروف
فرقاني واعداد وآيات قرآني دايما بوضع جفر جامع
مرتضوي واشارات اجمالي تكبير حروف تهجي اسماء در سلك
تحرير درآورد وآنرا مشارق جفريه نام نهاد بجوده و
منه مشرق اوّل است كه حروف عبارت بود از صور منزله
از آسمان تقدس كه مظهر چيزيست كه عطيه وجود عيني يا
ذهني در مي آيد وبعبارت ديگر حروف عبارتست از
صور اجتلاء حقايق عليه وعلوم آلهيه بر منصات

استقلت

۲ برای سوار شدن وجود نظر
۲ بندگی جیوان

۳ نفس عمان

۲ قرار واستقامتی

واعتدال یولیه

یوکسک طاغلر

تابکه لردن
یاکوشه لردن

عيان وملابس اسرار غيبيه كه از زوايا مكون برشواهق
اعلام اعلان واحاطه بر جميع اشياء از سبيل استواء است چنانكه
گريد الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا
قيما اوضح از انست وبر اولو الالباب بعد ذكر واضح شواهد
بود كه هرچه از مكان لطيف وحفاظ دور از تخيط
انساني بجامع ظهور واجتلاء در مي آيد او را مرتبه
كليه است اوّلا بر صفحه سانح دل تجلي مي نمايد وتعين
معنوي مي پذيرد پي مقارنه صورت وثانيا در حضرت
خيال نزول مي نمايد وتخيل ميكرد در صورت مثاليه حرف
وثالثا بواسطه يكي از دو شارح لسان وبيان در عالم شعور
بمرتبه شهادت مي آيد كه از جهة مقارنه بماده صوتي و
رقمي مدرك حس سمعي وبصري ميكردد دقيقه برطبق مطابق
آفاق با انفس هرچه در عالم آفاق از كتم عدم بدايره وجود
در مي آيد محققان آلهي او را سه مرتبه شامل مراتب ثلثه
انفس حرفي اثبات نموده اند مرتبه كه در عالم آفاق
مماثل مرتبه خياليست در انفس از اعالم مثال وخيال منفصل

جامع

در صورت صحيفه ذهني
صورت بي بي وجود
آمدن

تمیه نموده اند واکر متفطن صاحب توفیق تامل نماید
در تنوعات اطوار معانی درین سیزده حرفی که
بعد از تنزل در ربنه حسنی که بر وفق آیه کریمه وما منا
الا له مقام معلوم بجریم حرم قلب سامعان وناظران
رجوع مینماید هر آینه که بعد از تطبیق عالمین کما ینبغی
بسی از دلایل حکم وغوامض اسرار نبوت وولایت مقام
معاد ومعاش میکردد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
سالها دل طبب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت ز
بیکانه تمنا میکرد وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء مشرق
دوم آن بود که از لوامع مشرق اول ظاهر کشت که مزد مراد
وصورت محسوس است لفظی ورقمی وهر حرفی را عدد معین
مقرر شده که بطریق جمل ابی وبر آن دلالت دارد پس عرایس
ابکار حروف را سه لباس مطرا معد باشد یکی معنوی
ودو صوری پس بنا بر آن حروف اولا منقسم میکردد سه
قسم کتابی وکلامی ولبابی ومحال ایشان میراث آن
کریمه وجعل لکم السمع والابصار والافئدة وهر چند

حرف

لایق ولازم اولد غیکن

انوارن پاولد امقی

جامعة الملك سعود
قسم المخطوطات

حرف فوادی را تقدیم ذاتی نا ثبت اما چون ذات
تعلیم مقتضی تقدیم حرف ظاهریت تقدیم مباحث و
رقمی کتابی آمد نمود جهت خطاب بصریه واسمع نزد ارباب
درایت اشارت بتعلیم وتفهیم ارقام حروف نجد که در
متعارف اکثر اهل بلاد ۲۸ صورت اند که مستبیع ۲۲
نقطه فرعی است که ۱۸ هو فانیت مطابق نفوس وآفاق
علوی وسفلی ان تحتانیت موافق عناصر سفل واین جمله
۲ را نقطه محیطی داشته اند که آن نقطه با وجیم امتاز
دیکر را نقطهٔ مرکزی داشته اند که آن دو نقطه یاست
چه مخرج جیم با وشبیه بمخرج یا علویت ومخرج با در
ظهور اعلامت از مخرج جیم نقطه با را نقطهٔ نادری کفته اند
که مبدا ظهور واظهار وشعوری اشعار است واز نجاست
که حضرت امام ناطق امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند
که با لباء ظهر الوجود حضرت علی علیه السلام فرموده اند
که انا نقطهٔ تحت الباء ونقطهٔ جیم را نقطهٔ هوائی کفته اند
ونقطه یمینی با را نقطهٔ مائی ونقطهٔ یساری او را نقطه تن ابی

وجمع اوست وجمعیت او از اشراق این سخنان بر صفحات
قلوب طالبان باشد روشن میگردد که کتابت مقطعه
الهیه مشار الیه تا چه مبین است جامع سایر صور قمیت
واز لطایف اسعار اینجا ایراد داشته اند که عدد این سه حرف
هشت میشود بحمل صعنه الف الام ۳ میم ۴۰ قیهمل فیحمل
عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه مشرق چهارم آنبود که
اصول اسامی حروف را فصول امتیازی هست که متباشد
کل واحد از یکدیگر بدان روشن میگردد و اجناس اشتراکی هست
که اتحاد اشخاص در صدق بدان فصل میشود هر یک
از این دو وجه تبیین و اشتراک با تمام است چنانچه
در این حروف ه ک ه ج ح و هر یک از حروف رقمی یا منفرد
احادیست که او را شریک نیست و صورت رقمی یا مثلثات
که یک شریک دارد یا مثلثیت که دو شریک دارد و حروف
احادی ۱۸ است ا ل م ن و ه ی و حروف مثنای هفت
د ذ ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق و حروف شش دوب
ت ث ج ح خ مشرق پنجم آن بود که حروف کلامی در لسان

عربی

عربی ۲۸ حرف ابجدست و در لسان فارسی چهار حرف
دیگر ملفوظ میشود که در لفظ پشائی و چشم و مژه و گوش
مذکور است چنانکه جمله سی و دو حرف باشد و ارباب
تاء ویل حرف لام الف را در لسان عربی یا ل خفی دانسته اند
با این چهار حرف غیر ملفوظ بدین وجه که صورت آن لام الف که
شش حرفست حرف مکرر که الف و لام است طرح کنند این
حروف باقی ماند ال ف م و از لطایف آنست که اعداد این
چهار حرف در تلفظ بعد از اسقاط شش که عدد حروف لام
الفست ۳۲ می ماند بدین وجه الف ۱ لام ۱ فا ۹ میم ۸۰۹
ترتیب طبعی حروف کلامی بترتیب مخارجست که آن سه است
حلقی و لسانی و شفوی مشرق ششم کام مشارقست آن بود
که حرفی از حروف تهی هر گاه که با نفراد ملفوظ گردد لفظی
شود مرکب از دو حرف یا سه حرف و آن الفاظ را اسماء
حروف هیجا گویند مثل الف با تا الی آخر الف و لام و میم و حروف
اوّل اسماء حروف را اسمی و زبر گویند و فضل زبر بر ضد باقی را
بنیات بر هر اسمی از اسماء حروف مشتمل با بر زبر و بنیات

وبر وجه مذکور نبیات یا یک حرفی باشد یا دو حرفی
ونبیات یک حرفی الف می باشد وبس واین نبیات دوازده حرفیست
که ایشان را حروف مزوری خوانند با تا ثا حا
خا ذا ظا طا قا ها یا ونبیات دو حرفی در شانزده حرف
می باشد که از این حروف نه حرف را حروف ملبوسی گویند
وآن هم ونون واو ثا وسیزده حرف دیگر را حروف ملفوظی
وآن دال ذال سین شین صاد ضاد عین غین قاف
کاف ولام است ودر مجموع نبیات دو حرفی یکصد وهشت
الا در کلمه المعیدون جامع آنست ومنطوق کریمه ویحمل
عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه را اشارات باین بیان
داشته اند وانظر ایف عددی اینجا آنست که عدد این
هشت حرف بحساب جمل صغیر ۳۲ میشود فاصفح عنهم
وقل سلام مشرق هفتم آن بود که صورت معنوی حروف عبارت
از معنی عددی وصریحا این دو آیه که واحاط بما لدیهم واحصی
کل شیء عددا الا یه لا یسمعون فیها لغوا ولا کذابا جزاء
من ربک عطاء حسابا دالست بر آن بدانکه شرف عدد هوا

صغیر اعداد

ضعف اعداد حروف بطریق جمل کبیر آنست که از حروف ابجد
وحروف ابجد حروف اول را از الف تا حاجب احاد معین است
ونه حرف دوم بجهت عشرات ونه سیم جهت مئات ویکمی آخر که
عین است جهت الف وطریق جمل صغیر آنست که غیر احاد هر عدد را
بعد از آن بعقد حساب کنند چنانچه ده را یک ویست را بیست
وصد را بیله ودویست را بیدو وعلی هذا این را جمل اتفع گویند
نکته عدد که مبداء او واحدیت از جانب کثرت غیر متناهیست
بر عکس مفاد این احسام از جانب کثرت متناهی است واین
جانب قلت غیر متناهی است بجهت امکان تجزی یا غیر
متناهیه اجزا بحسب وهم چنانچه توهم نقطه واین در کلمات
مقرر شده مشرق هشتم آن بود که از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که ان لکل حرف ظهرا وبطنا وحدا
ومطلعا مراد از ظاهر حرف هشتمی وزیر اوست که در تراکیب ظاهر می شود
ومراد از باطن حرف نبیات اوست که در اسماء انفرادی هر حرف
ظاهر میشود واز حد مطلع نیز نبیا وزبر مراد است پس حروف
در مراتب ظهور وبطون متفاوت باشد واظهر وابطن حروف

وحروف صاد وضاد را دانسته اند جهت آنکه منطوی ب
بر هفت بطن از طبقات بطون برین وجه صاد دال لام
میم یا الف قرار دهند ارباب این علم در موزات خود اورده اند
که حرف صاد هر جا یافت شود دلالت بر ظرف ظهور دارد
نکته بدانکه صورت هر حرفی کلامی و رقمی ظاهری و بطنی هست
صورت معنوی هر حرفی که آن کتاب از اعداد اوست از اینجا
ظهری و بطنی اثبات کرده اند ظهر او عبارت از عدد جمل هر حرفی
و بطن او عبارت از عدد بنیات او مثلا نسبت با الف یکی که عدد
زبر اوست ظهر باشد و صد و ده که عدد الف بنیات اوست
بطن بود و بطن هر حرفی را بین مراتب بطون هست جز ظاهر
که هر بنیاتی را عدد هست و حروف آن عدد را بنیات دیگر مثلا
الف عدد بطن اول که عدد بنیات اوست ۱۱۰ میشود و حروف
این عدد باز بر قیاس مقرر است بطریق جمل و این حرف را باز بر بنیات
برین وجه که مسطور میگردد بطن الف و عدد بنیات حروف
بنیات الف ۱۹۲ میشود که حروف آن قصب باشد نکته چون
مقرر شد که حروف را نسبت بهریک از صور ثلثه کتابی و کلامی و

لبانی ظهری

لبانی ظهری و بطنی خداوندان عقل و ذما را درین شکی
نخواهد که دلالت کلام المحمل اکمل اولیاء انبیا بر مقاصد
و جمیع وجوه تواند بود و ارباب زبان ایما این حدیث
صحیح مصطفوی علیه التحیة والسلام که اول من تکلم بالضاد
اول اشارت باعتبار اعداد بنیات حروف ابجد دانسته اند
و عدد بنیات جمیع حروف ابجد ۵۱۰ میشود که در حروف
ضاد ست الف ۱۱ ب ۱۱۱ ج ۱۱۱ د ۱۱۱ ه ۱۱۱ و ۱۱۱ ز ۱۱۱ ح ۱۱۱ ط ۱۱۱ ی ۱۱۱ ک ۱۱۱ ل ۱۱۱ م ۱۱۱ ن ۱۱۱ س ۱۱۱ ع ۱۱۱ ف ۱۱۱ ص ۱۱۱ ق ۱۱۱ ر ۱۱۱ ش ۱۱۱ ت ۱۱۱ ث ۱۱۱ خ ۱۱۱ ذ ۱۱۱ ض ۱۱۱ ظ ۱۱۱ غ ۱۱۱
بین ۱۱ الف ۱۱ ب ۱۱ ج ۱۱ د ۱۱ ه ۱۱ و ۱۱ ز ۱۱ ح ۱۱ ط ۱۱ ی ۱۱ ک ۱۱ ل ۱۱ م ۱۱ ن ۱۱ س ۱۱ ع ۱۱ ف ۱۱ ص ۱۱ ق ۱۱ ر ۱۱ ش ۱۱ ت ۱۱ ث ۱۱ خ ۱۱ ذ ۱۱ ض ۱۱ ظ ۱۱ غ ۱۱
و علیالحساب چون
استنباط معانی کلام برین وجوه مانوس طباع رسا لوف
اذهان نیست هر آینه افهام قاصر است از ادراک مقاصد
آن که مقصد اقصای مشارقستان بود که استخراج دقایق
معانی از حروف فرقان بطریق مشوق عرصیان ارباب این
فن مثلا اوست و سه طریق از آن که اینجا مذکور میشود
موصل طالب خواهند بود مطلوب و این اشهر و اشرف
طریقیت طریقه اول و این طریق تحلیل است برین وجه
که حروف کلمه را باسماء آن حروف تحلیل نمایند مثلا

الم برین طریقه در بطن اوّل اسم آدم مستخرج میشود
هکذا الم الف لام میم جمع آن نُه حرفست که عدد اوّل است
و در بطن دیگر عدد حروف مفرده ابجد که آن ۲۸ است
استخراج میشود هکذا الف ۱ لام ۳۰ میم ۴۰ و طریقه دوم
و آن طریقه فضل حروف عدد است یعنی حروف کلمه را
فضل نموده عدد هر حرفی را اعتبار نماید چنانکه در ین
آیه کریمه ولله الاسماء الحسنی که اشارتست به نود و نه
نام که رسول علیه السّلام در ین حدیث بیان فرموده
که ان الله تعالی تسعة و تسعین اسماء مائة الا واحدة
من احصیها دخل الجنة و این عدد ۹۹ که مراد ستاز فضل حروف
اربعه کلمه الح بس مستنبط میشود بدین توجیه لفظ فی
در کلمه الحسنی ضمیر متکلّم باشد که مضاف الیه حروف
عدد مراد واقع شده باشد و آینه مفید معنی دقیق
گردد نکته در استیناف کلمه فی ایاحتی بدین طریق اثبات
نموده اند بدین وجه که عدد کلمه فی عدد حروف است
که زیاده است بر عدد هر یک چنانکه در ین آیه که للذّین

احسنوا

احسنوا الحسنی و زیادة اشعار ظاهر حقی هست بدین تاءمل
ولانک فاکر خاسر طریقه سوم طریقه بسیط و ترکیب است
بدین وجه که تفصیل نموده میشود بفضل اسامی حروف را
یعنی نیّات آن و اعداد آن اعتبار نمایند و باز بتفضیل
نمود شود حروف اسامی حروف این اسماء مجملا و مفصّلا
تا هفت بطن بتفصیل و فضل اسم حروف الف بدین وجه باشد
الف ۱ لام ۳۰ فا ۸۰ و جمیع عدد آن صد و پنجاه و دو میشود و بتفصیل
اسامی حروف اسم او بدین وجه است الف ۱۱۱ لام ۷۱ فا ۸۱ الف ۱۱۱ لام ۷۱ میم ۸۱
الف ۱۱۱ میم ۸۱ فا ۹۰ الف ۱۱۱ که نتیجه مشارش بود آنست که صد کلمات
متشابهات محکمات ۱۱۱ فرقانی که نسبت باسماء الهی و احکام
دین فرد و یافته لایق آنست که ان قبیل دلالت ذاتیه اصلیه
حروف باشد که مخصوص شود بسان خواص نه از ین قبیل
دلالت تعطیه وضعیه بود که متعارف السنه عامه بود و از
قواطع حج این دعوی دارد مقطعات قرآنیست مثل الم
کهیعص ق و ن و رسول علیه السّلام در ین حدیث تنزل القرآن
من سبعة ابواب علی سبعة احرف اشارت فرموده باین سبع

مثانی حروف این مقطعات که از تکرار خالی نیست اگر کهیعص
طسم حم ق ن دایما فرموده باین هفت حرف که مخصوص
گشته اند بفواتح سوره قرانی اطماح ص ق ن فرموده
حضرت تعالی عالی علیه السلام لواشتغالات بکشف اسرار باید
بسم الله کتبا و قارا بنا برین دلالت ذاتی حرفیت و منزلم
بصلت بذلک فهو کمثل الحمار یحمل اسفارا اکتفه و مراد
از سبع مثانی که در زین ایته وارد است که وَلَقَدْ اٰتَيْنٰكَ
سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِيْ وَالْقُرْاٰنَ الْعَظِيْمَ ۲۱ حرف ابجد ست حد
مثانی جمع مثنی است که معنی او دو دو ست و جمع نزد محققان
سه چندان مفرد ست اگر فرد باشد ضعف مفرد ست اگر زوج
باشد پس معنی سبع مثانی اربعه شود که بیست هشت باشد
دقیقه نزد محققان حقایق اسماء الهیه که قایم بذات حقست
بی اعتبار تعلق او مجمل از اقول و کلام گویند و چون آن
مبدع یا موجد از ین قول ظاهر شود از کتاب گویند
پس عالم مجموع کتاب الله باشد الا یه الا المطهرون
و آیهٔ ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم

امثالکم

امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شئ مبین است و حروف
مفرده این کتاب مکتوب بید قدرت مجردات علوی
و بسایط سفلی است و حروف مرکبه آن اشخاص عالم است
و کلمات آن انواع اشیا است و ایات ان اصناف انواع
و سوار ان اجناس موجودات و اعراف ان مشخصات
و محکمات او نوع انسان و مقطعات مثل ایشان فاقرؤا
ما تیسر من القران ای حقایق الاعیان منزه یازدهم
که اشارت بوضع اجمالی حضرت آن بود که از برای هر حرفی
از حروف ابجد ۲۸ صفحه مقرر فرموده اند حضرت رضوی
و از برای هر صفحه ۲۸ سطر و از برای هر سطری ۲۸ خانه
و در هر خانه چهار حرف وضع فرمود چنانچه از تمام کتاب
چهار ترتیب ابجد غایت شده اول از تمام کتاب و دوم
از صفحات و سیم از سطور چهارم از بیوت پس خانه اول
این کتاب که صورة کتابة محفوظ است یعنی لوح محفوظ
موضع کتابه چهار الف باشد و خانه اخیر موضع چهار عین
برین صورت ۱۱۱۱ غ غ غ و الله اعلم بحقایق الامور

تمام بیوت کتاب این طریقه وضع حروف باید نمود و کیفیت
این وضع آنست که حروف اوّل هر خانه مستحفظ کتابت حروف
دوم مستحفظ صفحات و حروف سیم مستحفظ سطور و حروف
چهارم مستحفظ بیوت و عدد صفحات کتاب ۱۲۰ میشود
عدد تمام سطور صفحات ۲۱۹۹۲ پس عدد تمام خانها ۶۹۱۴
شود و عدد تمام حروف کتاب ۲۲۵۸۶۲۴ باشد

مشرب دوازدهم که جهت اشارة اجمالیست بتکسیر حروف آنست که اولا
بدانی که مشایخ این فن آثار و افعال تکسیر را مثل آثار و افعال
موجودات خارجی داشته اند چنانچه حق سبحانه و تعالی
طیس و یحوای این دو آیه را کهیعص و حم عسق را احاطه بما لدیهم و احصی کل شیء
عددا و هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب اشاره
داشته اند تکسیر و ضابطه تکسیر آنست که اسماء و آیات
و ادعیه هر چه خواهند که تکسیر کنند حروف آنرا مفرد
نویسند در بسیط بعد از آن یک یک حرف را از آخر آن سطر
میگوئی و یک یک حرف را اوّل وی و در سطری دیگر می نهند
و بدین طریق عمل می نمایند تا حروف آن سطر آخر شود و اگر

حروف

حروف آن فرد بوده باشد پس یک حرف زیاده آید آنرا در آخر
سطر دوم بنمایند و باز از وی ابتدا کنند و سطری دیگر بنویسند
کنند و از هر سطری که حاصل شود این عمل نمایند تا زمانی
که همان سطر اوّل متولد شود و سطور مکسر را تمام گویند
و سطری که از ازواج حروف او ایل سطور حاصل شود آنرا صدر
گویند و سطر محصول از ازواج حروف اواخر سطور آنرا مؤخر
گویند و سطری که محصل گردد از اجتماع حروف صدر
و مؤخر آنرا متولد بین السطرین گویند و در بین متولد باید که
جمیع حروف صدر بر مؤخر مقدم باشد و باز اگر خواهند
این را تکسیر می نمایند پس در تکسیرات از مه باشد و صدر
و مواخرات و متولدات نکته و از مشایخ این فن منقولست
که چون اسم حفیظ را تکسیر کنند بر لوح و بر حدار آن تکسیر و سطر این
دو آیه را بنویسند که انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون
و حفظناها ذلک تقدیر العزیز العلیم اگر کسی بسفر رود و با خود
نگاه دارد و از خوفها ایمن باشد و اگر در مالی باشد آن
مال از دزد محفوظ گردد و باید که صد نوبت بگویند

کریا حفیظ و اگر آن نوشته را در میان کشتی بیاندازند غرق
شدن این باشد و خواص کثیر قریب بخواص و فقست و اگر
کسی اسمی که یکسر شده باشد عدد آن را بدفعات فوق بنویسد
تا شیر او تمام باشد مثلا از شیخ ابو العباس یونینی منقولست
که اگر در روز سه شنبه بعد از یکساعت و نیم از انکه قمر در برج
حمل باشد و برج اسد نیز شاید و فق اسم شهید بخون کبوتر
سفید نوشته شود حامل آن را هیبتی عظیم حاصل شود نزد
خلایق و اگر این اسم شهید را یکسر ننویسند و حروف آن را عدد بگیرند
و در مربعی توقف نمایند و یکسر آن را بر گردان مربع بنویسند
و اسماء که از ترکیب اخرو و منتظم شود بر گرد آن مجموع
بنویسند و شرایط مذکوره را رعایت نمایند یقین که تاثیر
او تمام و اقوی باشد اما صدق نیت و خلوص طویت و اجتناب
از مناهی و توجه بولایت کامله حضرت عجایب بسیار نمایند
مدخلی عظیم دارد و الله اعلم تتمهٔ جوهر خمسه با لصواب
هر گاه که طالب از عمل ابرار و اخیار و اسرار اذ دعوت
برگذرد باید که قدم در مشرب شطار نهد مشرب شطار

مشربیست

مشربیست کز همه مشارب اعلی و عظیم القدرست بحضرت
عزت جلت عظمته بی این اصول و وصول نیست هر سعید را
که سعادت ازلی است و بشرف این مشرب مشرف خواهد
شد و دانند این مشربان مقربان اقرب باشد
چنانچه کرامات این مشرب حضرت شیخ نجم الدین کبری
قدس الله سره العزیز میفرماید طریق السائرین الی الله
والطائرین بالله هو طریق الشطار من اهل المحبة السالکین
بالجذبة فالواصلون منهم فی البدایات اکثر من غیرهم
فی النهایات اهل این مشرب را نه فناست نه فناء الفنا
بلکه در هر مراتب غیر مفقود بخود مشهود به بقاء البقا
باقی در احوال حالتی دارند که حال هیچکس در ان نگنجد
و طائفهٔ اهل محبت بعضی هوشیار مستند و بعضی مست
هوشیار اهل این حال را از هر دو حال فارغ اند چه این
جماعت را یک نشانیست بی نشان آن نشان را در شان
هر خاص و عام می بینند و محتاج نیستند بخلوه و ملا و نظر
ندارند بهولاء الم اصول مشرب شطارست جمعی صور

عین ذات ہر حرف اشارۃ بلفظ آمدہ بہر معنی فرو نگذاشت
چنانچہ معدن معنی این مشرب حضرت رسالت پناہ حضرت
امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ تلقین کردند و انا
مدینۃ العلم و علی بابہا ذوق حضرت ایشان فرمود ثم
ہو لقن الحسین رضی اللہ عنہ و ہو لقن امام زین العابدین
رضی اللہ عنہ و ہو لقن الامام محمد باقر رضی اللہ عنہ و ہو
لقن الامام جعفر صادق رضی اللہ عنہ و ہو لقن السلطان
العارفین ابا یزید بسطامی قدس اللہ سرہ العزیز و ہو لقن
الشیخ المعظم المحترم الخواجہ محمد معزنی قدس اللہ سرہ العزیز
و ہو لقن الشیخ الاعظم الاکرم الخواجہ الاعرابی یزید
عشقی قدس اللہ سرہ و ہو لقن ابو المظفر مولانا ترک طوسی
و ہو لقن الخواجہ ابا الحسن العشقی و ہو لقن الشیخ المعظم
شیخ خدا قلی الماوری النہری و ہو لقن الشیخ المعظم
الشیخ محمد العاشق بن الشیخ خدا قلی و ہو لقن الشیخ
محمد العارف و ہو لقن حضرت الشیخ العارف عبد اللہ
السطاری و ہو لقن الشیخ قاضن شطاری المیزی و ہو لقن
الشیخ

الشیخ ابا الفتح ہدایت اللہ سرمست و ہو لقن سلطان
الموحدین حضرت الشیخ ظہور حاجی حصور و ہو لقن
الفقیر الحقیر ابا المؤید محمد المخاطب بالجوث عند اللہ
و روی عن المشایخ المذکورین ہر طالب راہ معرفت را
لازم است کہ این علم باطن از پیر مرشد حاصل کند تا
نتیجہ تخلقوا باخلاق اللہ درجہ او ظاہر گردد و آنچہ
در باطن است جملہ مکشوف شود مقدمہ این علم ادکار است
از ہر وجہ کہ باشد جہر او خفیہ سر او علانیہ و طریق
ذکر منقول است از حضرت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ
کہ بر حضرت رسالت تعشق و محبت خود بیان کردند کہ مرا
راہ نمایند بر رخ ازلی و حبیب لم یزلی اخبار اصل دارد
کما جاء فی الحدیث قال علی یا رسول اللہ دلنی علی اقرب
الطرق الی اللہ و اسہلہا علی عبادہ و افضلہا عند اللہ
تعالی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یا علی علیک بدوام
ذکر اللہ تعالی فی الخلوۃ فقال علی کیف اذکر یا رسول اللہ فقال
علیہ السلام غمض عینیک و اسمع منی ثلث مرات فقال

عرم لا اله الا الله ثلث مراة وعلى يسمع قال على لا اله
الا الله ثلث مراة والنبى عليه السلم يسمع سند وانواع ذكر
جهر در يابد بطريق نفى واثبات يك ضربى
وقتى كه سالك خواهد كه بذكر يك ضربى مشغول كردد بايد
كه مربع بنشيند وبند كماس چپ را بر انكشت پاى راست
محكم كيرد وهر دو دست را بر سر هر دو زانو نهد وانكشتان
دست كشاده مدارد تا نقش الله پيدا آيد بعده سر را بر زانوى
چپ برد بجدى نكون شود كه لحيه بخنصر بسلد از انجا
لا اله را اغاز كند وسر را بزانوى راست آورده دود
تمام بكتف راست برساند تا سر وكر وپشت سر را برشوند
واندكى سر را از كتف راست بجانب پشت كج كند از انجا
كه لا اله را صعود كرده بود همان جا الا الله را هبوط
كند تا ها الا الله تهنيت اصلى خود با نا آيد با نا از سر اغاز
كند در حالة نفى چشم را باز كند ودر حالة اثبات به بندد
مقدار اشارت وقتى كه لا اله كويد تصور نفى بطلان كند
چون الا الله ضرب كند ثابت سازد وحق را چون ذكر

باين

حالتست از حاش

باين فكر قرار كرفت نفى كند وچون عيان را وثابت سازد
عين را چون اين فكر قرار كيرد سالك از خود ودود صاد
العبد فاينا والحق باقيا منه دو ضربى بدو كوبى
چون سالك خواهد كه ذكر دو ضربى بدو كوبى اختيار كند
بايد كه جلسه ودور چنانچه مسطور است نكاهدارد
ويك ضرب بقاعدهٔ مذكور بر سر زانوى چپ هر دهد
ودكر ضرب نيم كج شله را رخ چپ كند هر دو جا الا الله
كويان وبر خود زند بار بجمله بر آمده دو كوب بخمس دم الا الله
كويان در خود زند سر بر آرد تمامى بدن ودر آرد بتمامى
باز از سر اغاز كند فايده پيش است از تحمل دوش خواهد
شد طريق دكر دو ضربى نوعدكر در يابد جلسه معهود
نكاهدارد لا را از ميان دوران بردارد آله را بر كتف
راست ضرب كند الا الله را بطرف چپ ضرب دهد باين
طريق انضرام رساند باز از سر اغاز كند سه ضربى بسه كوب
طريق ذكر سه ضربى بسه كوب در يابد جلسه معهود نكاه
دارد ضربى زانوى چپ ضربى زانوى راست وضربى در

میان دو زانو لا الله گویان کند باز از انجا بطریق
جمله برآید سه کوب بحسب دم الا الله گویان در خود
زند باز از سر اغاز کند چهار ضربی طریق دیگر چهار
ضربی دریابد جلسه و دور تقاعدهٔ مذکور نگاهدارد
ضربی در میان دو زانوی ضربی در میان ناف الا الله
گویان ز فلا اول ضرب شود لا اله الا الله کند و دیگر
تنها بها را الا الله بیاپی گوید بزانوی چپ و ضربی بزانوی
راست و ضربی فاید از عمل روشن خواهد چهار ضربی
نوعدیگر طریق ذکر چهار ضربی نوعدیگر دریابد جلسه
معهود نگاهدارد لا را از میان دو زانو بر آورده دارد
و الا را بکتف راست ضرب دهد با نها را بکتف چپ ضرب
کند الا الله در خود ضرب کند باز هو را بطرف پشت
خم خورد و ضرب کند این طریق تمام لا اله الا الله را
بچهار جا انضرام رساند پنج ضربی طریق ذکر پنج ضربی
در یابد جلسه معهود نگاهدارد و از کتف چپ لا اله اغاز
کند کتف راست انضرام رساند منضلا یحیه بر استخوان

کتف

کتف داشته یکضرب الا الله دهد باز سر را بجانب
چپ آورده یکضرب همان طریق دهد باز سر را پس نیم پشت
آورده و یحیه استخوان اخور داشته یکضرب دهد
باز هر دو کتف برابر دو کتف کوش آورده یکضرب بر خود
دهد باند و زانو شده مقداری هر دو سرین بر زمین برا
ورده ضرب پنجم با تمام رساند لی قبض دم شرط است باز از
سر اغاز کند ثمره اش بیش است از عمل روشن خواهد شد
شش ضربی طریق ذکر شش ضربی در یابد جلسه معهود
نگاهدارد لا اله را از بیخ چپ اغاز کند یکتف راست انضرام
رساند از انجا کمر و پشت کرده اینده و سر را بر باز وی چپ
دراز کرده بدمی رفیق الا الله گویان ضرب دهد همچنین
یکضرب بر باز وی راست ضربی در میان دو زانو باز انجا
بطریق جمله برآید سه ضرب بر خود الا الله گویان
دهد بدمی رفیق در ین ذکر و عایب دم واجب است
باز از سر اغاز کند هفت ضربی طریق ذکر هفت ضربی
در یابد جلسه معهود نگاهدارد چه را بسیار حرکت

ندهد سر زمین کردانیده لا اله کوید ضربی بجانب
آسمان سر برآورده وضربی بجانب زمین سرنگون کرده
وضربی جانب یمین وضربی جانب یسار وضربی جانب
پیش روی آورده وضربی جانب پشت خم خورده الا الله
کویان دهد باز ضربی برآورده بدمی رفیق برخود دهد
باز از سر اغاز کند فایده این ذکر عظیم است از عمل روشن خواهد
شد هشت ضربی طریق ذکر هشت ضربی دریابد جلسه
معهود نگاهدارد وضربی بر زانوی چپ وضربی بزانوی
راست وضربی درمیان دو زانو باز ضربی برابر نخ چپ
وضربی برآبرنخ راست وضربی برابر ناف باز ضربی هردو
سرین مقداری از زمین برآورده ضربی دم جنبش کرده در
خود الا الله کویان دهد باز از سر اغاز کند ثمن این
پیش است از عمل ظاهر خواهد شد دوازده ضربی
طریق ذکر دوازده ضربی دریابد جلسه معهود نگاهدارد
لا اله را از پای باز روی چپ اغاز کند بکتف راست
انضرام رساند از انجا ضربی بزانوی چپ وضربی بزانوی

راست

راست وضربی از میان دو زانوی وضربی در خود بان
ضربی برآبرنخ چپ وضربی برابرنخ راست وضربی برابر ناف
وضربی در خود بان ضربی بیانوی چپ وضربی بیانوی
راست وضربی برصلد وضربی دو زانو شده مقداری
هردو سرین از زمین برآورده الا الله کویان دهد باز
از سر دعا کند فایده این ذکر از عمل روشن خواهد شد

بیست ضربی طریق بیست ضربی دریابد جلسه مربع بنشیند
لیکن ساق پای راست برساق پای چپ نهد چنانکه از
تحت رانها برون باشند وپشت پای بر زمین باشند
وکف دست راست برکف پای چپ وکف دست برکف پای
راست نهد وبا انگشت شهادت وبرانگشت دست برانگشت
پای بگیرد بعده سر درمیان دو زانو برده از انجا بطریق
حمله لا اله کویان برآورده الا الله را در خود ضرب کند
ضربی برسر پای راست کرجانب چپ افتاده است وضربی
برسر پای چپ کرجانب راست افتاده است وضربی درمیان
دو زانو الا الله کویان دهد همبرین محلها برین طریق باقی

ضربها را انضرام رساند چون بیست ضرب مرتب شوند
باز از سر اغاز کند فایده بیش است از عمل دوشن خواهد
شد بیست چهار ضربی طریق دگر بیست چهار ضربی در
یابد جلسه مربع بنشیند لیکن شانک پای راست بر
شانک پای چپ نهد چنانچه انگشتان پاها بر زمین
باشند و کف هر دو دست بر کف هر دو پای نهد چنانچه
انگشتان دستها بر زمین باشند بعد ازان کتف چپ الا الله
گویان سر گردانیده بکتف راست انضرام رساند از انجا
ضربی درمیان دو زانو ضربی در خود و ضربی بر زانوی
چپ و ضربی بر زانوی راست الا الله گویان دهد باز هم
درین محلها بر این طریق تا ضربها را انضرام رساند چون بیست
و چهار ضرب آخر شوند از سر اغاز کند متصلا ضرب
لا یتناهی طریق ذکر لا یتناهی دریابد جلسه و دود
معهود نگاهدارد لا الله را بمحل رساند باز از انجا سر برآورده
و بطرف آسمان دیده در خود ضرب دهد باز ضربی
بر سر زانو چپ بطرف زمین نگریسته دهد پشت ضربها را

همچنین

همچنین پیاپی تفرق دو انگشت و باچهار انگشت از زانوی
چپ ضرب کنان بر زانوی راست رسد و از زانوی
راست بر آرنج و کتف راست شده و به صد گذشته و بر
کتف و آرنج چپ آمده بر سر زانوی چپ رسد اینجا سه
ضرب متصلا دهد باز از اینجا چنانچه آمده بود همچنان
ضرب کنان بر زانو چپ رسد ضرب متصلا اینجا دهد
باز از زانوی چپ ضرب کنان درمیان دو زانو
شده و از میان دو زانو ضرب کنان بر ناف گذشته
بر صلد رسد بعده چشم بسته نود و نه ضرب بامداد خطر
نود و نه نام در خود دهد باز از سر اغاز کند بشغولی
این ذکر کشف علوی و سفلی روی نماید و سر لا یتناهی
دست آید و تصور نکریستن آسمان و زمین از مرشد
معلوم کند تا ذوق و شوق روی نماید ایضا طریق
اثبات و انواع ان یک ضربی مجرد بفکر
طریق ذکر یک ضربی مجرد بفکر دریابد جلسه معهود را
نگاهدارد پیاپی ضربها را بر زانوی چپ الا الله گویان

کند در عین ذکر فکر نقش الله نگاهدارد و این فکر و
جلسه در تمامی نوع اثبات نکذارد تا فایدهای بسیار
و ثمرات بیشمار دو نماید یک ضربی بیک کوب
طریق ذکر یک ضربی بیک کوب دریابد جلسه ضربی
بزانوی چپ الا الله کویان کند و از انجا سر برآورد
الا الله را در خود کوب دهد بپایی این ذکر کند فایده
از عمل معلوم خواهد شد دو ضربی بدو کوب
طریق ذکر دو ضربی بدو کوب دریابد ضربی سر از آنچ
چپ آورده بنزد یک زمین رسانیده الا الله کویان
کند و از انجا سر برآورده الا الله در خود کوب دهد
باز ضربی سر از آنچ زشت کذرانیده و بر نزد یک زمین
رسانیده کند و از انجا سر برآورده در خود کوب دهد
بپایی این ذکر کند اصلا انفصال ندهد ثمره این اسم
اعظم است از کتب معلوم خواهد شد سه ضربی بسر کوب
طریق ذکر سه ضربی سیه کوب دریابد ضربی بزانوی چپ
و کوبی بدر خود و ضربی بزانوی راست و کوبی در خود و ضربی

درمیان

درمیان دو زانو و کوبی در خود الا الله کویان بپایی
کند انفصال ندهد تا شوق و ذوق رو بنماید
دو حلقی چهار ضربی طریق ذکر دو حلقی چهار ضربی در
یا بد حلقه اول سر را میان کتفین از کف راست بکردانند
حلقه دویم سر را با میان کردانیده ضربی بزانوی راست
و ضربی بزانوی چپ و ضربی درمیان دو زانو و ضربی
در خود الا الله کویان کند با ناز سر کیرد چهار حلقی
چهار ضربی طریق ذکر چهار حلقی چهار ضربی دریابد دو حلقه
اول سر را میان کتفین از کف راست بکردانند و دو حلقه
دیکر سر را با میان کردانیده ضربی بزانو راست و ضربی
بزانو چپ ضربی میان دو زانو و ضربی در خود الا الله
کویان کند با ناز سر اغاز کند فایده این لا یعد و لا
یحصی است سه حلقی شش ضربی طریق ذکر سه حلقه
شش ضربی دریابد میان بحال خود باشد سر را میان
کتفین از کف چپ سه کرت بکردانند طور یکه کتفین
بکردد بعده ضربی بزانو چپ و ضربی بزانو راست و ضربی

میان دو زانو باز ضربی برابر چپ وضربی برابر راست
وضربی بر ناف الا الله گویان دهد باز از سر گیرد فایده
این ذکر عظیم است از عمل روشن خواهد شد یک حلقی

هشت کوب هشت ضربی طریق ذکر یک حلقی هشت ضربی به هشت کوب
دریابد وسر را در میان کتفین از کنف چپ بگرداند ضربی
بزانو چپ وکوبی پهلوی چپ وضربی بزانو راست وکوبی
پهلوی راست وضربی میان دو زانو وکوبی در خود باز سه
ضرب وسه کوب همه دین محلها برین طریق باز دو زانو
شده سرین مقداری از زمین برآورده دو ضرب کند و دو کوب
در خود الا الله گویان در خود کند باز از سر آغاز کند فایده
این ذکر شما است از عمل ظاهر خواهد شد یک حلقی

دوازده ضربی طریق ذکر یک حلقی دوازده ضربی به دوازده
کوب دریابد سر را میان کتفین از کنف چپ بگرداند ضربی
بزانو چپ وکوبی در خود وضربی بزانو راست وکوبی در خود
وضربی برابر چپ وکوبی در خود وضربی برابر راست
وکوبی در خود وضربی بر ناف وکوبی بر خود باز ضربی پهلوی

چپ

چپ وکوبی در خود وضربی پهلو راست وکوبی در خود و
کوبی در خود وضربی به صدر وکوبی در خود وضربی در و
زانو شده مقداری سرین از زمین برآورده کند وکوبی
در خود باز ضربی وکوبی در خود بجس دم باز از سر آغاز کند
فایده این ذکر لابد ولا محاله است از کیف معلوم خواهد شد

چهار حلقی شانزده ضربی طریق ذکر چهار حلقی شانزده ضربی
چهار کوبد دریابد سر را میان کتفین از کنف چپ چهار کرت
بگرداند بعد ضربی بر زانوی چپ وضربی بزانوی راست
وضربی بر پهلوی چپ وضربی پهلوی راست وکوبی در خود الا
الله گویان دهد باقی ضربها وکوبها علی هذا القیاس ان شاء الله
باز از سر آغاز کند فایده این ذکر نیز است از عمل روشن خواهد
شد

طریق اسم ذات وانواع ان یک ضربی مجرد بشده
طریق ذکر یک ضربی مجرد بشده دریابد چسپه معهود کماه
دارد سر را بر کتف راست اندکی بایستد ذکر به الله گویان بر پهلوی
چپ ضرب کند بسختی چنانچه استخوان پهلوی چپ خرم شوند
بپایی برین طریق ذکر کند ودر اثناء ذکر چشم باز دارد و

صدر تشکل لفظ الله در نظر آرد و ان الله خلق آدم صورته تصور
کند تا فنا فی الله حاصل گردد یک ضربی بقبض بطن طریق
ذکر یک ضربی بقبض بطن دریابد جلیسه نگاهدارد دو دست
بر هر دو ران بدارد الله گویان معده بسختی بالا کشیده سر و
کمر بلند کند الله گویان زیر ناف بسختی ضرب کند باید
که هر دو شلایذ را نگاهدارد و پیاپی بجد ذکر کند کار خود
رود یک ضربی یاهو طریق یک ضربی یاهو دریابد جلیسه معهود
نگاهدارد الله گویان از نیلوفر دم را با معده بالا کشد سر و
کمر بلند کرده هو گویان در خواب ضرب کند پیاپی هم برین طریق
کند اصلا انفصال ندهد این ذکر عظیم است از عمل ظاهر
خواهد شد یک ضربی یامد هو یک ضربی یا پست یک
زیان نفکر واحد طریق ذکر یک ضربی باید هو دریابد جلیسه
معهود نگاهدارد و الله گویان از کتف راست به پهلوی چپ
ضرب کند از اینجا هو گویان سر را بکتف راست رساند همچنین
پیاپی این عمل کند ذکر کند چون این ذکر قرار گیرد او از دقیق
بی اختیار اندرون بیرون آید که اکثر ادمیان و جانوران

شیفته او از شوند این سر از کثرت عمل روی خواهد نمود
سه ضربی سه گوب بقبض دم طریق سه ضربی سه گوب
بقبض دم دریابد جلیسه معهود نگاه دارد ضربی بر آرنج چپ
و گوید خود ضربی بر آرنج راست و گوید خود ضربی بر ناف
و گوید خود الله گویان کند بحبس دم معده بالا کشد باز از
سر آغاز کند چهار ضربی بیک قبض طویل ذکر چهار ضربی
بیک قبض دریابد جلیسه معهود نگاهدارد دم را از تحت ناف
بالا کشیده ضربی بر زانوی راست و ضربی بر زانوی چپ و ضربی میان
دو زانو ضربی خود الله گویان دهد باز از سر گیرد
نود و نه ضربی بحبس دم طریق ذکر نود و نه ضربی بحبس دم
دریابد دو زانو نشیند دم برونی را راه بینی درون کشیده
حبس کند بعد دم را بعده برآورده الله گویان بر نیلوفر
ضرب کند بقبض دم باینجاه ضرب باز حمل و نه ضرب بحبس
از معده جانب صدر کند لیکن در هر ضربی اسم ذات را
بیک صفتی از نود و نه صفات موصوف کرداند بجای
مواطب کند اتصف بصفات الله رو بنماید هزار

ضربی بیك جلسه طریق ذكر هزار ضربی بیك جلسه
معهود نگاهدارد الله را بصفت احد موصوف كرده بزانو
چپ ضرب كند و از اینجا سر برآورده الله را بصفت صمد
موصوف كرده در خود ضرب كند همچنین تا با نصد
ضرب بار الله را بصفت صمد موصوف كرده باید بزانو
راست ضرب كند و از اینجا سر برآورده الله را موصوف باحد
كرده در خود ضرب تا با نصد ضرب كند چون هزار ضرب
مرتب شوند باز از سر گیرند ثمرات این ذكر لا بعد و لا
یحصی است در اندك مدّت روی خواهد نمود طریق
اسم هو و انواع آن سه ضربی بدو هو و یكی یحیی طریق
ذكر سه ضربی بدو هو و یكی دریابد جلسه معهود نگاه
دارد در ضربی جانب اسمان كرده و ضربی جانب زمین
سرنگون كرده هو گویان كند ضربی یحیی گویان در خود
باز از سر گیرد فواید این ذكرات از كسب ظاهر خواهد شد
یك كشش هو تا ام الدماغ طریق ذكر یك كشش هو تا ام
الدماغ دریابد دو زانو نشیند و هر دو دست بر سر دو

زانو

زانو رساند هو را از تحت ناف با انظاهر بقبض دم
بالا كشد تا ام الدماغ انجا لحظه قرار گیرد یك كشش
بفكر هو طریق ذكر یك كشش باطنی بفكر هو دریابد جلسه
معهود نگاهدارد بیخ راد خود نهد از زیر ناف دم را هو
گویان بفكر بالا كشد و دم را برآمدن ندهد قبض كرده
بدارد در هر اعتصام را سر بان بفكر هو كرداند بجدی نگاه
دارد كه بطاقت شود چون طاقت نماند از راه پینی
بدم رفیق هو گویان بگذارد باز از سر گیرد فایده این ذكر
بی نهایت است از عمل روشن خواهد شد یك كشش هو
با ضرب طریق ذكر یك كشش هو با ضرب هو دریابد
كه دو زانو نشیند پشت پای راست بر كف پای چپ نهد
چنانكه سرین بر شانك باشد هوا زیر ناف با او از رفیق
بقوت كشد از فوق هو گویان ضربی در خود زند سالی بین
طریق ذكر كند این ذكر عظیم است از مواطبت هو فاید
صلاء هو بنود و نه ملاحظه طریق ذكر هو بنود و نه
ملاحظه دریابد باید جلسه معهود نگاهدارد زبان را

بکام چسپاند هر دو انگشت شهادت در دو گوش هند
از نیلوفر دم را با واز باطنی هو کویان بالا کشند دم را نگذارد
بان صدای هو نبود و نه ملاحظه را در تصور آرد و ذکر
تصوّر هر ملاحظه سر را اندک اندک حرکت دهد چون
تمام شود باز از سر گیرد فایده این تمام ذکر از عمل روشن
خواهد شد هو بنکفس بپوسته هزار کرت طریق ذکر
هو بنکفس بپوسته هزار کرت دریابد باید که حلسه معهود
نگاهدارد شکم را به پشت رساند و در هر زبان هو کوید
بسرعتی که هو کوید همان سرعت شکم را به پشت رساند بپوسته
هزار کرت سند فایده این ذکر از عمل روشن خواهد شد
ذکر لاینتاهی طریق ذکر لاینتاهی دریابد حلسه معهود
نگاهدارد از زانو چپ بزانو راست هو کویان بنفس
واحد دو ملدّ برگردد دو هر دو رکه برگردد از اول دور
کم کردد هر چند که نتواند چون نفس داشتن نتواند
باز از سر گیرد فایده این ذکر بی نهایت است و ثمر بنهایت
از کتب معلوم خواهد شد طریق انواع اذکار که

مرشدان نامدار بسترشدان کامکار تعیین فرمودند
برسبیل فتحباب نام نهاده اند دریابد ذکر لاهوتی
طریق ذکر لاهوتی دریابد که حلسه معهود نگاهدارد سر را
بکتف چپ برده اندکی جانب پشت کج کرده و هو متصلا کوید
و یکضرب بر خود کند لیکن رو همانجا باشد باز آرد سر را برابر
کتف ملکور دارد و هو متصلا کوید و یکضرب بر پهلوی
راست کند بعده دو ضرب بر پهلوی چپ کند و ضربی بر
پهلوی راست و ضربی بر پهلوی چپ باز سر را برابر کتف
راست کرده برده دو هو متصلا کوید و یکضرب به پهلوی
چپ کند بعده سه کرت مقداری سرین از زمین برآورده
دو زانو شده و سه کوب دهد باز سه دور هو کویان
از زانوی چپ بزانوی راست بکردد بعده آن سه بر
زانو چپ کند و سه کوب بر خود و سه هو ضرب در میان
دو زانو و سه کوب بر خود دهد بعده سه ضرب و سه
کوب بر خود کند باز سه دور از زانو راست بجانب بکردد
چنانکه ضربها و کوبها از دور چپ کرده بود همچنان ضربها

وکویها هو کویان در دو در راست با نظام رسانند باز از سر
گیرد فتحباب این ذکر از عمل روشن خواهد شد
ذکر جبروتی طریق ذکر جبروتی در باید جلسه معهود
نگاهدارد سر را در میان دو زانو از دیک زمین برده
یا احد کویان ضرب کند و از انجا سر برآورده یا واحد کویان
در خود ضرب کند طریق حمله برود و بیاید یا احد یا
واحد پیاپی هر یکی ده نوبت کوید و هفت ضرب یا ست الله
کویان در خود کند باز از سر گیرد فاید از عمل روشن خواهد
شد ذکر ملکوتی طریق ذکر ملکوتی در باید جلسه
معهود نگاهدارد ضربی بزانو چپ یا بدیع و ضربی به
پهلوی راست یا باعث و ضربی بزانو راست یا نور و ضربی
به پهلوی حب یا شهید شهید کویان بعد سر و کمر برداشته
یا الله کویان در خود ضرب کند باز از سر گیرد فاید این ذکر
از عمل روشن خواهد شد ذکر ناسوتی طریق
ذکر ناسوتی در باید و جلسه معهود نگاهدارد سر را سه
نوبت در میان دو زانو برده و انجا الله کویان برآورده

و یا الله

و یا الله معز را مرکب ساخته سه ضرب در خود کند باز
سر را هما نجا برده و همان طریق برآورده و یا الله مذل را
مرکب کرده بزانو چپ ضرب کند با سر را همه دان محل رسانند
و همان شد برآورده و یا الله رازق مرکب ساخته بزانو راست
ضرب کند باز از سر گیرد ثمرهٔ این ذکر از کب ظاهر خواهد شد
ذکر مکاشفه طریق ذکر مکاشفه در باید جلسه معهود
نگاهدارد و از زانو چپ یا هو کویان بجانب راست دو نوبت
بگردد انا نجا که شروع کرده بود چون هما نجا رسد باز انجا
یا من هو کویان همان طریق بگردد چون بمحل معهود رسد
باز آن محل یا من لا الله کویان سر را بکتف راست رسانند
الا الله را بر سر زانوی چپ ضرب کند هو الا الله را در از کرده
سه کوب هو هو هو کویان در خود دهد باز از سر گیرد
ذکر مشاهده طریق ذکر مشاهده در باید مربع بنشیند و از
مقصود نفی موجودات و اثبات واجب الوجود در حالت نفی و
اثبات نگاهدارد از زانو چپ لا مطلوب لا مقصود لا
محبوب لا معبود لا موجود کویان سر را بکتف راست رسانند

حسن

والّا الله در خود ضرب کند وهو الّا الله را از تحت ناف عبد
تا ام الدّماغ رساند وهفت کوب هو کویان در خود دهد
باز از سر گیرد طریق دیگر لا اله را بعد ان زانو چپ اغاز کند
تا کف راست تصور پنج کلمات مذکور با نضرام رساند الّا
الله وچنانچه گفته شد الی آخره تمام کند باز از سر گیرد در
اندک مدّة مشاهد اینجا تولّوا ثمّ وجه الله روی خواهد
نمود معاینه کلّ شیئ هالک الّا وجهه در وجه او ظاهر خواهد
شد ذکر ثلاثی کبندی طریق ذکر ثلاثی کبندی در
باید سند جلسه از مرشد معلوم کند از کف چپ لا اله
کویان سر گیرد اینده بکف راست رساینده والّا الله کویان
همچو آهو جسته جانب پیش افتد سه ضرب همانجا حبسه
حبسه الّا الله کویان کند باز از انجا حبسه بمحل خویش
آمده الّا الله گفته ضرب کند باز ان سر اغاز کند فایده این
ذکر از کتب معلوم خواهد شد ذکر ثلاثی مجرد طریق
ذکر ثلاثی مجرد در باید جلسه معهود نگاه دارد لا را
از ناف کشد الی را بر کتف راست ضرب کند باز الا سر را بجمله

مر اورد

برآورد الّا الله را همان جا ضرب کند بعده روی بجانب چپ
بجمله آورده را ضرب کند طریق دیگر لا آله را از سر ناف برآورده
ضربی به پهلو چپ وضربی به پهلوی راست وضربی در خود
الّا الله کویان نجس دم کند فایده بسیار است از عمل روشن
خواهد شد ذکر اره طریق ذکر اره در باید دو زانو
نشیند وهر دو دست بر دو زانو نهند ها کویان بر سر ناف
ضرب کند وهی کویان دم را از تحت ناف عبد وسله برارد
چنانکه سر وگردن وپشت برابر شود باز از سر گیرد چنانچه در
ذکر اره بر سر خوب میرانند صوت وکشش را اره ساز دو بر تخته
دل را اندتا از ناهمواری هموار کرد دو صفا روی دهد
این ذکر را بعضی بهوجی میکویند وبعضی یا الله ثمّ این ذکر
لا بعد لا یحصی است از کتب ظاهر خواهد ذکر سر
طریق ذکر سر در باید جلسه معهود نگاه دارد یا شاهد کویان
در میان دو زانو ضرب کند ویا شهید کویان در خود در خانه
یا شاهد گفتن چشم باز دارد وتصوّر کند که عیانست بصفا
جود ودر وقت یا شهید گفتن چشم به بندد ودر فکر کند

که عین ثابت بذات خود بهمین تصور همین طریق پیاپی
مواظبت کند ذکر امهات طریق ذکر امهات آنست
یا بد چون ذاکر خواهد که ذکر امهات شروع کند باید که
باطن مصفا باشد یعنی هیچ تعلق بما سوی الله در معده نباشد و
جلسه این دریابد از انوجب شیخ را تو طلب دارد ذاکر است
جلسه مربع لیکن کف پای راست بر بند کیماس ذانوجب
پیوسته دارد لا اله کویان از مکان اولی همچون اهو دیا
پلنگ بجهد الا الله کویان در مکان افتد باز سر کرید
و اگر بکمال بلا انفصال این ذکر کند سه کز از زمین بهوا
شدن تواند و اگر دو سال کند شش کز و اگر سه سال کند
ده کز و این تقیید نماده کند رسانده بود بزرگی دیدم که تا
چهل کز رسانده بود هر که باین ذکر مشغول شود و بشیر
عمل ننماید مقام طردش دهد ذکر اوراد برد طریق ذکر
اوراد برد دریابد جلسه معهود نگاه دارد و جانب کتف راست
قدم اوراد را تو بد و جانب کتف چپ رو برده هو و نیز سر
بکریبان فکر به در جود میکوید پیاپی برین سند ذکر کند فایده
عظیم

عظیم است از عمل معلوم خواهد شد این ذکر خاصه عمل حضرت
قطب العالم غوث الصمدانی میران سید محی الدین عبد القادر
کیلانی است ذکر ضرب راست طریق ذکر ضرب راست
دریابد جلسه معهود نگاه دارد سر نکون کرده حق تو منی
کویان عبده از تحت ناف بسختی دم برآورده و راست آمده
متصلا از انجا حق کویان در خود ضرب کند باز سر کرید
بپایی برین سند مواظبت کند در اندک مدت ذوقی
و شوقی روی خواهد نمود ذکر کبریا مدبر الخلق
طریق ذکر مدبر الخلق دریابد جلسه معهود نگاه دارد
سر را از کتف چپ لا اله کویان بکتف راست رسانده
بسرعت انا انجا سر را کرده انیده و دنج بر اخور جب آورده
الا الله کویان ضرب کند پیاپی برین عظ ذکر کند فایده
عظیم است از کسب ظاهر خواهد شدن این ذکر خاصه
سندی حضرت شیخ المشایخ شیخ محمود ضیاء الدین چراغ
دهای است و حضرت ایشان از مردان غیب رسیده است
ذکر تلاتی مغربی چون سالک خواهد که کنجینه

انوار الوهیت و جریته اسرار ربوبیت که در مخزن قلب
مخزونست بسرعت و بخرعت دست آرد باید که بذکر
ثلاثی معربی که کلید دل است مشغول نماید تا در خزانه
معرفت گشاید و اکثر درویشان را ازین ذکر فتحباب
سلوک است هر که بعمل این ذکر در آید بعنایت حق تعالی
در میان سه چهار روز مشاهد غیب از پرده لاریب
روی نماید سند ذکر دریابد جلسه معهود بگاهداد
و نخستین بر رخ صغری و کبری را ظاهرا و باطنا قرار دهد
سر بزانو چپ رسانده لا اله گویان نفس شروع کند بر
سر زانو راست شده بکتف راست بانضمام رسانده قدری
سر بجانب بست اندك بلند و کج کرده از انجا سه
ضرب بزانو چپ الا الله گویان کند و سه ضرب میان
دو زانو و سه ضرب بزانو راست و سه ضرب در خود
میان بزانو چپ سر رسانیده بتصور لا اله دو اعاده کند
سر بزانو راست و بر کتف راست و بر عشق و بر کتف چپ
سر دانیده بزانو چپ رسانیده همچنین دو دور دیگر بتصور

مذکور

مذکور بگردد بعده سه کوب دو زانو شده بحبس دم
الا الله گویان در خود دهد بعده سه حمله کشد برین
سند سر میان دو زانو نزدیك زمین رسانیده آهسته
آهسته دم را از تحت ناف بقوه و شدة بالا کشد بتصور
الا الله تا سر و مگر برآمده برشود بعده سه قبض کند
برین طریق معده را بدم از تحت بفوق کشد تا صدر
بتصور الا الله باز از زانو راست بهمان طریق سه
دور بگردد و سه کوب سه حمله و سه قبض را بسند
مذکور اتمام رساند باز زانو چپ بهمان طور سه
دور بگردد و سه کوب حمله و سه قبض بطریق مسطور
بانضمام رساند سر را جانب راست و چپ و پیش و پس
چنانچه باشد کند که اعضاء انجانب خم شود و دم
در تمام اعضا ساری بود چون بسط قابت کرد در روسوی
اسمان کرده با واز رقیق هو گویان دم را بتدریجا
گذارد یك بسط تمام کنده شود همچنین هشت بسط
دیگر بسند مذکور بانضمام رساند و نهی ضرب که در بسط

جامعة الملك سعود
قسم المخطوطات
عمادة شئون المكتبات

اوّل بود از انکه بسطهاء دیگر از دو ابر شروع کند ولی
هر دو را از دو اوّل مضنا گیرد چون باین طریق نه بسط
بیك دم و بیك جلسه با نضرام رسانند یك ذکر تمام
شود بدوازده ضرب و نه دور و نه کوب
و نه حمله و نه قبض و یکبسط باخر رسد همچنین هشت
بسط دیگر بغیر ضرب بیکدم عامل باشد و یك جلسه
ذکر قرنبان ذکر مقدس طریق ذکر مقدس دریابد جلسه
معهود نگاهدارد و از کف حب الله کویان و سر با کف
راست رسانند از انجا اکبر و الحمد لله هی یکی راسی و سه کرت
انضرام رسانند باز از سر گیرد و مواظبت کنند یافتن این
ذکر از عمل معلوم خواهد شد بعضی مشایخ بعد شام و بعضی
بعد از نماز خفتن و بعضی بعد از صبح این ذکر را مواظبت
نموده اند و رتبه کبرائی مرتبه تقدسی یافتند و ممدوح
آفاق گشتند ذکر حدادی طریق ذکر حدادی دریابد
دو زانو بنشیند چنانچه هر سرین بر پاشنه پا باشد بر دو دست
پوشیده جانب دراز کرده دو زانو شده شاه لا اله گوید

چون

چون از انجا بنشستگاه خود بازآید از ان هر دو دست بسته
الّا الله گویان بر سینه ضرب کند همچنین طریق ذکر بیانی
کند ثمرات بیحد و لاعداد از عمل روی نماید ذکر بودله
طریق ذکر بودله دریابد باید کرد دو زانو نشیند و هر دو دست
بر روی همین دهن گذارد لا اله گویان دو زانو شده و هر دو
دست مشت بسته بجانب هوا برده و از کند باز از انجا هر دو
دست مشت بسته و از زبان الّا الله گویان وقت نشستن بر
زمین ضرب کند و برابر ضرب هر دو مشت بسته بر دهن رسانند
باز از سر گیرد درین ذکر و تصور نگاه دارد در حالتی چون
مشت بسته بهوا برده بگشاید تصور انچه سوی الله در دل
بوده بیرون کشیدم و از غیر حق انقطاع کردم و در حالت
اثبات چون از هوا مشت بسته بدهان آرد و تصور کند
که انوار الهی و اسرار لاتیناهی از هواهویت گرفته بدل اندر ختم
و هستی حق و اطلاق مطلق ثابت کردم نوعد یکر جلسه و قیام
و قعود چنانچه در نوع سابق مذکور است درین هم همان
طریق است لیکن همین فرقست که انجا در قیام و قعود دو دست

هو را همی بردو بند ها ن محاذی دو دو بنجا یک یک دست هو را
بزیر بند ها ن آورد بر پشت دست مثل کوبنده نگاه دارد و در این
ذکر سری عظیم است عمو ما طلب این ذکر ارواح بود که پیش ذاکر
حاضر آمد و ذکر کند و اعانت نماید بنوعدیگر عمو لفه حلقه
مثل کوبنده نگاه دارد و بطریق صورت مشت دست چپ
بر دهن دارد دران بی انقطاع هو هو گوید برابر هو هو
هو گفتن از جزوه دست راست بر دل صور می زند در دل
الله تصور کند بزبان هو گوید بحدی که مواظبت کند
که فنا دست آید و بقا روی نماید ذکر قلندریه
ذکر معلا طریق ذکر قلندریه دریابد حلسه معهود نگاه
دارد یا حسن میان دو زانو و یا حسین بر ناف و یا فاطمه
بر کتف راست و یا علی بر کتف چپ و یا محمد گویان در خود
ضرب کند باز از سر گیرد و ان مواظبت این ذکر ارواح مقدسه
ایشان حاضر آیند و امداد کنند و طالب را مطلوب برسانند
و این ذکر پنج تن می باشد ذکر حیران ذکر ضیا ذکر ضیاء
یا بد حلسه معهود نگاه دارد و هر دو دست بر سر دو زانو

نهد سر را بر ناف آورده الله گویان دم را با معده بالا کشد
و حق گویان بر معده ضرب کند و هو را با مدّه با ام الدماغ رسانده
باز ضربی دیگر پیش هو گویان کند ضربی بر ناف جانب دست خم خورد
و ضربی میان دو زانو و ضربی بر ران چپ و سه ضرب بپایان
هو گویان در خود کند باز از سر گیرد فایده این عظیم است از عمل
روشن خواهد شد ذکر نور ذکر تجلی
ذکر زجاج ذکر حریر ذکر حلاجی
بند گی حضرت قطب الاقطابی حضرت شیخ فرید
شکر گنج قدس الله سرّه ذکر بزبان هندوی وضع
فرموده اند دریابد بدین سند اهوتون
اهوتون اههین تون طریق ادکار طیور
کر بعضی مشایخ آن از مکاشفه دریافتند و عمل نمودند
ثمرات بغایت تجلیات بی نهایت بحصول پیوسته
دریابد طریق این ذکر دریابد حلسه معهود نگاه دارد
دو روی سوی اسمان کرده بطریق گرسنه نگریسته بزبان
گوید که آهون تون لحه چشم را واز دارد باز روی سوی

زمین کرده وبهمان طریق دیده بزبان کوید اهون نون
لحظه نظر برجا دارد بعد برداردبرخود کمارد بپانی سه
کرت یا هفت کرت اهه‌ین نون کوید تا مادام که حضوریکا
استقرار کیرد چون بیکانکی روی دهد باز سرکیرد بوالطیب
این ذکر تا نکرسراسر یک هستی ردی خواهد نمود ذکر جعفر
یعنی حضرت مولانا جلال الدین رومی از حضرت خواجه شمس تبریز
نقل کردند که روزی از روزها چنان حال روی داد که در
عرش نظر کردم دیدم که جانوری بر کنکره عرش نشسته سر
نکون کرده ذکر میکفت این درویش را شوقی وذوقی کسب و
ریاضت مکشوف کشت تا بجانور باسمان حق تعالی ذاکر بود
چون کسی خواهد که باین ذکر مشغول شود حق تعالی حقا
حققا حققی کویان سه ضرب جانب راست کند بتصور
یا رحمن یا رحیم یا رفیع ونغم مقدم بقیقی کویان سه ضرب جانب
چپ کند بتصور یا بدیع یا باعث یا بدوح وحقی حققم حقیقی
سه ضرب جانب پیش بتصور یا قدوس ویا سبی یا سبحان چون
ذاکر باین ذکر مشغول شود ظاهر بزبان آن الفاظ کوید

وباطن

وباطن باین اسماء حق تصور باشد فایده این ذکر بی نهایت
از عمل روشن خواهد ضربها از نرشد معلوم کند ذکر غقا
طریق ذکر عنقا دریابد باید کرد وزانو بنشیند ودست برسر
زانو نهد یا کویان بر پستان چپ ضرب کرده متصلا از نخت
ناف هو کویان دم را بالا کشد همچنان ضرب بکشش بر پستان
راست وصدر نکاه دارد پانی در این ذکر مشغول باشد تا
استانه عنقابی نشان در هر نشان دریابد ذکر
شکرخواره یعنی سیدالسادات میران سید محمود جنکل
بلاس خورد بودند که پدر ایشان را برای تعلیم علم زده بود
حضرت ایشان طاقت آوردن هوا ستنا از نماد روید
جدا شده خود را دریا دیده اند اختند ایشان را هیچ علمی و نکری
وذکری ومعرفتی بنوده معصوم شده زیر درخت بنشستند
بعد از سیوم روز یک جانور بران درخت آمد نشسته توسی
توسی اغاز کرد سید مشار الیه را واز ان جانور بیاد خویش
آمد همان نوع توسی توسی اغاز کرد بعد از یکسال ایشان را
مکاشفه شد ودر ولایت شهرت افتاد اکثر مردمان

مسلم وکافر براستانه ایشان توجه نمودند هرکرا نفس
کردند موثر شده وهرکه با ایشان توجه کرد همین ذکر او را
امر فرمودند باید حالا هم باین ذکر مشغول شود بهره
یابد وکشف روی نماید سند ذکر دریابد جلسه معین
نیست دم را نگاهدارد چندان توسنی توسنی در عزت کند
که بیطاقت شود چون طاقت نماید باز آن سر گیرد سند
ذکر خفی دریابد که دایم الحال خفیه عمل نماید و برای
ظهر مراتب ذکر خفی باشارت دیگر آمده بهر مرتبه
که رسد بمناسب آن ذکر گوید اشارت این در حواشی
ذکر خواهد شد طریق ذکر نیز

علی الترتیب افتاده است بمناسب ترقی مقامات وذکر
خفی انواع روشن دارد

یکی باس انفاس یعنی باس دادن
انفاس نفیس را که الطریق الی الله عبد انفاس الخلایق

هر دم الواردیگر است ذکر باس انفاس اینست لا اله
الا الله ها هو هو هو هو الله هو حی قائی باقی
هو الظاهر هو الباطن هو الاول هو الاخر
چون سالک خواهد که غیب را در
مشاهده شهادت معاینه کند
باید که درین ذکر مشغولی نماید تا سنریهم آیاتنا فی الآفاق
وفی انفسکم عیان در نظر اید چون سالک خواهد
که نسبت اثنینیت مرتفع گردد وغیب وشهادت بایک
حقیقت پیوند باید که واحد در نظر درین ذکر مشغولی
نماید تا ظاهر و باطن جز و هو وجود واحد در نظر در نیاید
چون سالک خواهد که ماهیت بنو نازل و اید که بیک
رشته اغشته است دریابد باید که درین ذکر مشغولی
نماید دوم ذکر قلب که از حرکت معده دل را جنبش
میدهد چند گاه چون همچنین عادت کند دل خود
خود ذاکر گردد سالک بی اختیار ذکر شنود بعد از
یکسال بنور ذکر چنان معمور و پر حضور گردد که ذکر

هر شیئ یسبح لله ما فی السموات وما فی الارض کو یاست
اطلاع یابد طریق ذکر قلب یابد جلسه معین نسبت
دم راحبس کرده بتصور اسم ذات معده را با لا کشد ودلرا
جنش دهد با ان بهمان تصور فرو پایی همبرین طریق
ذکر کند ثمرات این ذکر هتن است روشن خواهد شد
وذکر القلب ویومته وذکر روح راحت وذکر السر شراد
فرموده اند نکته چیست در باب کردل همیشه بذکر یا
صمد یا فرد یا وتر ذکر است خواه سالک مطلع خواه نه
وقتی که سالک را خلعت یکتائی بپوشانیدند ولباس
دوتائی از برجان ودل برکشیدند وبمرتبه حق الیقین
رسانیدند درین حال نزول بر عادت قدیم بذکر مذکور
ذاکر است ازین سبب ذکر القلب وسوسته گفته اند
وروح مرتبه وسطیت دارد احدیت وحدت و
واحدیته مثال وشهادت وروح جانبین را مساوی است
مثال اعراف دارد چون ذاکر بمرتبه روح برسد بر
ابتداء وانتهاء غیب وشهادت نظر میکارد واز هردو

جانب

جانب محفوظ می شود وبدان سبب ذکر الروح راخفی گفتند
وسر مرتبه ازل است وبی واسطه باحضرت لایزالی حضور
دارد وذکر واسطه است بین الحق والعبد ازین سبب ذکر السر
شرک گفته اند بعمه ذکر عبرت طریق ذکر عبرت دریابد
جلسه معین نسبت دایم الحال بعمه احوال مشغول باشد برین
سند هرچیزی که بیند چشم ببندد وبکشاید واسم ذات
اگر کسی یک اربعین این ذکر را بمواظبت کرده حالتی او را پیش
ایدکه ظاهر وباطن هستی مطلق روی نماید ذکر کبریاء
طریق ذکر کبریاء دریابد جلسه معهود نگاه دارد پشت را
خم کند وسر را میان کتفین جنباند ودم را بتصور هوا
تحت ناف بالا کشد حبس کرده بدارد چون طاقت نماند باز
سر کرده در اندک مدت بمواظبت این ذکر منصب تجلی هو خواهد
شد وسند تصور از مرشد معلوم کند ذکر حیران طریق
ذکر حیران معلوم کند چون سالک خواهد که بذکر حیران مشغول
گردد باید که معده صاف باشد جلسه معین نشیند دایم الحال
بعمه احوال مواظبت این ذکر کند برین سند دم را حبس کرده هفت

کرت بپایان زتحت ناف بامعده بتصور الا الله بالا کشد
وفرود آرد یعنی در نفس گفتن الله بدل گوید ودم را بفکر از
تحت ناف بالا کشد چون هفت کرت بدین سند بکند دم
تمام کند دم را بدل بجا گذارد باز از سر گیرد ذکر اغاز کند
بعد از چهل روز فتح باب خواهد شد که دل خود ی خود بی
اختیار سالک بذکر حق ذاکر گردد بعد این حالی چنین روی
دهد که از قید مقیدات اسماء وصفات خلاص یابد بدرجه واد ی
حیرت مقام تجلی انور ذات است ← ذکر استیلاء استیلا
ذکریست که ظاهر اعضا را حرکت دهد واز خامه فکر در صفحهٔ
باطن کلمهٔ طیبه را نشان سازد وآنان خطره ببندی حاصل
خواهد شد این دو طریق است باحرکت وبحرکت سند مشیخه
باحرکت نقشبندیه بحرکة بکن ذکر خفی چندانکه کردی
کنی حاصل بغیر دوست فردی بکن ذکر خفی در فکر مخفی
که گردد ذات تو در فکر مخفی نماند ذکر وذاکر نور گردد
زستر یا هم مذکور گردد ز غیرت غیر را در لا در آرد
نماند غیر الا هو برآرد شوی از نفی وازاثبات عاری

رخ

رخ خود سوی بیسوئی برآری که آنجائی فروهست نه بالا
نه انجا جنت و نه عرش والا نه آنجا شب بود نه روز روشن
نه انجا کلمختی باشد نه کاشن نه انجا آدم و نه نقش ابلیس
نه انجا ما و من باشد نه تلبیس وقتی که از اذکار برگذرد
ودر اشغال تصورات قدم نهد نخستین انسان کامل را
صورتا و معنی تصور کند که آن اسرار الهیه مقیده بنقش
المرشد پس باید که نقش مرشد را هیچ وقتی از اوقات از پیش خود
جدا نکند صورتا کما اشار النبی علیه السلام خلق ادم علی
صورته ومعنی الانسان بینا و الرب والانسان سری وانا سری
هر دو را شامل است الی هذا المعنی فانظر بنظر البصر حتی تفنی فی
المشاهده بحکم اذا اثنینا بدلنا امثالهم تبدیلا تا فنا فی
الشیخ دست آید این فی المشاهدة المرشد بر صورت مرشد
بگماهی به بین آینه حسن الهی به بین تجلی جمال الهی به بین گر تو
زمه تا بماهی به بین هرگاه که از آن گاه بر رخ صغیری و کبیری
قدم فرا تر نهد انگاه گاه و بیگاه مصور نقش اسم ذات در لوح
فکر بر لوح قلب مصور گرداند بتصور خاص و متفکر شود بتجلی فکر

کند کہ متفکّر نماند کہ اسم با مسمّی بدیدہ بصیرت معاینہ کردد
کہ چنان مستغرق شود کہ مسمّی را بی اسم یابد کہ استیلاء
ہستی چنان مستولی بود کہ ہیچ موجود را وجود نماند ہمہ
عدماً الا وجود در نظر آید ہو الاوّل ہو الاخر ہو الظّاہر
ہو الباطن متحقّق کردد اطوار حالہ آن و این تصور لا یعدّ
و لا یحصی اند امّا در ین اطوار و الوان یکطور چنان غالب آید
کہ ہمہ را مغلوب میسازد کہ ظہور الشّمس بعدم النّجم و قتی
کہ آفتاب حقیقی تاب طلعت بر سالک انداز د شوق و
ہوی تو سقوط بر وجہ طالب ظاہر کردد ظہرت شمسہا
فغبت فیہا فاذا سرت فذاک شروقی چون آفتاب حقیقی
طلعت کند ہمہ اعیان انتفا کردد و چون ذات بصفات
سر زند جملہ جہان سر بر زند در ین مرتبہ سالک را ہر آن
در شان ہر خاص و عام نشان و بی نشان در نظر است
بر ین تصویر ایضاً وقتی کہ بتصویر تصور اسم مسمّی را حاصل
کرد بعدہ قدم بر تر نہد تا ذوق فناء الفناء و بقاء البقاء
دریابد در عین مشاہدہ کند بر ین صورت بعین در عین

عیز را

عین را معاینہ کند در پس آینہ طوطی صفتم داشتہ اند انچہ استاد
از کفت میشنوم امّا عین عکس در نظر بود کاہ ناظر عین
منظور عین کاہ ناظر و منظور از نظر بدر آیند کاہ عیز
در عین عین عیان نماید کاہ حجاب عین از عکس عین
* از اد کردد کاہ عین بعین عین ذات بیند کاہ عین و
عکس عین از عین ناپدید کردد کاہ عین و عکس عین کرنا
پیدا است در عین آن پدید کردد در مناظرہ عین عین ذات
بیند رباعی حضرت پادشاہ ہمایون راست در آینہ
کرچہ خود نمائے باشد پوستہ ز خویشتن جدائی باشد خود را بمثال
غیر دیدن عجبست این بوالعجب کار خدائی باشد چون سالک از
اتصورات مذکور بر کذرد بعدہ در اطوار معیت قدم نہد
بدیدہ بصیرت حق را مشاہدہ کند و این معلوم کہ در پیش
نظر داری نظر حق در کتم عدم معلوم بین وجود اللہ نور
السّموات و الارض حاضر دان کہ شہد اللہ انّہ لا الٰہ الّا ہو
اشہاد شاہد است اینما تولّوا فثمّ وجہ اللہ بہر سو بہر رو
مواجہ چون در خویشتن نکری و فی انفسکم افلا تبصرون بخود

در ریاض الفتوح

یابی که ناظر و منظور با یکدیگر نظاره دارند که وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ
ناظِرَةٌ اِلی رَبِّها ناظِرٌ وَالْمُتَعَلِّم بِاَنَّ اللهَ یَرَی بر آن ناظر است
چون ناظر منظور است بقرب نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ
باید آنکه وَهُوَ مَعَکُمْ اَیْنَمَا کُنْتُمْ دریابد چون این حال روی نماید
یقین داند که راه راست یافت و دریافت و مستقیم گشت که اِنَّ
مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ وَاِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ هرگاه که این
استقامت یابد نور افعال اسماء الهی بنظر باطن بیند شغل معیت
انیت جز نام هرگاه که از عمل مذکور برگذرد و بعد از قدم
در اصول مشرب شطار نهد و تحقق مراتب الهی و کونی در مراقبه
جامع که جمع الجمع است تصحیح کند که ظهور اسماء کونی در
جنب اسماء الهی مسلوب است و اسماء الهی بصورت کونی ایجاد است
و این دریافته نشود و متحقق نگردد بغیر اصول مشرب شطار
که وصول حقست و وجدان این مشرب از حالات سالک
کاملان و افضال و مشاهده و مکاشفه درجات و درکات
معراج سراست و وجود و شهود و علم و نور بخودست نه
بغیر زغیریت غیر را در لا در آرد نماند غیر الا هو برارد انچه قدر حال

و وجدان احوال امکان بیان بود ایمانی افتاد حالا اصول
مشرب شطار در باید المر عبارت از ذات ذوالجلال و
والجمال است الف الله لام جلال میم جمال یعنی ذات حق سبحانه
و تعالی بصفت جلال و جمال ظاهر است و این دو مرتبه در
مرتبه ذات ابد نه در مجهول النعت و ذات حق سبحانه و تعالی
در پرده جلال عظمت محتجب و در جمال کبریائی متکشف و
حضرت جلال وجه کمال جمال دارد و حضرت جمال وجه وصال
جلال جلال اندر جمال جمال اندر جلال جلال
و جمال اگاهند با گاهی ذات و مصدر جمیع اسما و صفات
چون حضرت جلال ظهور الوان طلبد جمال را برخ سازد
تا نور ظهور خود در فقدان خالی نپندد چون حضرت جمال
استتار الوان خواهد جلال را برخ گرداند تا استتار هستی
در فقدان اندازد و در این مرتبه مخصوص محض تجلی ذات
تقدس و تعالی است در تبه جلباب عشق مست و شده
خفته اند مست نگردی بعین عین بلا گفته اند باز عکس شان
نشان دهیم دریاب چون حضرت جمال بکمال آرایش آراسته

کرد در تجلی غایند چرا که حاجب وحضرت جلال قرب و
بعد بالذات حجاب کاشف است وهر دو در سطوت ذات
مختفی بالای نه اسپهر دو گوهر مندرانند اگر نور
آن دو عالم و آدم منورانند هستند و نیستند و نهانشد و
آشکارند چون ذات ذوالجلال نه جسم و نه جوهرانند
خالا ارضی دیگر بشخوص وجود خاص وعام میم جمع الوبرخ
والوصول دو واسطه ورابط میگویند هر چهار نام مرشد است
و مرشد دو نوعست صغری و کبری و در میم جمع هر دو
صفت قائم اند وحدت صرف ان وحدت جامع صرف
جانب باطن جامعه جانب ظاهر صرفه والد اکبر سایر ارواح
جامعه والد اصغر سایر اجساد هر که انسان کامل شد حکم
آدم یافت و برزخ صغری کشت چون صغری کبری را در
یافت و بنیافت خود کبری کشت بهر دو وجه مواجه حق
شد برزخ کبری یکمانکی باصل دارد واسطه درمیان
نه انچه ماهیت بود عیان و بیان افتاد خالا وحبر قال
در رقاب وقینك رونده برزخ صغری و کبری را در ظاهر

ربط

ربط

خود قرار داد بهر دو وجه حق شد کمال طریق یافت اما
خود را در نیافت فنای ذات سالک ناقص آن
نقصان را بصفات خیر کند وخلق آدم علی صورته بعین
معاینه کند تا این سر روشن کرد د آن یکی با هر یکیست اما
هیچ یکی در یکی نیست ورای یکی یکیست هر چه اشارت بود
عبارت آمد عبارت عین اشارت خلاصه خالص که وحدت
خاصست باخلاص دان چون وصول اصول حاصل کرد
بعده در تجلیات اسماء الهی ملاحظه کند که متجلی ومتجلی
له وتجلی واحد بذات اند یا بصفات بلا تکرر ذات احدیت
ای جوف ندارد همان احد بتجلی واحد متجلی ومتجلی لهاست
اسم ذات واسما صفات ذاتی وتقدیسی وتنزیهی وازلی
وابدی وسبلی وثبوتی هر تبه خود منورانند ودر تقدیس
وتنزیه از وجه معنی اصلا فرق نیست اما از روی الفاظ
اسما فرقست بیانش بشنو واز اسم ذات فهم نشود جز ذات
واز اسماء صفات ذاتی جز صفات ذات واز اسماء
تقدیسی ورای ذات مقدس واز اسماء تنزیهی جز منزهی و

ربط

عبارات از دست حروف وصوت بیرون است
بعد از ان از نزول بر زخ کبری کرده وحدت
هو در ظاهر وباطن خود را بیند
غیر از خود نا آشنا در بیچ مقام نا آشنا
مقام تنزل خود را واز دار در بیچ صورتی
کرد د تا بجایی رسد که جز خود را
نظر انداخته و ظاهر خود را در برزخ صغری
جامعه وحقیقت ادم فرد همه وبعده
هر صفتی که رو نماید بر ذات قرب نوافل
سبع صفات ثابت کرد اند و بهم شنوائی وبینائی
وجود ثابت کرد اند و بهم شنوائی وبینائی
ودر ناسوت او را فرد مطلق ادم علی صورته
بعین معاینه کند تا جمیع اسرار باطن ذات
کرد د باز از حقیقه ان نزول کند در مقام
حقیقه محمدی عروج کند و از بیچ مقام نزول
در مرتبه ذات مطلق رسد چه بیچ طریق
مشغول بیچ در برزخ مقامات نشناخت و نزول
کرد نا در بیچ مقامات نشناخت عروج و نزول
در ذات حاصل نشود

از اسماء ازلی و ابدی جز لاحد بدایت و لانهایت از اسماء
سلبی ورای سلبیّت و از اسماء ثبوتی جز اثبات نه و تقسیم
اسماء بر وجه جلال و جمال و اشتراک نیز تفصیل خواهد یافت
انچه بیان اسما بود ایمائی افتاد حالا حالات وجدانی
بدان چون تجلّی ذات متجلّی و متجلّی له و تجلّی عین واحد کردد
دیدن و دانستن درمیان نه چون تجلی ذات و صفات
با یکدیکر جلوه کر آید کاه هست و کاه نیست و کاه باهم و
کاه بیهم باشد تجلّی صفات سرّ بندسر است سرّی ظاهر کردد
که ظهور اسما بهر مرتبه مرتبط عیان نماید اما از عنایت ظهور
عنانش بدید نیست این مراتب دیده و دانسته نشود الّا
بنظر حقّ هر جا تجلی ذاتی باشد انجا شرط نیست که شعور صفات
هم باشد اما هر جا که تجلی صفاتی باشد انجا شرط است که بی
ذات نباشد و درین مشرب مشغولی این طایفه بیک
عنوان نیست چه ایشان در ذات و صفات محو اند انچه
ماهیت اسماء صفات و اطوار حالات بود در قلم آمد حال
طریق اشغال علی الترتیب دریابد و مراقب حال بهمه احوال

باشد

باشد چون خواهد که نشان بی نشان را در نشان خود نشان یابد
کا الف و صاد را مع الجیم در خود تصوّر کند طوری مستعرق
کردد که انچه حکم روحانی باشد بصفت رحمانی اتصاف یابد
بدین صورت اصح چون خواهد که مرتبه تلوین و تمکین
دران واحد حاصل کند باید که در سبع صفات ذات کا انزا
امهات صفات کویند مشغولی نماند و تجلّیات مختلفه
کائین و بائین کردد چون بخودست باخودست چون
باخودست بیخودست درین تجلّیات تجلّی روی نماید که نه باخود
و نه بیخود بود و نابود همیشه نابود بود از عمل روش خواهد
شد ب اص س ب ع ک ح ق م و ق ح ن ش چون
واصل اصل تقدس خواهد انکاه کاه و بیکاه در اسماء
تقدیسی ملاحظه کند با الوان تعلی و انفعالی که در و
ساری بوده باشد مرتفع کردند ایم الحال بهمه احوال
متفکّر باشد برین صورت ب اص ق س س س م ل د ق
ح ن ش چون تجلّیات اسماء مقدسه بر سالک متوالی
شوند و حال شربت مسلوب یابد و دائم الحال نظرش

بورآء الوراء بود خود را و هر چه در آید متلاشی یابد اما
درین تلاشی شعور خود مانند این وظیفه بدر آن مشغول
باید که براستی قلبک در آن قلبی بنود اسماء تنزیهی را فکر کند
تا شعور بیننده و داننده هم مانند مکرر عظمت ذات برین
صورت ب اص ع ک ج ح م ع و م د ق ح ن ش چون
سالک خواهد که خود را بی نشان بیند حلا و ملا از
دیده او نابدید کرد و چون این حال صوفی وقت را پیدا
گردد از اختیار خود نابیدا کرد د پیدا و ناپیدائی را تو پیدا
و او ظاهر و باطن هویداست باید که در اسماء ابدی و ازلی
معا مشغولی نماید برین صورت ب اص و ا ب ظ ق ب
د ق ح ن ش چون سالک خواهد که از علایق و عوایق
آزاد باشد و غیر بهیچ وجهی ملحوظ نبود آنچه غیر بود
پیش او سلب باشد هر چه بذات بیند ایجاب یابد تمام
اسما ایجابی را در مرتبه سلبی سلب بیند و سایر سلبی را
در مقر خود ایجاب دارد باید که در اسماء سلبی مشغولی
نماید برین صورت ب اص ح خ ر م ق ع د ق ح ن ش

هرگاه

هرگاه که سالک کامل خواهد که اسماء ثبوتی را در عالم
شهادت مشاهده کند و اصلا اثر انفعال در وی موثر نگردد
و بغیر تصرف متصرف هیچ نه بیند باید که در اسماء ثبوتی
مشغولی نماید برین صورت ب اص م م م خ ب د ق ح
ن ش ب اص م ع ق و ر د ق ح ن ش ب اص ف ق
ب خ ر د ق ح ن ش ب اص خ ح ع ح ح د ق ح ن
ش ب اص ک ر م و ح د ق ح ن ش ب اص و م ب
ش ح د ق ح ن ش ب اص و و ح م م د ق ح ن ش
ب اص م م م و م د ق ح ن ش ب اص و ب ت م م
د ق ح ن ش ب اص ع ر م ر م د ق ح ن ش ب اص
م م ض ن ن د ق ح ن ش چون صوفی مرتبه جمع
و جمع الجمع خواهد باید که در اسم جامع مشغولی نماید چه ذات
او جامع است غیب مطلق و شهادت مطلق را طریق شغل در باید
ب اص ج ظ ب د ق ح ن ش هر که خواهد که تحقیق مراتب
احدیت و وحدت و واحدیت و شیون اسماء الهی و اعیان
ثابته کند که در ظل وحدت ثانی بحسن غیب و شهادت

على وجه التكميل التكميل چون تفصيل يافتند وتجلّي ذات و
صفات بعين وجود يابد كه در دوازده ركن
ظاهري وباطني مواظبت نمايد از اصول ظاهري بقدم معرفت
بر معارج صفات عروج كند تا بمشاهده رسد پس از آن بعين شاهد
بمراتب باطني بدقيقه تحقيق تنزل كند و باصل واصل گردد كه
تنزّل اولست طريق نزول وعروج ونزول هوش دارد در اركان
مذكور دوازده شغل انذار مرشد كامل عامل روشن خواهد
شد منجمله آن دو ذكر وفكر در تحت دوازده ركن على التفصيل

ذكر كرده خواهد شد

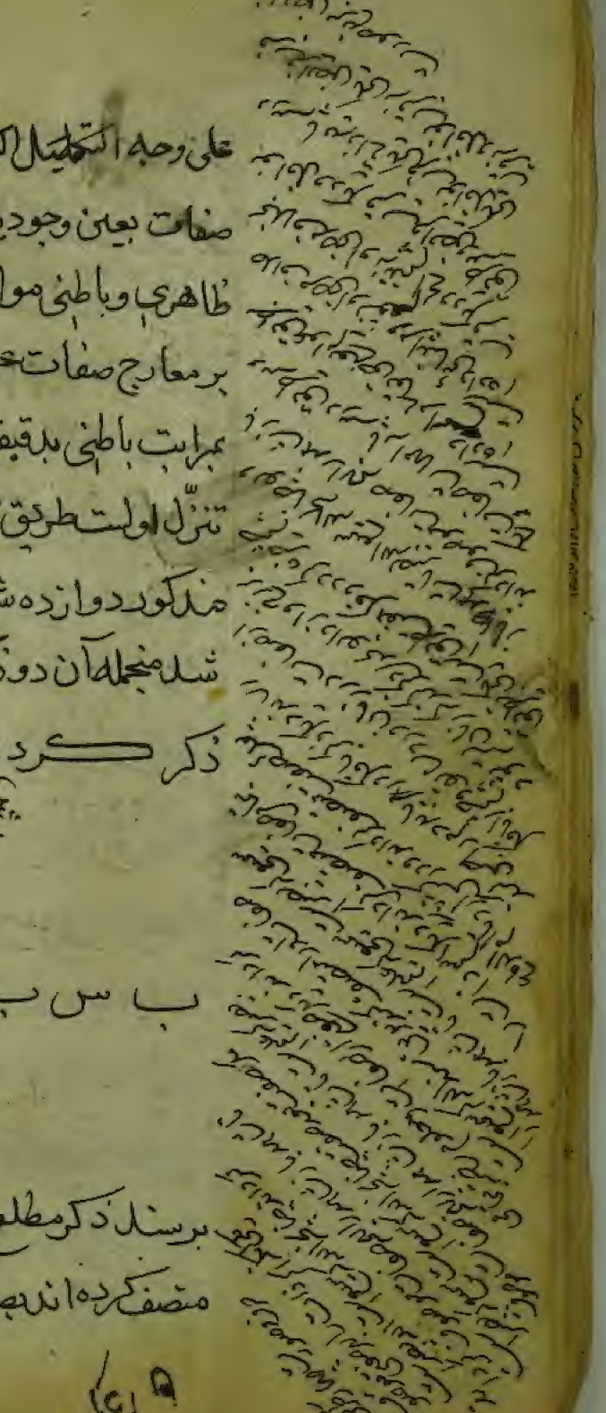

بر سند ذكر مطلع شود در هر ركني حبس دم كند وبيائي در اركان
متصف كرده اند بصفت كمال موجود بيند نفس را حبس كند

هر ركني

هر كني از ان اركان در زبان ورد سازد وفكر بر زخ در چشم دارد
اصلا بلكه نزند بجائي كويد كه بسان بسته كردد وفكرش باز ماند
سند فكر در يابد سه پايه امّات صفات را بقدر حصول مراتب
تصور كند من الله يا بالله يا مع الله حضور دارد شش ب
ع بر سه پايه ذاتي را بوحدت وجود موجود داند وتفصيل
مراتب يابد كاه قرب نوافل وكاه قرب فرائض كاه نه آن ونه
اين بي بيان عين عيان بيند ح ن ش دوازده ركن اكر
خواهد كه ساير مراتب نتراود ديده بصيرت او نكند مكر الّا ذات
كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ مواجه عين خود يابد واستغنا ذات
بذات بيند نه بغير ودرين شغل ها التي روي خواهد نمود كه هستي
مطلق تجلّيات ذاتي وفعلي با لوان مختلفه ملوّن خواهد ديد
امّا درين مشاهده هيچ اثر انفعال نخواهد بود مكر هستي واحد متجلّي
بذات ومستغني باسماء وصفات يابد كه درين دوازده ركن
عمل نمايد انچه اشغال دران مذكور ومسطور است درين هم
مسطور است منجمله آن يكذكر و يك فكر در تحت اين

ذكر كرده خواهد شد

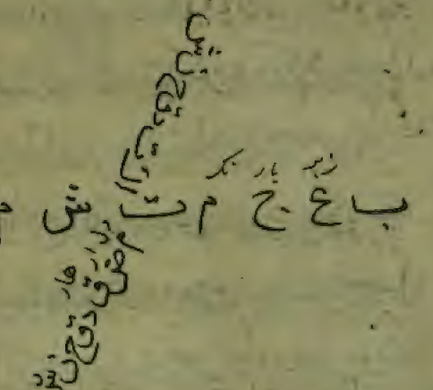

سند ذکر از تحت ناف هویدا رارکان مذکوره در ان هو
تصوّر کند تا امّ الدّماغ چون انجا قرار گیرد و تصوّر اگذارد
و در صلاة صلات هو صعود کند تفکر هو عین هو کردد
سند فکر سه پایه اسماء مربوطه را ملاحظه کند علی وجه
التحقیق ع ج م اگر صوفی وقت خواهد که لطیف و کثیف
که در بنله صورت پای بند است عارف کردد زان سوی لا
مکانی و زین سوی کاینات بیوندد این دو واسطه کامکار
حیست باید که در شغل ملفوف عمل نماید لفد در لغت بچیدنست
اینجا چه مناسب دارد وجه مناسب علی الترتیب بیان کرده
میشود بدانکه این وجود موجود در کتم عدم نابود بود بوجه

عالم

عالم نابود بود بوجه معلوم پیدا کشت وجود عالم همیشه
نابود است و وجود معلوم همیشه نابود علم واسطه ایست
در میان عالم و معلوم وجود معلوم هست نماست از وجود
عالم و وجود عالم عین وجود ست چون وجود معلوم را نیک
نیک نکه کنی وجود عالم است وجود عالم فی نفس الامر مضطر
و افتقار و حرق و الیتام قبول دارد و این وجود عارضست بر
اسماء ولیکن بی این نمود نبود فی آن وجود نبود ماهیتش در
یا بحق سبحانه و تعالی بی خلق ظهور نباشد ظهور ابی حق
وجود نبود از روی ظهور عیان حق پنهان حق بود و از
روی بطون حق عیانست خلق نهان چون از خلق سیر کند
سوی خلق بهتر یابد فتبارک الله احسن الخالقین عیان کشت
بنیاد و نهایت این بنیان الرّب است و سرّی و صفی عین
حسن محامد است بر هر وجهیک بدانی بیانی امّا باهیت
اصل بدان بدین اشارت ع ی ع م ک د ق
ب ل ف ك م ن و نوع دیکر
ان ان ا ن د م م ی د م ع م

چون سالک را ارادت باطنی خواهد باید که در اخوات قدم
نهد تا حقایق اشیا که در ضمیر او مسطور بند و بیان همه
اخوت را از اخوت کرفته اند و در اسما اکرچه تضاد است
امّا باعتبار اصل اخوت دارند و باعتبار ظهور تجلّیات
مختلفه باهم اند ای مدقق تا محقّق نشوی حق معرفت بجا
آوردن نتوانی تا تراِ معرفت ازل و ابد عیان نکردد حقوق
هر شیی بجا آن رسانیدن مشکل است بدانکه هر مرتبه را مرتبه
معلوم است بتجلی ذات یا بصفات اکر این نباشد طی مراتب
مقامات و تجلّی ذات و صفات هیچ مقربی در نتواند یافت
از ملک تا مرتبه احدیت هر مرتبه موصوف بوصف خاص
خود است بقدر تقیّد متجلّی میشود و صور مراتب علمیّه و عینیّه
و در هر مرتبه نه فقد است نه وجود و نه عین است و نه
غیر الا شهادة شهود و رای مرتبه شهادت هیچ مرتبه
حسن غیر غایت آن سایر مراتب نسبت عالمست و این نسبت
معلوم هر دو با شما هست شما است در غیب و شهادت هستی مطلق
بیوصف مصمّت حضرت وجود بقابلیت اسماء مجمل و مقادیر

متجلّی است و هر شیی بصورت اسما سر زده است و بلون ملاحت
وجود منظور است اکر طلعت وجود نباشد نسبت هستی نما نکردد
و بصفت قابض مقبوض نشود این عارض وجود است بسبب عوارض
اسماء معروض به تجلّیات اسما متجلی است اکر اسما نباشد معروض
در نمود نبود و اسما هر ان با یکدیکر در تغلیب اند اصلا قرار ندارند
و اسما بصورت آشیاء لونی صورت کرفته است و اکر اشیاء
پرده انداز نبود هر کز تجلّیات مختلفه اسما ظاهر نکردد آن بحسن
ملاحت کردآن این بوصف عرض سر کردان خردمند اچون
خردمندی بود بودن و بود کی ازان دان بود و نابود
همیشه در بود کی او بدان ظاهر او باطنا معلوم را بود کی
دانستن ناسزاست بود را بود کی دریافتن سزاست در جهان
جهانبانی نکر هر کار بار که در کار داری بجز او کار داری نیست
هر کاری و هر فعلی بفعل اسماء جاریست و همکی صفات افعالی
در خلا و ملا در خود اختلاط دارند اما محجوب قولا و فعلا
خود بین است که فاعل نمی بیند اکر فاعل را داند فعل را بیند
که بغیر تصرف متصرف تصرّف کجا است تربیتش دریاب تا غلط

بیفتد ان فی هذا الشغل یکون تسعة وتسعون ملاحظة وفی
کل ملاحظة تسقط تسعة اطن تود ونه اسمائی توفیقی اندهر
اسمی را نه بطن است بطریق ترقی وتنزل ازین ایمائی دریابد
که ذات حق سبحانه وتعالی است را نه صفات ذاتی اند در
میان نه یکی در تنوع عظمت دیگر بجمال کبریا چون ایشان شناسد
این هفت منور نشوند اکر این هفت نشوند صفات دیکر ظاهر
ظاهر نکردند درین اشارت ناظر باش علی وجه التحقیق س
ح ع ق م ک ب س هر شبی از سر اوقات عزة سر بر بند
تعالی وانقطاعی چون سالک مجذوب باشد بهبوط وسعود
باز ارجی از خلوة کاه او بشهود هر نوع که در دیار عیار باشد
بشناسد بقطع الاشارات چون مجذوب سالک باشد حال
سالک اول بتمامی بر وصادق آید ورای ان در احوال محو
باشد ودر افعال مدقق وچون مجذوب مجرد باشد
اسمای افعالی را که در ضمن وجود مطلق تصور کند هر از هر چیه
در نظر آید کل شئ هالک الا وجهه روی نماید چون سالک
مجرد باشد در یاد اسمای صفات ذاتی وانقطاعی بود ودر

سبب

سبب ان مغفرة روزی کردد هر صفت افعالی را که صفت ذاتی
اقرب یابد از اسبلا ما ند باز ترتیب هفت صفات ذاتی کون
درین ذکر طوری متفکر شود که ذاکر ملکوت کردد وملکوت
ذاکر باز جای قدم نهد نه ذاکر ماند نه ملکوت الله احد الله
الصمد اشتهاد حال او کردد شغل احوات است ح
ق ظ ب ع ر ب چون ظاهر
احوات بر تو ظاهر آید یعنی اسیلا آن هستی روی نماید چنان
یقینی از هستی تر انیت سازد انکه درین شغل قدم نهی کر بخشد
واردات ملکوتی درین در آئی یقین دان که مرتقی ونازلی
کردی چه خلوت در انجمن ملکوت بود دست وبهر رونمود
اشارت این حروف انجا با ضافت ذات است انجا بعبارت
عین بدیدهٔ بصیرت باید دریافت عین بعین عیانست عین
بعین ناظر ومنظور ست شاهد ومشهود بعین مشاهد باید
کرد خلوت در انجمن انیت ح اخرین ش هر کاه در حال
خود شوق یابد که کاه وبیکاه ترقی وتنزل بر اطوار خویش +
لازم دارد ومتعلقات هفتکام را در نهج مراتب نکران بود

از هفتکام هفت صفات ذاتی مراد اند و افعالی در تحت
آن هرچه از این نشان سر زند تا اسم و رسم هر مرتبه را
بمرتبه آن شئی عیان پیند و هرچه از اسم و رسم خیزد بهمان
دستور در هر مرتبه نظم میاز د عکس این آن عکس آن این تا کر سالک
باین عنوان کامل بکرد یقین داند کرد در مرتبه او نقصان
مراتب خمس انیست ه ل ج م ن چون صوفی بصافی دل
رسید جمله جهان اصفا دید در هیچ مرتبه زنکار زیانکار
پیدا و پنهان نیست عین و عکس عین در عین این عیانست
آن شاهد در تحت این مشهود مشاهده میکند این در تحت
آن محو است این ربّ و جیست آن ربّ الارباب این را
باید که هر باب دوام خیال با خیال دارد تا خیر حال یا بد سرّا
و علانیة بین اشارت هوشیار باید کرد انیت رو رد
وقتی که سالک طی مقامات بکند جزبه کرده باشد بعد
انجام آنجان کار اختیار و از سه طریق را سر انجام دهد اکر
چه مراتب بکند جزبه ترقی کرده بود باز آن مراتب را بطریق
سلوک دریابد تا در هیچ منزلی بی وقوف نبود و در غلط نیفتد

وجل

وقتی که سالک طی مقامات بکند جزبه کرده باشد

وجل و مقادیر مراتب را فرا دهد انیت

ب ا ص م م م م

ای سالک مالک چون ملک جاوید یافتی هوشیار باش
باش تا بیدادی و غفلت در مملکت بنوده باشد در کار
خانه دل نظر دارد این کمال هوشیاریست که یاغی در بلاد
شاه نباشد بهوشیاری اداب باطنی هوشیار باش ت
وت ا م م م م م ای محقق راه هر دمی و قدمی در فکر
آکاه باش بدانکه عالم در علم است و علم قائم بذات علم چون
بمعلوم تعلق کرفت عالم در وجود آمد این معلوم در علم و علم
قائم بذات از این معنی لطیف الا لطف باشد هنوز عالم
در علمست و علم بعالم این شهود و هستی وجود عارضیست آن
معروض بخود مستقیم علم این معلوم علم عالمست عالم و معلوم
و علم در یک قبیله بین هر کاه که این فکر در دل قرار یابد آنکه
دم در قدم و سفر در وطن حاصل کردد که آنینه عالم معلوم
و آینه معلوم عالم عالم و معلوم در آینه علم حسن و طراوت
نما است ع ع م ای سالک راه آکاه باش که روند کان

ذات ب را صورة و معنی در این نظر
را دیدیکی کنز کرد حاصل و عالم من صفات
مجتمع کنز تا بات افعال را این هفت
از لیست م معانیز حق در وجود
مودت در یابد العاشیر ق بلاد
ت شاهد هر حق شناسد ت انجا م
الشاهد و رویة الله عجائب لطیفه م
ما ظهر و ر قبله وجود باشد در جمیع
اوقات م محیط اعمای معنی حق
در احاطه حق کونیت م مالک
ملکت ب وجه اجمال و تفصیل با ذات در بین نقاء
ها لک شد ملک الله و م زند م مطلق
اعظم من ملک الله و م زند م شهادة مقید

ره بر طریق اند یکی اهل شریعت دوم اهل طریقت سیوم اهل
حقیقت سالک شریعت در حسن مجاز است بامر مامور
و در دل قرار دارد بدو وجود امّا اعتقاد لا تحرّک ذرّه
الّا باذن الله است و خود را در فعل مختار داند سالک
طریقت مواجه ببرد و وجه دارد ظاهر او باطنا ظاهرا با
حکام شرع باطنا بغیر فاعل حقیقی حقیقتی دیگر در نظر دارد
قل کلّ من عند الله عند الله از خود بی اختیارست سالک حقیقت
از کمان هستی بیکمانست تبقدیر و تسلیم میکند رهرو نوع
کرد اند میکرداند میکرد دارشعور بشری اثری نه کلّ شیء
هالک الّا وجهه فارغست از اختیار بختیارست بی اختیار
تصور و تصدیق بدان و بران عامل باش که ذات در مرتبه
جمع تجلی اسما مستورست بحکم عرفت ربّی بربّی در یافتن
آن دستورست انچه در مرتبهٔ جمع نهانست در جمع الجمع
عین عیانست و انچه از جمع الجمع تقید است در احدیّت مطلقه
اطلاقست این معنی هر سه مراتب مرتبط اند از مرشد
کامل وضع شغل دریابد سیر الی الله سر مع الله سیر فی الله

شکل

شکل اوّل در سند طریقت و شرطست که صفحه قلب از غبار
غیر و صحبت اغیار پاک دارد بی غلّ و غش و در ذکر کلمهٔ طیّبه
که توحید صرفست مشغول باشد و در طی مراتب بهر مرتبه
معنی کلمه طیّبه را ملاحظه کند عباس منزل در این غلط
نکند چون تلوین باشد نفی الوان کند چون در تمکین
بود یکی را ورای یکی نه پسند صورت و معنی تا معاینه حال
او در غیب و شهادت علی السّویه باشد زیرا چه نفی و اثبات
بی تشبیه و تعطیل نیست امّا در این مقام نه تشبیه را کند
نه تعطیل را نظر بتجلی ذات بذاتست چنانچه میگویند
اذا تجلّی الله و تجلی لذاته بذاته فی ذاته من ذاته الی ذاته
علی ذاته حال مذکور حاصل نشود تا انکار از شرک بجلی و خفی خلاص
نیابد که در شریعت دو معبود و در طریقت دو موجود و در
حقیقت یک وجود دانستن و در حقیقت الحقیقت یک
وجود شمردن کفرست کما روی عن النبیّ عرم الشّرک فی امتی
اخفی الی اخره و این دست ندهد بی طهارت طریقه یعنی بکلمهٔ
طیّبه که محصّا حقّ است قطع ماسوی کند تا بمقام رسد و

از خودی خود کنام کرد دمبارزی عیب وشهادت جز
این صمصام نیست درین دیار هرچه اغیار باشد ازعین دو
سازد ودران دیار انچه عبارغیر که اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ
هَوٰیهُ بود براندازد وطریق معارج مرایت را مطلع کردد
نخستین از تیغ لاسایر بطلان را نفی کرداند واثبات سازد
واجب الوجود را چون این وقت بهمه اوقات قرار یابد فکر دیکر
پیش کیرد سیف لا را بدیار ودیك رُو بدنیا دیکر بعقبی
زند بیکدم هردو را نفی کرداند واثبات سازد ثابت کند
وجود صمد را چون این حال بر و مستولی شود قدم پیشتر
نهد تیغ لا را حوالهٔ یعین کند هرچه در نظر آید از انفی
کند واثبات سازد عین را در هر دمی همدم با این فکر باشد
تا بجمله جهان از نظر نا پدید کردند عین عیان عین سالك
ظاهر بود وقتیکه بوقت مذکور مستعد ومکمل شود در
هر مرتبه دیکر صعود کند انچه در عین نفی بود عین او اثبات
کرداند چه ثابت وجه مثبت عین واحد باصل خود اند نه
بغیر وبوحدت ظاهر آمدند باحدیة مقیّد کشتند در تجلیات

مثل

مثل نیت چنانچه در حضرت ذات لیس کمثله در تقیید واطلاق
علی السّویاست از نتیجه معلوم کند نفی در النفی اثبات وفی الاثبات
فالنفی عین الاثبات شکل ثانیست

شان
حمدی ومثالی افعال الاده ده
وثابت محکم اول

شکل ثانی ای طالب صادق را صدق کرفته در افعال
حمیده واتق شود تا ترا معرفت جمله جهان حاصل کردد دانند که
اطوار هر طوریدان تا آنکه عارف بالله وبالنفس وبالذات
نبود محقق نشود وباصل واصل نکردد عرفان بالله عرفان
دین است کان الدّین عندالله الاسلام عرفان بنفس عرفان
خویش است من عرف نفسه فقد عرف ربه عرفان بذات
عرفان عالم است اینما تولّوا فثمّ وجه الله اشارتیست عام فی
وعبارتی موجز اکر بفهمی بفهم هیچ اشارتی در شان او شایان
نیست بی ایشان را در دهن ممکن نیست وبی معرفت بودن
بهیچ وجهی موجه نیست وکس خبر ندارد که حکمت حکیم معلوم جوست
سررشته ما که آغشته هر سه یکی اند ویا یکی بیکی هیچ یکی انکار

ثابت ومحکم
محتجب

شما بفهم
اولان
مخلق وشبهم
واکل شاملین

ایجاز اختصار

دبین ره نیست که دانداي اهل نظر بدیده بصیرت نگرد ذات
منزه لا بدایت ولا نهایت است جوف ندارد یك وجود
است غایتش قلب او عین نقد آمد هر که درین گنجید و سنجید
سود آء نقد یافت هر که نگنجید و نسنجید ناسفته رفت کره
عرش تا فرش دل وجود مطلق است افلاك پرده ها نار و هوا و
فواد آب و خاك سویداست خواطر موالید ثلاثه که بایکدیگر
می نمایند این تمام کره وجود روح الامین است و انکه واحد
فی السرا انا ان انسانست انسان قلب روح الامین است یافت
دریافت اورا ازین دوست آید و رفت او صورت انسانست
بهر اجنار ظاهر بباطن و اجنار باطن بظاهر روح الامین را
روح اعظم نیز میگویند تفصیل تمام مراتب در مرتبه جامع
جمع گشت این کره از سر تا پا یکشود تا عقل بمعرفت محکم گردد قلب
روح الامین را قالب انسان نام داشته از روی مردمك
چشم که بباید صفات متجلی و متجلی است انسان انیس موانس خلوت
خانه خاص است خلق آدم علی صورته عین اختصاص است باین
آشنا گرفته و گفته فتبارك الله احسن الخالقین دوست داشت

وبرداشت

وبرداشتا ز روی صورت و معنی از روی صورت کره عرش
عالم کبیر است این صغیر از روی معنی انسان عالم کبیر است آن
صغیر خلاصه خالص عالم انسان است الانسان بنیان الرب
بنیاد و نهاد برین نهاده اند ازان روی ظهورست و ازین
روی بطون تا هر کسی نشناختن نتواند انّ فی جسد ابن آدم مضغة
و فی المضغة فواد و فی الفواد ضمیر و فی الضمیر سرّ و فی السرّ انا سرّه
وحده و تعین و تجلّی ذات است این همه غامض بغیر عشق
حل نگردد انسان بهر دو وجه مواجه ذات است و مرکز سیاه
صفات انسان چراغ عالم طابقه است ذات سراجست و انسان
طابقه سوداء هر دو در سویدا نگر یا سود سواد الوجه فی
الدارین دست اید دلی که قطره را گر بر شکافی برون آید از و
صد بحر صافی در تعریف قلب نبوی عوفته آبگینه کانها کوکب
دری افروخته و دریافت آن نیز بدان آبگینه با آبگینه کند
ضم درون دیدبان باشد قدم بر قدم چون قدم بر قدم
نیابد مجال خود را مطلقا نیابد مثال هر چه از تو بتو برآید
بو قلمون دنك همه بو قلمون باشد دنك را بنود آهنك

آب صد هزار آهنگ رنگ کبود بی رنگی رنگ رنگ وخود
بی رنگ بود در تقید هر رنگ درین شکل ملاحظه باید کرد

اُنسیت صحیح ابیاض

۱	۱	۱	۹	فصل وافی صحیح
۱	۱	۱	۲	
۱	۹	۳	۱	کان نور فضل
	۹	۱	۱	فضای طاهر
	۲	۵	۵	دوست
۱	۱	۲	۱	
۱	۱	۹	۲۹	۴۶۶

شکل سیوم هرگاه که سالک از قید تقلید وتحقیق گذشته
باشد در وسط هر دو ساحل صورت گیرد صورتی که اغاز و
انجام تمامست تجلیات مختلفه یکانگی را بیکانگی نماید
درین اسرار آلهی است ومصالح پادشاهی هر یکی در کمان خود

او

اویکمان چندان حسن تفاوت که در قید وجوداست تحلیل اسماء
که با یکدیگر اندراج واندماج دارند وقتی که روآینه با یکدیگر
برابر آیند عکس یکی در یکی کثرة غائذا مادر هر یکی یکیت این
شهود عین وجوداست ابد وازل درین فوداست هر صورتی
صورت هر ذاتی ذات وهر صفتی صفت اوست هر نبی را که در شهادت
یا بی با نقلاب نباس تا تبک غائذا اختلاف خلاف از سر تو بیرون
رود در ربط ذات وصفات در سراقات بحرة مسطور است این
بیعلمی تست تا انکر اندماج آسمانها برهم نتردست در جام صورت
شراب نابه وحدة بنوش تا ز خود نگردی مدهوش شکل انسیت

٦ صحیح
واکلا استثنی اولان

دیگر اگر دانند اسرار غیب وبینند الوان محبت وجوینده را باطن
وخواهنده رموز غامض هستی پس دلکمار ربا یکمار را از آینه
دل بردار ومشاهده تلوین وتمکین را بعین آینه معاینه کنی
واز چون وچرا آبکنده بچون را شناس ازل وابد را در یک بند بینی

که بینائی است واگرنه بنوائی مبداء ظهور بدان که ظاهر و
باطن ازین اشاره سرزد ست ع ش ق بیانش بنو مراد از عین
عین ذاتست واز شین شرک خلاصه خاص است واز قاف
قدم که وظیفه ذاتست سر مکنون که در عین وفاست با ادب
ذات شو و شغب بر انگیخت واز هر دو ندانه یکدانه نشان آورد
عشق وی نمود هر دو نه نسبتی داشت عاشق و معشوق و عشق بر دو
رخت وجود داری دراویزی داشتند رنگ آمیزی یافتند در
عین لطافت راستند که این بحقیقت اصل است واز هر دو
باهشت فرع چون ظاهر بکمال آرایش آرایند هر مظهر حسن عیان نماید
زیرا که تجلیات صفات بر معلومات بی تکرارست و هر یک
مخزن اسرارست و هر که در این خزائن بمفتاح عرفان نکشاد گنج
اسرار دست نیاورد عارف نگشت موید محجوب ماند البته
سالک راه را شرطست که در بند نفس پای بند بناشد تا از
هر بند آزاد گردد این حال دست ندهد تا در شغل گنج الاسرار
مواظبت ننماید چون مواظبت نماید در اندک مدت ما
هیت تمام مظاهر روشن خواهد شد بعنایة الله تعالی که حق

سبحانه

سبحانه وتعالی مالک الملک وعالم الغیب والشهادة است سر
او علانیه وبقدرت خویش قدمیت اشارت حروف انیست
ب اصح م ع س ق د ق ح ن ش دیگر کسی که جلیان
اشغال سابق حاصل کرده باشد در شجر توحید عمل نماید در آن تحقیق
مراتب شهود و وجود است اجمالا و درین تحقیق وجود و شهود
تفصیلا ماهیت وجود و شهود علی التفصیل بیان کرده می آید
تا هیچ اهل کشف در غلط خطا نافتد و بدیده بصیرت دریابد
و بدل صفا و جان قبول کند که حضرت هستی مطلق را بهیچ وصف
تقیید نیست جز اطلاق اما در ان هستی نهادیست که قابلیت
شیون اعیان دارد و هر شیون بتقید معلوم است در علم
ولیکن هیچ یکی نه وقوف علم دارد نه قید معلوم نه فقد انست
ونه شهود از ذات احدیت اما حقیقت انسانی مراتب الهی را
واز حقیقت انسانی تا مرکز مراتب کونی آن در قید وجودست
این در تلوین شهود وحقیقت انسانی آن هر دو را شامل است
اما مدار ظهور بر مرکز است اگر مرکز نمی بودی هیچ یکی از یکی
ممتاز و عیان نمیگشتی بلکه ظهور نمی شدی از جانب غیب عالم

۲ شئون و ماهیتها و حقایق

ملکوت بحجاب شهادة عالم ملک هر گاه که حضرت رب الارباب
خواهد که شیئی را وجود بخشد در مرکز مرایت غیب و شهادت
که با یکدیگر نزدیک اند باستعداد آن شیئی بهم پیوندند و صورت
ارتسام حاصل میکند و هر یکی بمرایت خود قرار میگیرند از مرتبه
بدایة تا نهایت در مرتبه جمع معنی اهلیت ذات و صفات
در هر صورت ظاهر گردد بتجلی اکمل و اتم در اینجا تمام است انچه
تعین مرایت بود اجمالا و تفصیلا تعین کرده شد حالا حقیقت
روح و ماهیت جسم در باب تاد در سیرت سلوک غلط انیقی
واقف شوی شیون اعیان که در مرتبه ذات اند با حقیقت
صفات است چون از مرتبه وحدت تنزل نمودند در مجمع انوار
واحدیه که مرتبه جمعیت است رسیدند و هر یکی بمعلوم علمی
مقید گشتند که انرا صور علمیه گویند چون از انجا تنزل کنند
در مقام لطف رسند در اینجا ایشان ارواح مجرده گویند
در این مرتبه بشعور وجود خود موصوف میگردند چون
از مرتبه ارواح مجرده در عالم لطیف تنزل کنند که انرا امثال و
خیال منفصله خوانند ایشانرا در این مرتبه وجود صور

مرکبات

یاقوت

خاصه و آثاره او لفق
و مناسبت ۲

حرف یقماق

دلک بر عنق

لوم و دفر او لفق
لوم و دفر قرل انتل

مرکبات لطیفه حاصل گردد اما خرق و التیام تجزی و
و مغیض قبول ندارند از این مرتبه تا مرکز خاک هر جا از نهاد
اصلی با انقلاب کمال صورت گیرد ظاهر چند گویند باطن
روح الا له الخلق و الامر و روح در عالم مجرد بیک چیز
منحصر است از حالات روشن خواهد شد و انکه روح با جسم
تعلق دارد آن روح جوهری لطیف نورانی منور بنور سبحانی
مجرد از ترکیب جسمانی و جسم باعتبار ترکیب عناصر اربع که وجود
خارجی ازوست و برهئیت خاص عارضست و روح عین هیکل
جسم دارد و جسم صورت روح و روح عین وجود است لکن
صورت خلق انچه واقع حال روح و جسم بود بیان افتاد
حالا اطوار سالک در باب بطریق سیر سلوک چون رونده
در ترکیه و تصفیه قدم نهاد الوان مکاشفات فوق
الحد در نظر می آیند انچه در عالم خلق است سالک صورت آن
هر یک میگردد و میکند خواه جسم علوی باشد خواه سفلی
تا نهایت کونین این واقعات محیر بیند انچه ماهیات تجلیات
بود در قلم آمد حالا صفت سالک در باب سالک دو نوعست

یکی بعلم خود هر مرتبه را طی کرده در آخر مرتبه معیّت حاصل
میکند چون آن سالک از بند حبس خلاص یابد باخلاص
سیر سلوک این ابدالآباد بعلم بود در این هیچ تردد نیست
صار العبد فانیاً بالحقّ باقیاً ترقّی و تنزّل آن بعلم معیّت
سالک دوم چون ترقّی کند انچه مراتب تنزّل اند در حالة
عروج آن مراتب در خود یابد و هیچ مرتبه پس وی موجود
نباشد در انتهاء منتهاء تعین سالک فانی گردد صار العبد
فانیاً و الحق باقیاً هر سالک که باین درجه رسد آنآلاً و آبداً
او را ترقّی و تنزّل نباشد چون این چنین سالک کسی خیر
و شرّ اندیشد مراد او باو عاید گردد سالک را ازان شر
آگاهش نه و تصرف این سالک همیشگی بود نه او بود و آداب
این شغل پیش اند بعضی ابیاتی افتاد باقی از عمل دریش
خواهد شد وضع مشغولی از مرشد دریابد مشیّت توحید است

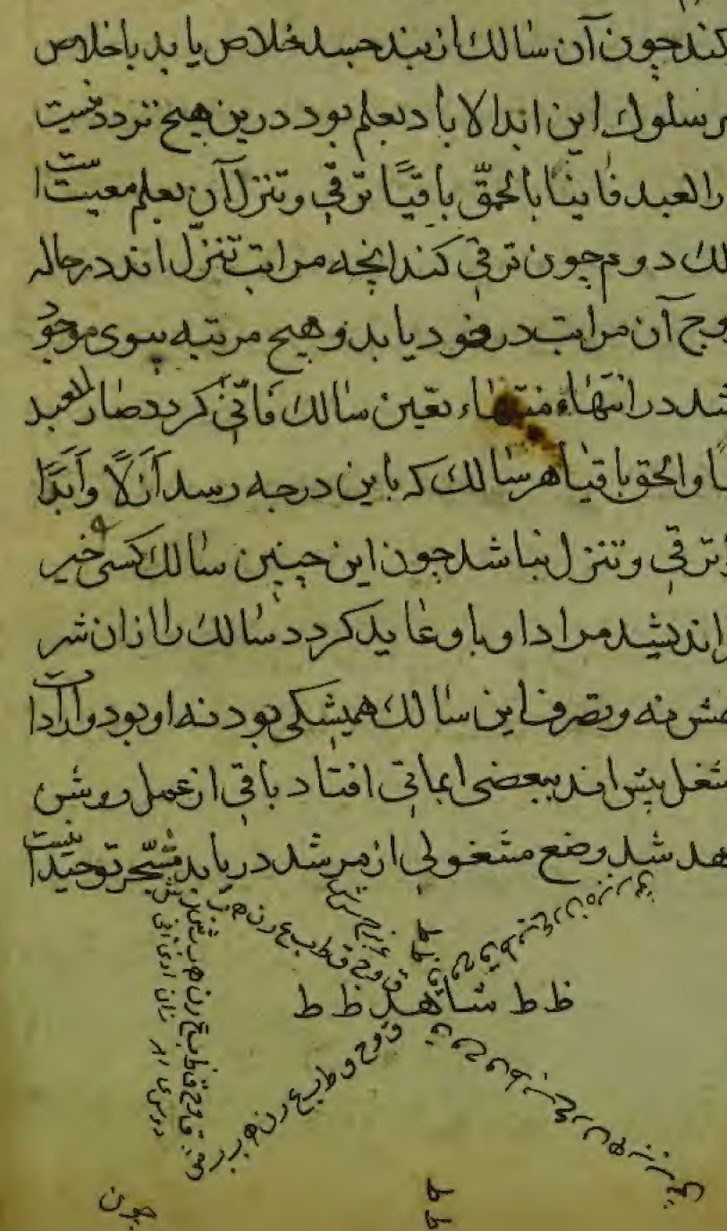

چون

چون روندهٔ ازاد کار و اشغال بر کند و قدم فرا تر نهد
باید که در ذکر ارکان ثمانیه عمل نماید این ذکر کلید مخازن
معارف است هر چه خزائن معرفت و اسرار وحدت که در
اشغال سابق حاصل شدند و انچه مستور ماندند بعمل
این ذکر قرار گیرند و ظاهر گردند و واردات بی نهایت و
مکاشفات بغایت روی نماید و در حین ذکر رنگی کنی از ارکان
فوت شدن ندهد اگر سود شباب لا یفتح نخستین هشت
ارکان را عجلاً آن قرار دهد یکی را از تخت برآرد باقی را بهمان
رشته افشته دارد بقوّت نافوق رسانند امّا امتیاز یکی
از یکی بنود هر یکی یکی نماند گردد عین ندآء هو خطره سر زند
از امّهات سبع آن خطره را سر زند باز بعنوان مذکور
چنانچه مشغول بود همچنان عامل باشد و از انتهاء دم
سه کشش بی در پی کشد و نفس نفیس را بهیچ جائی راه ندهد
چون مقداری از شعور بیشعور گردد ذوق فنا چشد
از انجا نفس را بیّد ریجا گذارد تا در تحت رسد در انجا
هر صفت ذاتی که سر زند ملاحظه باید چون از انجا تنزّل شود

بصفات افعال هوشیاری نماید و در ظاهر و باطن بی تصرّف
متصرّف نگردد باز بهمین دستور ذکر مذکور را مواظبت
نماید بعد فجر تا چاشت و بعد از مغرب و بعد از تهجّد هر چه
میسّر آید عمل نماید چون وقت سر ما باشد بیشتر عمل
این ذکر لازم گیرد و در هوای دیگر بقدر طاقت تکرر تحت
و فوق بجا آوردن نتواند بحرف و صوت مواظبت نماید
تا ثمرات ظاهر اسرّ من اسرار الله تعالی لا یدرکه
الا العارف الکامل فافهم برزخ ذات و صفات و شدّ و مدّ و
تحت فوق می نماید طالبان را کمال نفس خوق و شوق ب ا
ص م ت ش م و هرگاه که سالک از وارد ات این
ذکر بر کند دوازده بیرنگی خواهد اشعاعی که بعد این
ذکر مسطور اند همه را درین کشد بحکم محاربه صغری یا
کبری اگر ملاحظه را بهشت کشش کشد صغری کوئیلد اگر
بعد ارقام اسم ذات کشد کبری یا مندیگر اگر اسمی از
اسماء حسنی را بعد حروف آن اسم را کشد کبری نامندوی
لطیفه غیبی مذکور است چون در هر نفس یکبار ذکر کوید

این

این محاربه صغری است و اگر در یکدم صد بار یا دویست
یازده گفته شود کبری است سند کشیدن انیست

سند صفات ذاتی

ث ا ص س د ق ح ن ش ط

ب ا ص ب د ق ن ش
ب ا ص ع د ق ح ن ش
ب ا ص ک د ق ح ش
ب ا ص ح د ق ح ن ش
ب ا ص ح د ق ح ن ش
ب ا ص ق د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش

سند اسماء تقدیسی

ظ ا ص ق د ق ح ن ش ط
ب ا ص س د ق ح ن ش
ب ا ص د ق ح ن ش
ب ا ص س د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش

ب ا ص ل د ق ح ن ش

سند اسماء تنزیهی

ب ا ص ع د ق ح ن ش

ب ا ص ک د ق ح ن ش

ب ا ص خ د ق ح ن ش

ب ا ص خ د ق ح ن ش

ب ا ص ع د ق ح ن ش

ب ا ص ع د ق ح ن ش

ب ا ص و د ق ح ن ش

ب ا ص م د ق ح ن ش

سند اسماء ازلی و ابدی معًا

ط ا ص ا و د ق ح ن ش

ب ا ص ۱۱ د ق ح ن ش

ب ا ص ب ظ د ق ح ن ش

ششم ب ا ص ق ب د ق ح ن ش

سند اسماء سلبی

ب ا ص ح د ق ح ن ش

د ا ص

ب ا ص ع د ق ح ن ش

ب ا ص ر د ق ن ش

ب ا ص م د ق ح ن ش

ب ا ص ق د ق ح ن ش

ب ا ص ع د ق ح ن ش

سند اسماء ثبوتی

ط ط ا ص م د ق ح ن ش

ب ا ص م د ق ح ن ش

ب ا ص م د ق ح ن ش

ب ا ص م د ق ح ن ش

ب ا ص خ د ق ح ن ش

ب ا ص ب د ق ح ن ش

ب ا ص م د ق ح ن ش

ب ا ص ع د ق ح ن ش

ب ا ص ق د ق ح ن ش

ب ا ص و د ق ح ن ش

ب ا ص ر د ق ح ن ش

ب ا ص ف د ق ح ن ش
ب ا ص ق د ق ح ن ش
ب ا ص ب د ق ح ن ش
ب ا ص خ د ق ح ن ش
ب ا ص ر د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش
ب ا ص ع د ق ح ن ش
ب ا ص ش د ق ح ن ش
ب ا ص خ د ق ح ن ش
ب ا ص ح د ق ح ن ش
ب ا ص غ د ق ح ن ش
ب ا ص ح د ق ح ن ش
ب ا ص ح د ق ح ن ش
ب ا ص ك د ق ح ن ش

ب ا ص ر د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش
ب ا ص و د ق ح ن ش
ب ا ص ح د ق ح ن ش
ب ا ص و د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش
ب ا ص ب د ق ح ن ش
ب ا ص ش د ق ح ن ش
ب ا ص د ق ح ن ش
ب ا ص و د ق ح ن ش
ب ا ص و د ق ح ن ش
ب ا ص ح د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش
ب ا ص م د ق ح ن ش

ب ا ص م دق ح ن ش
ب ا ص م و دق ح ن ش
ب ا ص م دق ح ن ش
ب ا ص و دق ح ن ش
ب ا ص ب دق ح ن ش
ب ا ص ت دق ح ن ش
ب ا ص م دق ح ن ش
ب ا ص م دق ح ن ش
ب ا ص ع دق ح ن ش
ب ا ص ز دق ح ن ش
ب ا ص م دق ح ن ش
ب ا ص ز دق ح ن ش
ب ا ص م دق ح ن ش
ب ا ص م دق ح ن ش
ب ا ص ض دق ح ن ش

ب ا ص ن

ب ا ص ن دق ح ن ش
ب ا ص ن دق ح ن ش
ب ا ص ر دق ح ن ش
ب ا ص ه دق ح ن ش
ب ا ص ب دق ح ن ش
ب ا ص ر دق ح ن ش
ب ا ص ص دق ح ن ش

سلملفوف

ب ا ص ع ی دق ح ن ش
ب ا ص ع م دق ح ن ش
ب ا ص ك ر دق ح ن ش
ب ا ص ق ب دق ح ن ش
ب ا ص ل ف دق ح ن ش
ب ا ص ك م دق ح ن ش
ب ا ص ن ر دق ح ن ش

نوعدیگر

ب ط ا ص ا ن د ق ح ن ش
ب ا ص ا ن د ق ح ن ش
ب ا ص ا ن د ق ح ن ش
ب ا ص ذ م د ق ح ن ش
ب ا ص ی د ق ح ن ش
ب ا ص د م د ق ح ن ش
ب ا ص ع م د ق ح ن ش

سئلا اخوات

ب ط ا ص ق د ق ح ن ش
ب ا ص و د ق ح ن ش
ب ا ص ح د ق ح ن ش
ب ا ص ق د ق ح ن ش
ب ا ص ظ د ق ح ن ش
ب ا ص ب د ق ح ن ش
ب ا ص ع د ق ح ن ش
ب ا ص د د ق ح ن ش

ب ا ص

ب ا ص ن د ق ح ن ش
ب ا ص ه د ق ح ن ش
ب ا ص ب د ق ح ن ش
ب ا ص د ق ح ن ش

چون صوفی وقت خواهد که علی وجه التفصیل تمام مراتب را طی کند و در اثناء آن عمل استیلاء هستی بر وجنان غالب شود که اصول و فصول تمیز نتواند کند همچو هبآءً منبثًا حال او شوند نه در ان عالم گذری و نه در ین عالم تمام مراتب الهیت و کونیت پیش او گمان باشد و ان گمان نیز می خود جمله واقعات را گمان برد که واقع گمانست باید که درین وقت تعمل اجمال تجلیات اختیار کند تا بهوش باری حال خود رسد جرا که الوان این شغل بیک عنوان نیست بدین سبب هیچ یکی بر یکی غلبه کردن نمی تواند و مراتب غیب و شهادت در اعیان عین عیان بیند علی وجه التحقیق و فنون جنون از سر او بیرون

رود چنانچه تعیناست همچنان بالیقین در نظر او
آید نصبت ماز اغ البصر وما طغی متصف گردد
ب ا ص م ق س د ق ح ن ش
ب ا ص م م ع د ق ح ن ش
ب ا ص ح م ح د ق ح ن ش
ب ا ص ب م ع د ق ح ن ش
ب ا ص ق و ن د ق ح ن ش
ب ا ص ع ق د ق ح ن ش
ب ا ص ب خ ر د ق ح ن ش
ب ا ص م م س د ق ح ن ش
ب ا ص ب ح ع د ق ح ن ش
ب ا ص ل خ ح د ق ح ن ش
ب ا ص ع ع ش د ق ح ن ش
ب ا ص ك ح د ق ح ن ش
ب ا ص م ح ح د ق ح ن ش
ب ا ص ل ر م د ق ح ن ش

ب ا ص

ب ا ص و ح و د ق ح ن ش
ب ا ص م ب ش د ق ح ن ش
ب ا ص ح و ق د ق ح ن ش
ب ا ص م و ح د ق ح ن ش
ب ا ص م م م د ق ح ن ش
ب ا ص م م ح د ق ح ن ش
ب ا ص ق و م د ق ح ن ش
ب ا ص و ا ص د ق ح ن ش
ب ا ص ق م م د ق ح ن ش
ب ا ص م ۱۲ د ق ح ن ش
ب ا ص ط ب و د ق ح ن ش
ب ا ص م ب ث د ق ح ن ش
ب ا ص م م ع د ق ح ن ش
ب ا ص ر م د ق ح ن ش
ب ا ص م ح ع د ق ح ن ش
ب ا ص م م م د ق ح ن ش

ب اص ض ن ن دق ح ن ش
ب اص ه ب ب دق ح ن ش
ط اص و ر ص دق ح ن ش

ای محقق راه مدّقق باش اسماء صفات را بوجه جلال
وجمال ومشترك در باب وسائر جلالی را بمرتبه جلالی
تصوّر کن وحالات اثر امشاهده سان که تمام جلالی
در مرتبه جلال کاشف اند وذات منکشف جبر وصفیّت
هیچ شیئ قبول ندارد الّا واحد القهّار امّا تنوّع عزّ او
حجاب است این را رفع کردن میتواند دایم الاوقات
از این طرف ثبوت از آن طرف سقوط وسائر جمالی را
در مرتبه جمال دریاب چه ذات در حجاب جمال محتجب
حسن وملاحت تلوین هزار الوان دیگر مینماید از آن
طرف مشاهده از این طرف معاینه خلق وحق هر لحظه
خواهان نند که از تلوین برآیند ودر تمکین باشند
ولیکن عشق شور انگیزست که نمیگذارد هرگاه که از انیها
کند ذره سائر اسماء مشترك را در اسم ذات ملاحظه

کند

کند که انجا جمع وتفرقه برابرست جمع در ذات وتفرقه در
صفات یکطرف او غیب است دیگر شهادت اسماء مذکور
حکم اعراف دارند از هر دو اثری وبر هر یکی نظری در هیچ
یکی گذری نه این مقام مقربان حضرتست هر مقربی که
باین مرتبه رسد خاص وعام را لازمست که او را امامت
قبول کنند چنانچه در حق اهل ولایت کلام قدسی
وارد ست یا اهل الولایت من انکر عن قربك بقربی
فقد کفر

اسماء جلالی

ظ اص ع زبر دق ح ن ش
ب اص ج بار دق ح ن ش
ب اص م نکر دق ح ن ش
ب اص ق ادر دق ح ن ش
ب اص ق ایض دق ح ن ش
ب اص خ اقط دق ح ن ش
ب اص م ذل دق ح ن ش
ب اص ع ی دق ح ن ش

ب اص ك پر دق ح ن ش

ب اص ج يل دق ح ن ش

ب اص ق دى دق ح ن ش

ب اص م يئ دق ح ن ش

ب اص م دى دق ح ن ش

ب اص م عبد دق ح ن ش

ب اص ق ادر دق ح ن ش

ب اص م قتدر دق ح ن ش

ب اص م نتقم دق ح ن ش

ب اض ذ والجلال دق ح ن ش

ب اص م ط دق ح ن ش

ب اص م انع دق ح ن ش

ب اص ض ار دق ح ن ش

ب اص واث دق ح ن ش

اسمآء جلالی

ب اص رحمن دق ح ن ش

ب اص رحيم دق ح ن ش

ب اص س لام دق ح ن ش

ب اص م ومن دق ح ن ش

ب اص م هيمن دق ح ن ش

ب اص ب ارى دق ح ن ش

ب اص غ نور دق ح ن ش

ب اص وهاب دق ح ن ش

ب اص رزاق دق ح ن ش

ب اص ف تاح دق ح ن ش

ب اص ب اسط دق ح ن ش

ب اص رافع دق ح ن ش

ب اص م عز دق ح ن ش

ب اص ل طيف دق ح ن ش

ب اص ح يم دق ح ن ش

ب اص ع فو دق ح ن ش

ب اص ش كور دق ح ن ش

ب اص ح نیط د ق ح ن ش
ب اص ك م د ق ح ن ش
ب اص واسع د ق ح ن ش
ب اص ح كم د ق ح ن ش
ب اص ودود د ق ح ن ش
ب اص ولی د ق ح ن ش
ب اص وكيل د ق ح ن ش
ب اص ح مید د ق ح ن ش
ب اص مجي د ق ح ن ش
ب اص ح م د ق ح ن ش
ب اص ق دم د ق ح ن ش
ب اص م اجد د ق ح ن ش
ب اص ص مد د ق ح ن ش
ب اص ب ز د ق ح ن ش
ب اص ت واب د ق ح ن ش
ب اص ع نو د ق ح ن ش

ب اص وارث د ق ح ن ش
ب اص مغنی د ق ح ن ش
ب اص مغطی د ق ح ن ش
ب اص نافع د ق ح ن ش
ب اص نور د ق ح ن ش
ب اص ھادی د ق ح ن ش
ب اص ب اقی د ق ح ن ش
ب اص ص بور د ق ح ن ش

اسماء مشترك

ب اص مالك د ق ح ن ش
ب اص خالق د ق ح ن ش
ب اص ق دوس د ق ح ن ش
ب اص م صور د ق ح ن ش
ب اص ع یم د ق ح ن ش
ب اص س منع د ق ح ن ش
ب اص ب صیر د ق ح ن ش

ب اص ح کم دق ح ن ش
ب اص ع ل دق ح ن ش
ب اص خ بر دق ح ن ش
ب اص ع ظیم دق ح ن ش
ب اص م بسط دق ح ن ش
ب اص ع سب دق ح ن ش
ب اص ر ب دق ح ن ش
ب اص مر حیب دق ح ن ش
ب اص باعث دق ح ن ش
ب اص ش هید دق ح ن ش
ب اص ح ق دق ح ن ش
ب اص م حصی دق ح ن ش
ب اص واحد دق ح ن ش
ب اص احد دق ح ن ش
ب اص م قدم دق ح ن ش
ب اص م اخر دق ح ن ش

ب اص اول دق ح ن ش
ب اص اخر دق ح ن ش
ب اص ظاہر دق ح ن ش
ب اص ب اطن دق ح ن ش
ب اص والی دق ح ن ش
ب اص متعالی دق ح ن ش
ب اص م، للک دق ح ن ش
ب اص اکرم دق ح ن ش
ب اص ج امع دق ح ن ش
ب اص غ نی دق ح ن ش
ب اص ب دیع دق ح ن ش
ب اص رشید دق ح ن ش

چون سالک از اشغال مذکوره بر کند و بعده
و عین مشغولی نماید که نهایت کار صوفی درین
شغل است الصّور فی هو الله درین مقام گفته اند
که حالا در غیب و شهادت علی السّویه است کل شئ هالک

الّا وجهه وصف وجود اوست اینما تولّوا فثمّ وجه الله
مشاهده شهودیست در تجلّی اسم ستار عین عین یابد
در ظهور نور عین عیان نماید امّا در این مقام
خود را از عالم معلومات نگاهدارد چون در خود
رود از حضور بحضور باشد چون در شهود آید
بشهود بود همان مقدار حاضر وقت بود که شعور
علمی سر زند العلم حجاب الله الاکبر در این مقام
گفته اند چه علم بی معلوم نیست این منزل سالکی
واز اد کی است هر سالک که از مراتب گذشته و برتر
از کائنات قدم نهاده دیده بصیرت همه درویشان
پای آن درویش باشد چنانچه درویش بخویش
میگوید قدمی علی بصیرة کل اولیاء زمانی از این
پیش اخبار این جماعت در لسان نیکنجدی ع
ای محقق راه گاه و بیگاه در تنگ مبداء و معاد طریق
ترقی و تنزّل هوشدار که مرتبهٔ غیب از غیبت و
غیریت در بسته بود تا گاه مفتاح عشق بدو رسد

درکنج

درکنج مخفی باز گشت و انچه شیون الهی بودند در تعیّن
او تعیّن یافتند بلا شعور و حضور همان شیون در
تنزّل وصفی دیگر گرفته و در هر مرتبه نامی علاحده
یافته در احدیّة شیون و در وحدة صفات و در
واحدیت اسماء الهی و صور آن که صوفیه انرا اعیان
ثابته گویند و حکما صور علمیّه و در مرتبه ارواح عالم
عقول و نفوس مجرده خوانند در این مرتبه وجود
اشیاء بوجود دیگر با ن شعور و امثال خود شان باشد
موصوف میگردند و در مرتبه مثال خیال منفصل نامند
اشیاء در این مرتبهٔ وجود بصور مرکبات لطیفه که قابل
مجری و بعض و خرق التیام نباشد ظهور دارند
یعنی نه ماده مطلق اند نه مجرد مطلق و در مرتبه
حسن عالم ملک و عالم اجسام میگویند اشیاء در این
مرتبه وجود بصور مرکبات کثیف تجزی و تبعیض
و خرق التیام باشد ظهور دارند و مراتب سته مربوط
الله بشیون الهی یعنی هیچ مرتبه بغیر شیون صورت نگرفته است

سه نوشت فیضم

فیاض ما

وهر مرتبه را نسبتی است اعلی وادنی وواسط وهر نسبتی را اسامی دیگر از آئین روشن خواهد شد از غیب بمرایت تنزل در شهادت صورت بندد

فضل ملاب باج مه

گیتی مدد سعادت

فضل الله

روی عین ما

صادق

وش

خلط شوضح

ما عین هستیم

فرد بویم مطلق

صادق

نازنین نازنین

یا ارحم الرحمین یا فتاح یا مفتاح

الله

کار ما بد ما امر قسم

سه شه

قاءون

جلب

قاءون

فرار بم

در کار

رب او خوش شود

صحه

شیر باش

شیر عیشی

عیشی

ای محقق دان تدقیق در معرفت کار هر کس نیست کر
آکه شود ترقی وتنزّل بشهود است نه بوجود حضرت
وجود الان کما کان است شهود بر وجود عارضت
وحضرت وجود را قابلیت سایر صفات است بغیر ظهور
صورت نه بندد وکمال نه پذیرد وچند کلمه تعبیات
غامض شنو تا تر اسراد قات ابکریاء رد آنی والعظمه
ازاری حاجب نشود الله احد الله الصمد کمال عظمه
وکبریاء وجود است الله احد یکتاست الله الصمد بی
همتا معیّت بکس وکفو ندارد بلك در حضرت او نه وصلت
نه فصل نه قرب ونه بعد نه جسم است نه جوهر نه
حلولست نه اتحاد نه خرقست نه التیام منزه است
ازجمله احکام وجود او عین است ذات اوست وجود
شهود عینی تلوین اوست وشان در خود تغایر اعتباری
دارند اما هم انچنانچه ندا وصدا وندا وهمیشه
در قدم است صدا نا هم در عدم است حضرت وجود
تجلی صفات منجلی است بحسن معلوم متجلی سراب را
را آب

آب نگر آب را سراب منگر سراب را سراب نتوان گفت آب را
سراب نتوان گفت اگر عارفی عارف شود کر در خود نمائی
ره نمائی نیست در اسم ورسم جز خدائی نیست چنانچه
میفرماید الذات فی الصفات حجاب والصفات فی
الاسماء حجاب والاسماء فی الافعال حجاب والصفات
فی الذات حجاب حجاب در حجاب ظلمات نمود کریمه
اوکظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من
فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض بران مشیراست
اگر خواهی که در ایابی باید که در شغل نایاب معرفت ملازمت
کنی تا از دایره کن فیکون خلاص یابی یکا ویکانگی در دیده
بصیرت تو راه یابد عین وعیان یکی نماید بزرگی راست

هر چهار آمد برون از هر چهار روی جانان
گشت تا کر از چهار بی اختیار شنود الاخر الاول و
الاخر ظاهر گردد دائره هوا زهوایت هوا نیست او لاهوا
برون از شش جهات تصوّر کند تا او از جرس حقیقی بی اختیار شود

چون صوفی وقت سایر مراتب طی کرده بنقطه انتهار سیده
در آن حال باید که کار تبدی از سر ابتدا کند که النهایة
هو الرجوع الی البدایة بهمه حال سالک را لازمست که
درین رتبه ذکر اراده نفی و اثبات را مواظبت نماید لازم
تحقیق کر علی الدوام نتوانند در صبح و شام لازم گیرد اگر
صبح و شام میسر نکرد البته در وقت شام بر خود واجب
دارد طریق ذکر نفی و اثبات مع الاراءات دریابد درین
نفی سه کان مراتب را ملاحظه کند بحسب اقتضاء
حال بدین سند لا معبود لا مطلوب لا مقصود لا محبوب
لا مشهود لا موجود الا الله همچنین امهات صفات
سبع و نود و نه نام و هزار یک نام اراده عمل نماید بدین
سند لا آله الا الله لا آله لا آله لا آله لا آله لا آله
لا آله و ذکر اراده اسم ذات را بانواع مذکورین نگاه
دارد منجمله آنان اراده تا هفت بطن مواظبت نماید
برین صورت ا م ح ی م ع م ق م م م س م ب

م ك

م ك ی م ك م ب س م م م ق م ع م ح م ذکر
اراده ذکریست که فواید این ذکر در قلم نگنجد و بر زبان
سنجد اگر چهل روز بانشارت حروف عمل نماید او را حالتی پیش
آید که جز وحدت وجود در نظرش نیاید جمیع صور کتجلی فی
الماء و صور فی المرایا نمود ار بود اصلا وجود کثیف در حساس
نیاید چون این حال روی نماید پیشتر عمل کند و نترسد
تا بیشتر پیشتر کند زیرا باید که رائی و مرئی در نظرش نبود
در حالة ترقی سقوط و در حالة تنزل ثبوت ذکر
اراده انیت ا ط ظ

م م م ا ه م م م ا ه م م م ا ه ق م م م ا ه س
م م م ا ه م م م م ا ه م م م م ا ه ع م م م ا ه ج
م م م ا ه م م م م ا ه خ م م م ا ه ب م م م ا ه
م م م ا ه غ م م م ا ه ق م م م ا ه و م م م ا ه د
م م م ا ه ق م م م ا ه ع م م م ا ه ق م م م ا ه ب
م م م ا ه خ م م م ا ه م م م م ا ه م م م م
ا ه س م م م ا ه ب م م م ا ه ح م م م ا ه ع م م م

اه ل م م م اه خ م م م اه ح م م م اه ع م م م اه غ
م م م اه ش م م م اه ع م م م اه ك م م م اه ح
م م م اه م م م م اه ح م م م اه ج م م م اه ك
م م م اه ر م م م اه م م م اه و م م م
اه ح م م م اه و م م م اه م م م م اه ب م م م اه ش
م م م اه ح م م م اه و م م م اه ق م م م اه م م م
اه و م م م اه ح م م م اه م م م م اه م م م م
اه م م م م اه ح م م م اه ق م م م اه و م م م
اه م م م اه أ م م م اه ق م م م اه و م م م اه م م م
اه م م م اه م م م اه ا م م م اه م م م م اه م م م
اه م م م اه م م م م اه أ م م م اه ا م م م اه ظ م م م
اه ب م م م اه و م م م اه م م م م اه ب م م م
اه ق م م م اه م م م م اه م م م م اه ع م م م اه د
م م م اه م م م اه ر م م م اه م م م اه ج م م م
اه غ م م م اه م م م م اه م م م م اه م م م اه ض
م م م اه ز م م م اه ن م م م اه ب م م م اه ه م م م

اه ب

اه ب م م م اه و م م م اه ر م م م اه ص م م م
هرگاه که این ذکر را تکرار کند این مراقبه از مراقبه حال
خود کرداند چه ابد سرمبته واسته ازلست ازل بابستر
اندازل وابد برمبته وجود موجود اند بدایت ونهایت
یک وجود است چون خواهد که این حال معاینه ومشاهد
حاصل کند درین شغل مواظبت نماید اداق اش اشاره
سه میم ویک واو ویک شین که تحت مقطعات مسطورات
ودر فوق ظا وطا کرافتاده است دریابد که ملاحظه
ومفهوم ملاحظه ومعاینه بواسطه کاف وصاد اول
واخر نگاه دارد در صعود وورود ملاحظه ذات با
صفات وملاحظه صفات با ذات درخود معاینه
کند المعاینه رویته الله بلاحجاب واو فی کل نفس واحد
وشین راشاهد وباشاهده برحسب وظیفه تصور کند
ظا وطا اشارت است بظاهر وباطن درذکر باشد یاد
نکر کما ذکرنا هرگاه که سالک از ظلمات جسمانی وتجلیات
روحانی وسطوات نورانی میگذرد درساط بساط وجود

قدم کنار بی زنکی ز نکتهاست قدم می نهد در طی این
مراتب سالک را منازل پیش می آیند بدین تفصیل

۱ اول ابتدا را
ابدایات
چیزهای تازه بر روز

۲ یقظه
۲ بیداری

توبه ایمک
گناهدن رجوع

انابت
پشیمان اولمق

محاسبه
دفتر لری یوقلاماق

تفکر
باطن ایمک

تذکر
خاطره کتورمک
درس ازبر لمک

قرار
مسکن ومأوا سینی
تایمک

سماع
دکلرمک قولاق ویرمک

ریاضت
نفسی قیروب ذوق صفا دن
چیقیروب دائما مشقولات وملحوظات
نافله ایله مشغول ایلمک

اعتصام
پناه بردن
گناه ومعایبدن خلاصی
وپاک اولمق ایچون
تیز یرکی الیله یاپشمق طوتمق
وقورتمق وصقینمق

ابواب
قپولر کتاب متعلری

حزن
کدر لو اولمق غملنمک واندوهناک اولمق

خوف
قورقو قورقمق

اشتیاق
کورکلدن ارزومند اولمق
کوره جکی کلمک

خشوع
کندینی ایچی طوتوب ادب
وحیا اوزره اولمق

اجنات
جناف کورمک تا
وملاقات ایتمک
سویلشمق واجابلق
ایتمک

زهد
برشیئه کار لمق
ماسوانی کسلوب الله تعالی یه اختصاص

ورع
گناه دنامرا وحرام خصوصلردن
صاقنوب چکنمک

تبتل
اوزره عبادت ایتمک

رجا
امق امیدانمک

استمک آرزو انمک
خواهش انمک رغبت

صابیق جابیمق
رعایت کوزتمک
حرمت ایتمک

معاملات
انسان بلینه جاریر
اولان ایشلر

باغشلامق
وهبت ویرمک

حفظ وحراست ایتمک وعلم الهی
هرحاله محیط اولدیغنی ملاحظه ایدرك
کندونفسك کناهدن حراست ایتمکه
اقتضا ایدن وس تمی اعمال انمکه
ونفسنی کمال طاعت وعبادتده
حاضر انمک

مراقبه
محافظه
مجاهده

حریت
سالبیت ارادهلق

اخلاص

تهذیب

ذوایدن بنی ازاله برای اصلاح
ایدوب پاك وپاکیزه وخالص
ایدمك نفاق ونظافت
وحسن قیافت ویرمك

استقامت
طوغریلق درستی
مستقیملق

۳ الشد الله تعالی اعتقاد
توکل وانقیاد انمک والتجی
کندوسنه براقمق

تفویض

تقه

٥ الله تعالی وخوف انمکله
وا کناهدن صقنمق

٥ تقه

تسلیم

اخلاق

صبر

شکر

رضا

حیا

صدق

اثیا

خلق

انبساط

اصول

قصد	عزم	علم	حکمت
ارادت	ادب	بصیرت	فراست
یقین	انس	تعظیم	الهام
ذکر	فقر	سکینت	طمانیت
غنا	مراد	همت	احوال
اودیت	احسان	محبت	غیرت

شوق	قلق	سرور	سرّ
عطش	وجد	نفس	رغبت
دهش	هیمان	غرق	غیبت
بروق	ذوق	تمکین	حقایق
ولایت	لحظه	مکاشفه	مشاهده
وقت	صفا	معاینه	حیات

سرور

قبض	بسط
شکر	محو
اتصال	انقصال
نهایت	معرفت
فنا	بقا
تحقیق	تلبیس

وجود

وجود	تجرید
تفرید	جمع
توحید هر که خواند جوهر شطار مفت	
یابد کوهر اسرار را	

در بیان اشغال ورثة الحق چون سالک ابرار
واخیار واسرار دعوت وشطار در عمل آورد هیبت
نَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا عار وکشت باید که در اشغال
ورثة الحق قدم نهد تا بحقیقت لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا
مَعَ إِيمَانِهِمْ متحقق کرد دبدانکه سالک بکدام ارث

میرسید وبچه وجه وارث حق تواند شد بود تا بشارت
اولئک هم الوارثون بلسان بشیر وبشر المومنین درشان
او ثابت شود در باب که وارث بر دو نوعست صوری ومعنوی
وحصول ارث بوارث صوری مشروط بمهمات موروث است
ودر معنوی ممات محالست مناسب میان هر دو وحصول
شی است ونسبت باستار وارثه صوری فیضی است
ظاهر وفیضی است باهر وارثه معنوی عطیه ایست از
عطایا باطن که ادراک او نتواند کرد غیر از مدرک قطن صوری را
باهتمام ارث کونی ومعنوی را مواهب میراث الهی تمام
وسر اینجاست اعطی کل ذی حق حقه الولد سر لابیه بسلک
او نظام وان الله خلق آدم علی صورته بدریافت این مقام
اشارت نمامست علم را موجود کرد بوجود شهود تا انکه
بنیت هر وجود کنتم امواتا فاحیاکم روی نمود چون کما
لات خود را در ممالک ساخت اند باج وجود وشهود
کس نشناخت من حیث الوجود این عین وجودست وجوده
شهود در مشاهده مشهود است در تقید نابود نمودست

در اطلاق

در اطلاق نمود نابودست تا وجود شهود از قید اثر یابد
از وجود مطلق کی اخبار یابد حقیقت وجود از تقید و اطلاق
معرّا ومبراست این دان در آنحضرت ناپیداست ناطقه کل
شیئ هالک الا وجهه باین معنی کویاست عالم در طلعت
آفتاب وحدة ذرّه وار برآمد با ستعداد اصلی در شمار در
آمد تصرف اسماء در هر ذرّه عام است وارث وجود حقیقی خاص
وعام است چون حاصل شود معرفت عالم الغیب والشهادة
هیچ شبه نماند در عالم غیب والشهادة تا انکه برقع فاطر
السموات والارض بکشاید معرفت عالم الغیب والشهادة منح
نماید ان الامعلوم در علم الله بود چون علم عالم علوم التفا
نمود وجود معلوم بوجه احسن روی نمود وتقابل فتبارک
الله احسن الخالقین بکشود عالم باطن کشت معلوم ظاهر ومعلوم
ظاهر بفعل خود مختار کشته بحسن خود ناظر چون خود را بهمه
اسماء الهی متصف ومتصرف یافت کما هی کما ان الله تعالی نسبة
وتعینی اسماء بصورت تقید حود را مقید نمود وباثار و
احکام آن حکم فرمود بنابراین الانسان بنیان الرب ستود

ستود ذات باسم الوارث برو متجلّی شد تا آنکه باین
اسم مالك و مستولی شد در پی اسماء دیگر در آمد تا شاءت
الا کلها فیك همه را خود مظهر آمد باید که اسماء توفیقی
بتوفیقی فیق الهی تمامی را در فکر آورده از لا و ابدا بصورت
خود قرار دهد و اسماء که در تحت هر اسم است تصوّر کرده
سالك عین صورت هر اسم شود و قدم در احکام و آثار
آن نهد و کمّل درجات تمّما عملوا الطوار و قد خلقکم اطوارا
دریابد کاه جمله جهان شهود بیند خود وجود باشد کاه
جمله جهان وجود کردد و خود شهود کاه متجلیات اسماء
چنان کم کردد و نایاب که از و نه نام ماند نه نشان
والیه المرجع والماب کاه خود مرکز عالم دائره کاه
عالم مرکز و خود دایره کاه دایر تمام همه کاینات
و خود در وسط میان نه کاه و بیکاه از غیب و شهادة
خالی کاه بی همه و کاه با همه در مقام لایزالی کاه خود را
در مرایات مشاهده کند المشاهدة رؤیة الله بحجاب
لطیف کاه بی مرایا خود را بخود معاینه کند المعاینه

رؤیته

رویة الله بلا حجاب درین مقام روی نماید چون
وارث ابدی از ورثة الحق ارث تورث من عبادنا من
کان تقیّا در تصرّف آورد وارث از لی نرث الارض و من علیها
ارث حقیقی طلب کرد که امر و زمان را ارث رسد ارث خاص و
عام یعنی ارث ماست اغاز و انجام کل من علیها فان و یبقی وجه
ربّك ذو الجلال و الاکرام چون حق مستحق رسد از سر اقات
جلال عظمت ندآء لمن الملك الیوم در جهان اندازد بحکم
لله الواحد القهّار هیچکس را مجال دم زدن نباشد نجوم کلّ
شیء در غروب هالك مستهلك و آفتاب الا وجهه اظهر من
الشمس طالع کردد چون سالك خواهد که حالات مذکور
بعین تحقیق معاینه و اسرار الهیه بر و منکشف کردد و
چون ممکن در نظر نماید باید که در شغل صورت نبند
مواظبت نماید تا تو با خویشی عدو بینی همه
چون شوی فانی احد بینی همه شغل اوّل در صورت بند

ت م ق س م م ع ج م خ ب م غ ق و ر ف
ع ق ب خ ر م م س ب ح ع ل خ ح ع غ

ش ع ك ح م ح ح ك ر م و ح و م ب

ش ل ح ا و ق م و ح م م م م ح ق و م و ض

ق م م م ا ا ط ب و م ب ت م م ع ب م

ر م ح ع م م م ض ن ن ه ب ب و ر ص ت

الا ه م شغل ثانی در مشاهده ای شهنا ز اشیا نیز

حقیقت وای منهمسوا رمیدان طریقت مدانکر بر هر طالبی

تفحص امام طریقت واجب است وافتدا بر و لازم یا ایها

الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة والستابرین

اقوال ومن یعرف الحقیقت بلا امام فقد کفر مشعر است

باین حال اگر بی کاری پیش گیرد هلاکت را بهر

خویش گیرد ذات ازل الازال از قید ظهور و بطون

مقدس است ومنزه ان الله لغنی عن العالمین برین دعوی

بیّن است موجّه ذاتی که از همه اعتبارات منزه باشد

دریافت آن مشکل ان ذات را شناسند ناچیز است وباطل

پس لازم شد که هر وجهی همّت بر کمار دسر مایه حقیقت

بدست آرد ذات مقدس بکمال عظمت بر انداخت ودر

پرده

پردهٔ جمال کبریائی علما وجود او نور او شهود او خود را ظاهر

ساخته الکبریاء ردائی والعظمة ازاری مشعر است باین

معنی در آینهٔ جمال کبریائی مثال بمثل را مشاهده فرمود

عاشق گشت سابقه عشق بجهم روی نمود معشوق را

بحلیه ولباس رنگارنگ مزین ومجلی ساخت چنان

رفیته شد که در آینه یحبّونه ابدا عکس انداخت چون

باهلیت خود رسید از لا خود را بوجود نمود کا محبت شد

کاه محبوب محبّ در هر دو جلوه کرآمد در آینه مشهد الله

انه لا اله الا هو صورت خاص وعام باختصاص عام مشاهده

فرمود غیر مشاهده خود هیچ شهود ندید انه هو یبدئ

ویعید چون سالک در قرب خود محرم راز کرد مشاهده

جمال کند که مصوّر ست بالوان صفات تا انکه اثر مربوبیّت

خواهد بود مشاهده ربوبیت خواهد نمود که وجوه یومئذ

ناضرة الی ربها ناظرة هر کاه که این هر دو پرده برداشته

شود استیلاء هستی غالب کردد ناظر ومنظور از نظر غایب

کردد چون در شغل مشاهده مواظبت نماید این حال پیدا

آید اج ج شغل ثالث در تصوّر دلمدوران ارباب
طریقت در پیدا پید طریق معرفت الطّرق الی الله بعدد انفاس
الخلایق باید کہ محقّق شود بر محقق تا محل و مقادیر
تجلّیات ذاتی و صفاتی تفاوت نکنند و برحسب قا
بلیت نام نهند بر کونی اسم الهی اطلاق نکنند چرا کہ این
مظهر است و آن مظهر اگر همچنین نباشد معلومت و ما بتر
تا مراتب کما حقّه نشود مفهوم در نیابد بدستر وَمَا مِنَّا اِلَّا
لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ و دریافت مراتب ذات مقدسه سبه
مراتب است اوّل مرتبه غیب کہ منقطع الاشارات است
دوم مرتبه صرف کہ تجلّی ذات است مر ذات را سیوم
مرتبه ذات کہ ملحوظست باصفات کمالات ذات حاصل
نشود بغیر صفات و صفات بغیر ذات تجلّی کردن نتوانند
صفات پی معلومات ظهور ننماید بدانکہ ملک بلباس
ملک آمد صورت ملک ملک است الملک هو العالم عالم در
علم و علم قائم بذات عالم العالم هو الظاهر هو الباطن
جبروت مثال لاهوت ملکوت مثال جبروت ناسوت ملکوت

ناسوت

ناسوت یک صورتست از جمیع وجه تفرقه است از تفصیل یا
عبارت حقیقت آدم کلّی باشد و تشخیص کل نماید بهر جزو صادق
نیاید از مثال دریابد عضو شخص نباشد شخص عضو نباشد
و شخص عضو نه چون شخص را بینند ملاحظه عضو درمیان
نه چون عضو را بینند شخص را نشان نه از عالم معانی
نامرکز مشاهده کنی یک انسانست چون بمرتبه حسن و شهادت
نگری او را چهار مرتبه یابی بجهار دل آن مرتبه حیوانست
حضایل حیوان در و مستور و تفرقه جهان در و منظور ص
مرتبه نفسانیت حضایص نفس در موجود عجب و پندارد
ران شهود ع مرتبه ملکی است اوصاف ملکی در و عیانست
م مرتبه اصلاست جانب ظهور در و روحانیت طرف بطون
رحمانیت و مقام مشاهده غیب و شهادت است سرًّا و علانیة
و در آن مرتبه غیر شهود خود منظور نیست تجلّیات سلبی
و ثبوتی کاه سقوط یابد کاه ثبوت هر کاه کہ سطوت جلال
عظمت مستولی کردد از لباس بشریت بدر آید در آیت ربّی
فی یوم المرصاد علی صورت شیخ اهیب فضربه جلبه فی صلبه

جامعه الامام ... شعبه ... نسخه الکترونیه

فوجدت حرّضه به فی کتفی فنبت بها علم الاوّلین
والآخرین روی غایه چون بتجلّی جمال کبریائی متجلی
شود رأیت ربّی لیلة المعراج علی صورة شابّ امردٍ
قطّطٍ فوضع یده علی کتفی فوجدت بردا نامله فی صدری
فعلّمت بها علم الاوّلین والآخرین پرده کشاید چون از
تجلّیات برکند رد و آرای انوار کرد د و آید حسن و ملاحت
او باشد همه اوصاف و ذوات از ظهور او ظاهر و از غلبه او
متهلك ظهرت شمسها فغبت فیها فاذا شرفت فذاك
شروقی چون این حالات خواهد در شغل دلمدوّ
درآید
شغل رابع در تصوّر روحانی ای صوفی صفه صفا در
صف میدان وفا بشنو بتوجّه وافی حالات دل صافی آینه
تو زنگار ندارد معاینه عین دریاب تا دور نیفتی از
راه صواب خاص و عام بصفت معیت اند متصف بر حسب
قابلیت باطوار مختلف مراتب بدایت و نهایت را اندروی
تحقیق درین مثال دریاب نفکر عمیق مع ابکینه برآب

اصلا

اصلا اثر آتش ندارد چون در برابر آفتاب باشد صفت آفتاب
گیرد شعله بدین شود هرچه درمیان آید بسوزد ثمر دار
طبقی زین نهای آهنین ریزند مقناطیس را تحت آن طبق
بگردانند هر طرف که مقناطیس رود آهن بهمان جانب
میل کند این نسبت معلوم نیست ثمر کواکب با وضاع نبیا د
و نهاد خود در سیر اند چون آفتاب طالع شود هیچ
کواکب در نظر نیاید ثمر زمرد سنگیست با رنگ رنگ
پسنگ قرار نگیرد سنگ بیرنگ عزّة نپذیرد ثمر وجود
در آزادیست و لطافت از آب دارد اگر آب نباشد جای آب بود
در بها نگنجد و چون وجود ابی لطافت پیدا کرد بر سر
باران برآمد و در بها سنجید ثمّ چون آب بهوا اندماج
یابد زاله گردد اسم دیگر پیدا کند چون گداخته شود
همان آب باشد ثمّ بصل از روی اصل و وصل انحاء و انجا
بردهاست اگر از حیثیت بصل بینی هیچ وصل نیست و اگر بصل
کنی جز پرده هیچ نه بینی چو ان خواهی بحقیقت این
سر بررسی در این شغل کوش تا مبدأ احقایق بر تو ظاهر

کردد باین سند از مرکز نسبوی غیب ملاحظه بنسبت وجود
واز غیب نسبوی مرکز بنسبت وجود مشاهده کند اگر این نتواند
با ارقام نقبه که اسم عجمی است سر بلند کرده چشم باز کند
مسمی آن اسم را به بیند تا روحانیت پیدا شود و سر آن بهیئتی
نماید و در ان خود کم کردد و از کمی او ان روحانیت نیز کم
کردد که وجود هم موجود از نظر غایب شود اسم عجمی اینست
اسم ان شغل خامس در معرفت حقایق اشیاء چون
عارف بافعال شریعت و اوصاف طریقت و احوال حقیقت
کامل کردد در ان حال طالب احوال خود باشد زاغ
و باز که آشیانه جلال و جمال اند چون هر دو از صفت
خود باز آمدند از ین باز یکدام را هم از کردند و چه
باز کردند زاغ که صفت باز کرفت او را از خیر ستاری باز
کرفت هر چه یابد مستور کرداند بصفت اصلی باز که صفت
هما کرفته باعث است که انچه الوان مختلف بیند و من
ایاته خلق السموات والارض واختلاف السنتکم والوانکم
لباس یک رنکی پوشاند تا برنک اصلی که بی لباس رنکیست

راه یابد در ین مقام از صفت عشق نکاهدارد چه عشق را
زینت که بیران محرم راز نیکردانند محرم راز را از راز باز
کشد اکر خواهی که باین اسرار مطلع کردی ماهیت شهود که
روح الامین است دریاب دامن هستی خود کیر در خود در ایک
روحانیت نظاره باید که شهود را در ان کم کند تا ظاهر او
باطنا رنکا و کیر علانیه از روی شهود سر او وجود
هفت پیکر را در یک پیکر نظاره کند مناظر غیر در نظر ندارد اشک
انیت س ب ع ک د س ح ح س ر ک ب س شغل
سادس در فنا شهود ای مفلس از لی و ای مجرد ابدی جند
های رهوی چیست تا انکه عقدها نکشوده سرمایه هویت
از کنج خانه کنت کنزا مخفیا برنداشته حاصل ی حاصلیت
سرمایه بی سامانی راه فنا موتوا قبل ان تموتوا بیش کیر شاید
کنزا از امانیت این حضرت روی نماید عدم آینه
هستی است مطلق از و پیدا است عکس بابش حق انچه در
بانت میکنی ان بانت از تو نیست وما تشاؤن الا ان یشاء
الله رب در یابنده حقیقی در یابد تو چشم عکسی او نور دیده

بدیده دیده را دیدا ست دیده ای ازاد از لا الا ال این
وجود ترا بلا ست وجود ک ذنب لا یقاس به ذنب آخر
از نجا خواسته تو این بلا کشته کرفتار کفتار عشق و
محبت از وصل را با تقلاب ده یا صل تا روی نماید ترا
فصل تعین نقطه دهمست بروعین چوصافی کشت
از عین شود عین ز نکار در با نکار روی آینه هستی
کرفته ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد
قسوة ابرا صیقل بکل شیی مصقلة ومصقلة القلب ذکر الله
باید که تا آینه صاف کردد وان نقطه وهمی دور شود عین
وجود را عین ذات بیند همه را از وهم تست صورت
غیر که نقطه دائریست از سرخت کر خود منی کر خواهی کز ان
بند بسوند خلاص یابی کره هر جا بدنا جار یکشای هر جا
بهر جا رحواله کن اسم ورسم از میان انداز ه دامن حقیقت
کیر اقتدا با و لا ذم دان کر او ذر تحت امرست بغیر محل قرار
نکیرد چون او بمسند خود رسد ترا خلاصیه نقر از تم

الفقر

الفقر فهو الله روی نماید عبارت مذکور با شارت
مستور معلوم کند ن ه ت م ر شغل سابع در صفات
سبع عنقائی نشانهٔ قابلیت را بجواهر صفات ذاتی راست
وافعالی راست تا آشیانه در عین نشان باشد و معاینه
بعین کر عین یافت حضرت حق راست ان پادشاه
اعظم در بسته بود محکم پوشیده دلق آدم ناکاه بردی
آمد این عجب عجوبه ایست کر غیب شهادت باین پایه راست
آن پا کی شاهد لاهوت کر در کسوت انسانست
انسانست همان شخص ز انسانش طلب کن عالم عین
آدم و آدم ظلماتیست کر در وی نهان آب حیاتست
هر کر در یافت بنهانی یافت لا تدرکه الابصار وهو
یدرک الابصار سیاهی کر بدانی نور ذاتست
بتاریکی در آن آب حیاتست جهان انسان و انسان
شد جهانی از ین پاکیزه تر نتوان بیابی ای
غواص اکر خواهی کر دری قیمتی بدست آری باید کرد
یاء شهادت را در جسم بیاری این آبکینه ایست سر

تاب تابش او بتو عیانست در باب الزجاجة کانها
کوکب دری از ین ابکینه است عبارت تو من شجرة
مبارکة بقامت انسانیت اشارت ناظر حسن خود بس
نور علی نور نگر از روی بصارت باین اشارت
س ب ع ك ج م ق شغل ثامن در ذات عالم
خفی بیرنگی داشت چون آن بیرنگی رنگ گرفت بهر رنگ
ظاهر گشت و بهیچ رنگ رنگی نداشت که مانند ان رنگ باشد
لیس کمثله شیئ در شان هر شی بود و هر یکی بر یگانگی شاهد
و تعین کرده هر شئ برای شاهدیت وجودست نه برای
انانیت شهود فخلقت الخلق لاعراف تائید این معنی تمود
در شهود تجلی بعین ذاتست بحلیه آن شهود مرین و مجلی
بشیوه شاهد و مشهود هر حلیة روزن راز دارد که بان
راز همراست ففی کل شیئ له آیة تدل علی انه واحد
اگر خواهی که باین اسرار مطلع گردی درین شغل قدم نه
از خود منفی شو بحق اثبات وی ل ش ی شغل تاسع
در تصور عالم خفی ای اهل باطن بدان هر شی ظاهر باطن

دارد

دارد هو الاول والاخر والظاهر والباطن باطن بلی وجودت
ظاهر انواع موجود باید که ظاهر را بنسبت باطن مشاهده کنند
والله عنده اجر عظیم حسن المآب وجود شهود ظاهر را باستیلاء
هستی مستور کرداند کل شئ هالك الا وجهه ورای هستی مطلق
دیگر وجود سر بزند این حال دست نیاید تا انکه در شغل
خفی مخفی نگردد انیست ت شغل عاشر در مبدا و معاد
سلطان عشق خواست که کنج کنت کنزا مخفیا ظاهر گرداند
بروجه تکمیل ترتیب تنزل را برحسب استعداد بنیاد نهاد
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام
اغاز را بانجام باین مراتب سر انجام یافت و بر بساط نشاط
هو الذی جعل لکم الارض بساطا فرش مودت گستراند
و در روضه حدائق ذات بهجة جنة محبت انداخت تجلی
اکمل را تمام ساخت چون خواهد که سالک این مراتب
بروجه کمال حاصل کند و شغل مبدا و معاد مشغولی
نماید انیست خ اب ان س ح ح س ن اب اخ
شغل حادی عشر در حضرات خمس حضرت غیب از جمیع سبب

واعتبارات معنوی مراتب وجود او عین ذات اوست و
حضرت وجود دو نسبت دارد غیب و شهادت غیب
باطنست شهادت ظاهر حضرت روح القدس یکانگی
و رزید نسبت شهود کرفت کرفتار کشت شهود ضدّ
وجود است از وجود تا شهود پنج مراتب است نسبتی که
ظاهر داشت بان نسبت آفتاب نسبت یکانگی بود صرف
داشت امّا بیکانگی نشناخت الوهیّت که هُوَ اللهُ الَّذِي
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اظهر من الشمس طالع شد و کوکب محبیّت
اِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ لامع و اطوار محبوبیّت اَلَا اِنَّ
اَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ساطع کشت
و اغوآء عصی آدم ربّه فغوی و ضلالت اولئک هم
الظّالمون آتش غیرت در جهان انداخت جسم و جان
یکرنک نمود سرّ اعمالکم اعمالکم کما تکونوا یولّی علیکم در کار
شد نسبت باطن برابر ظاهر مرتسم کشت ظاهر خلق باطن
حق نمود از شهود هر چه باطن دانی یقین دان که عیان
ثابته است تا تحت خلق اوّل اکر طالب وانوخواهد که

واقف

واقف این اسرار کردد مرشد کامل تخصّص کند و این رشد
از و حاصل کند انیست ام م اض ض ا م م ا

۸

خالقا بر ورد کار ا کارساز ا مکرما پادشاها لا
یزالا بی نیازا دایما آلهی چون بارادت خود ما را
از دار القرار ازل الآزال ببار الابتلاء ابدالاباد
آوردی مضطر الحال الفرمودی فما ذا بعد الحقّ الّا
الضّلال زادهم زادهم هدی عطا کن و رفیق اللّهمّ
الرّفیق الاعلی تا سلامت بمحل خود باز کردیم که قرار در وطن
اصلی اولی ما را چون ملک لایزالی انداخته باین
حوالی از لطف چو باز میتوانی یارب بمقام خود
رسانی احد انوحید صرف و ما من آله غیر الله را
بصورت ما و من عالمناکه تجلیّات اسمآء صفات
این همه نشود غافل از انچه از غفلت بر سر ما کذشت
بهشیاری مکر هم از خود غدر فهم غافلون ببذیر
تا بیند و لا تکن من الغافلین دستکیر علیما هشیاری

وَاذْكُرْ رَبَّكَ اِذَا نَسِيتَ را بدنسیان نسوالله فانسیهم
انفسهم مبدل لسان جلیات حجاب از خسارة سیماهم
فی وجوههم بر اندازد قدیما انچه در نهاد ما نهاده که
ما یبدل القول لدی ان ان اندیشه باز دارد و انچه در
استعداد ماست که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة
اعین بی مشقت پیش آرد الطف انچه مطلوب و
مقصود مهیا کن بوجهی احسن زود مکن یا رب بان
عز وجلاله بتقدیر قضا اثر احوالة معاذ الله کار
هر طلب کار که افتد با قضا مشکل شود کار چو دارد
کلک یمحوا الله قدرت بثبت سیبت او را سازد مثبت
بده سامان تا لطف بحسابش بلوح عنده ام
الکتابش انچه به بود است بان راه نمائی که بنیائی
و بر انچه نه بود نیت نه بخشی تو انائی که دانائی
از راه بنهان عسی ان تکرهوا شیئا بما در انی در
فتنه عسی ان تحبوا شیئا بر ما نکشائی بلک هر دو
نسبت را یکسان نمائی و از خوف و رجاء موت و حیات

این

ایمن دار که بدست تست اختیار یخلق ما یشاء و یختار
الهی ظهور ظهور تست و وجود وجود تست و حضور
حضور تست و شهود شهود تست هر کس که بموجب ظهور
تو نسبت بسوی وجود یافت و بسبب کمال تو عنان
وجود بملک شهود تافت او را هم زلال بقای جسمانی
و بکمال خود رسانی مقصود ظهور کاینات همه
سرچشمهٔ اسماء و صفاتیم همه چون ما سبب کمال
ذاتیم همه الهی هر کس که کمال خود طلب کند کمال او جمال
طلب او را هوای نفسانی مشمار که این همه کمال تست الهی
هر که را بعزة تعز من تشاء معزز ساختی و بکرامت
و لقد کرمنا بنی آدم نواختی بذلت تذل من تشاء
ذلیل مساز و بعلت فی قلوبهم مرض علیل مکن و هر کس
که ذلیل او لئک فی الاولین و سفلهٔ اسفل السافلین را
از سر او بمرتبه عالی و ما ادریک ما علیون رسان
و بدرجه عظیم اولئک اعظم درجة مشرف گردان
یارب اثری بخش مناجات مرا از لطف روا کن

همه حاجات مرا میسار بذات خود صفاتم قائم
قائم بصفات خویشتن ذات مرا
بمنّه هذا الکتاب المسمّی

بجواهر خمسه

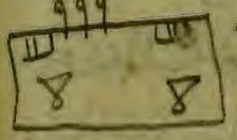

مقول بد که ملوک جن وصلحای ایشان با حضرت سلیمان شرط کرده اند که بامدکه بامداد حاضر شوند
هرکه خواهد عریضه بنویسد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بقلم جلی
در صفحه شمشیران عریضه نویسد الف ۱۱۱۷۹۱ آ س ع م ک ل ۹ هرگاه ده بار این کلمات را مکرر کرده
اعتماد صلاح وتقوی باشد واز اشیاء محرمه بلقمه حرام اجتناب کرده باشد وبلاد ما واورا دیو هم استاد
بود تعلیم نمود واجازه خودش داده باشد بگوید پادشاهان جن که هفت پادشاه حاضر تواند کرد بلکه
ده عفریت از عالم بیندو هرگاه که خواهد که لشکر جن را بیند آینه پیش نظر کرده اسرار بسیار مشاهده
نماید بسم الله الرحمن الرحیم دَعْیُومٍ دَعْیُومٍ مَهِینٍ مَهِینٍ هَاصُونٍ کَبُوتَ
کَبُوتَ هَذَرِیشٍ هَذَرِیشٍ اُحْضُرُوا اُحْضُرُوا اٰلَ شَلَعْ
بَعُونِیهِ اَنِیهِ بِتَکِفٍ بَرْکَفَافٍ اِنَّمَا اَمْرُهُ اِذَا اَرَادَ شَیْئًا
اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ وَاِلَیْهِ
تُرْجَعُونَ

بسم الله الرحمن الرحیم

یا الٰهی بعز وجاه رسول — بعلی وولی وبتد بتول — بده بسیط خلاصه کن نیت
بشهود حسن بجود حسین — بعلی ومحمد وجعفر — به کرامات موسی وهبر
جعلی ومحمد بعلی — بحسن انکه نور او نور جعلی — به محمد که مهدی هادیست
خلق را زو نوید آمادیست — که مواد عیانی بدل — به کرمهای خویش کن جعلی
فارغش از عذاب کن یارب — دعوتش مستجاب کن یارب — بنبی وعلی وعترت والی
که بده جای او بجنت جا — مستمش آنچه بشنود جانا — حاتمی از نوش حوالت کن
راه جانش بطور دل بنما — دیده اش را بنور دل بکشا — انکه بیند بچشم دلش
در صفدر وشان مکن خمشش — سازد آستر بوجه کالبدش — صورت قال او بمعنی حال
تا بپاش زجال باشد وبس — نه همین قیل وقال باشد وبس — ده بیانش دم سرایت نه
نظم ونثر و اسرار ده — که چو در گوش اهل حال رسد — نکند ره بکلفت وملال رسد
بکند در نظر بین صدق و صفا — بندو پای گوش اهل وفا — جا کند در صدیقه دلشان
نهد انها رفیض حاصلشان

تنبیه سایل

ای طلبکار ذبدة الاسرار — وی حریف خلاصة الافکار — گوش کن تا طلسم بگشاییم — ذبدهٔ ستر حرف بنمایم
مقود از حروف ابجد یک — اوّدم راست در بیان بی شک — سخن از راستان کنم تقریر
اوّل ستر حرف در تحریر — زاصطکاکات چرخ اهل فلک — انچنین دیده اند اصل حروف
کز مرور کواکب سیار — بر بروجات یافت قرار — حکمت و فکرت ارسطوئی
کرد تعیین ان بر نیکوئی — نه بترتیب ابتث واجد — این حروفات را به بسته رصد

هست ترتیب این بنوع دگر مختلف گر بود غلط مشمر بشنو از من که نزد اهل شعور

ترتیب هستان[۲] بدین دستور ترتیب حروف تهجی[۱] از اصطکاکات ظلکی

در بابنه بدو نوع است که مرقوم میشود و این تا عدهٔ کلیه است نزد حاملان این علم واضح است

ا ج ل س ف ح ش ب ص ث ه ع ذ ظ ی و ت م ر ط ق ک ض ن خ غ ز

نسبة الاسماء در تفصیل حروف مذکوره از اصطکاکات ظلکی و صور کواکب

الف ۱ جیم ۲ لام ۳ سین ۴ تا

از صور برج حمل ۱۰ ثور ۱۱ سکه درجه سرطان درجه ۱۲ اسد ۱۳ سنبله

حا ۵ نون ۶ یا ۷ دال ۸ تا

از صور شمس برنوزده درجهٔ حمل ۱۴ از صور زهره ۱۵ پیدا شده در برج ثور ۱۶ از صور عطارد ۱۷ در برج جوزا ۱۸ از صور عطارد ۱۹ در برج سنبله

ها ۹ عین ۱۰ لام ۱۱ ظا ۱۲ غا ۱۳ با ۱۴

از صور شمس ۲۰ در برج سرطان ۲۱ اسد

واو ۱۵ شا

از صور عطارد ۲۲ در برج دلو ۲۳ از صور زهره ۲۴ در برج جدی

هم ۱۶ ر ۱۷

از صور شمس ۲۵ در برج قوس ۲۶ از صور زهره ۲۷ در برج میزان

حا ۱۸ ت ۱۹

از صور زحل ۲۸ در برج میزان ۲۹ از صور مشتری ۳۰ در برج حوت ۳۱ از صور مریخ ۳۲ در برج حوت

دال ۲۰ ضاد ۲۱ نون ۲۲

از صور زحل ۳۳ در برج جوزا ۳۴ از صور مشتری ۳۵ در برج قوس ۳۶ از صور مشتری ۳۷ در برج حوت ۳۸ از صور زحل ۳۹ در برج میزان

کاف ۲۳ ظا ۲۴ زای ۲۵

از صور مریخ ۴۰ در برج جدی ۴۱ از صور مریخ ۴۲ در برج حوت ۴۳ از صور مشتری ۴۴ در برج سرطان ۴۵ اسد

خا ۲۶ عین ۲۷ ذال ۲۸

از صور زحل ۴۶ در برج میزان ۴۷ از صور زحل ۴۸ در برج دلو ۴۹ از صور زهره ۵۰ در برج حوت

ذنب

اعلم

انچه مرقوم شد علی التفصیل از اصطکاکات آمد است دلیل قسم هر برج از این حروف عام

انچنین است این نکو فرجام

حمل	ثور	جوزا	سرطان
ا ح	ج ش	ب د	ل ه ط

اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی
س ع ق	ف ص ث	و ن	ت ی ک	م خ	

دلو	حوت
ذ ظ غ	ر ض ز

کلام الفرد بقسم انقطعین اسم عبارت از جوهر و نور باشد یعنی راس و ذنب

بخشش هر کوکب از این تقسیم چهار حرف است از ده تقویم

زحل	مشتری	مریخ	شمس
د ن خ غ	ط ف ک ض	ا ت م ر	ح ه ع ی
خانه شرف میزان	خانه شرف سرطان	خانه شرف جدی	خانه شرف حمل
خانه هبوط حمل	خانه هبوط جدی	خانه هبوط سرطان	خانه هبوط میزان
عطارد	قمر		
ش ظ و ز	ب ص ث ذ	ج ل س ف	
خانه شرف سنبله	خانه شرف ثور		
خانه هبوط حوت	خانه هبوط عقرب		

بدانکه هر کوکب را چهار حرف است هر یک از درجهٔ معین از برجی که در تحت حروف مرقوم است

و هر حرفی مستولی است بر جنسی از طیور و وحوش و دواب مایی و انسان

و هر اقلیم که متعلق بهمان کوکب است والله اعلم و احکم کرد بتفصیل خواهی این مجمل

بنویسم مفصل از اول اصل این هفت قسم بنمایم پس تو این باب خیر بگشایم

حروف بیوت کواکب

خورشید	زهره	عطارد	قمر				
حمل عقرب	ثور میزان	جوزا سنبله	سرطان				
شمس				مشتری	زحل		
اسد				قوس حوت	جدی دلو		
ع				غ	غ		
زحل	مشتری	شمس	مریخ	زهره	عطارد	قمر	

حروف اشراف کواکب

خ ک ا ع و ب ل ۲

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
از برج میزان	از برج سرطان	از برج حوت	از برج حمل	از برج جدی	از برج سنبله	از برج ثور
ت	ط	ن	ج	ل	ث	ف

حروف انشان از نصف کواکب

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
ن	ک	م	ع	ش	ث	ه
اقلیم اول	اقلیم دوم	اقلیم سیم	اقلیم چهارم	اقلیم پنجم	اقلیم ششم	اقلیم هفتم

حروف الطیور از نصف کواکب

زحل از برج میزان منوچهر از برج اسد مشتری از برج حوت شمس از برج حوت زهره از برج دلو عطارد از برج سنبله قمر از برج ثور

حروف دواب از نصف کواکب

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
د	ق	ا	ح	و	ب	س
اقلیم اول	اقلیم دوم	اقلیم سیم	اقلیم چهارم	اقلیم پنجم	اقلیم ششم	اقلیم هفتم

حروف دواب از تمام کواکب

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
ا	ط	ش	ع	ظ	ن	ف
اقلیم اول	اقلیم چهارم	اقلیم سیم	اقلیم چهارم	اقلیم پنجم	اقلیم ششم	اقلیم هفتم

حروف حشرات از نصف کواکب

زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
غ	ض	ر	ه	ذ	ظ	ل
اقلیم اول	اقلیم دوم	اقلیم سیم	اقلیم چهارم	اقلیم پنجم	اقلیم ششم	اقلیم هفتم

طبع هشت حرف این نکو محضر — انچنین است نزد اهل هنر

طبایع حروف تهجی از تقسیم اسطقسات

نار	هوا	ماء	تراب
ا ه ط ک ل ن س ع ف ص ر ش ت ظ خ	ب ز ی ک م ن ذ غ	د ه و ط ی ل ن ص ق ش ث ظ ض	ج ح ز ی ک س ع ف ص ق ر ت ظ خ

ای فیاض چو در طریق رموز — بر کشادی طلسم بند کنوز — بهر طلاب غایب و حاضر

کردی ای کنج پر گهر ظاهر — بنمودی طریق این مقصد — فاش کردی رموز این مقصد

پرده از سر حرف کردی باز — بر کشادی رهی بر پردهٔ راز — خاصیتهاش نیز باز نمای

پرده از نفع و ضر آن بگشای — بهر طلاب شرح این کن سای — باب این شرح کن بر ایشان باز

زانکه احمال این علوم غریب — تا کرا باشد از آله نصیب — این طریقست جان آله را

تا مهوس نشوید این ره را | انکس این راه پرخطر پوید | که دل و دیده از غرض شوید
حلم ورزد که از تأثر حلم | فیض روزیش کرد از این علم | من که در این طریق بردم رنج
حلم ورزیدم و بدیدم کنج | مطلق از بیم حق و فکر رجوع | عمل بد زین نیافت وقوع
از زبردست و زیردست مدام | هرچه میدیدم از بدی ناکام | صبر بر فعل خیر می کردم
جبر ناکرده صبر می کردم | گرچه می بود خاطرم زان ریش | وادی صبر میکردم پیش
تا بس از مدتی تحمل و حلم | بهره روزیم شد از این علم | رقم راستم بدین دانست
عالم السر گواه این خاست

خلاصه سخن در کیفیت این علم شریف لطیف

اصل این علم بی کم و بی کاست | خاصهٔ صفوت و طی خداست | اسد الله و یازده فرزند
صاحب اصل نوع این علمند | اصل مخصوص ذات ایشانست | نوع از ان نصیب یاکانست
فیض پاکان به پاک متصلست | یابد این فیض هر که پاک دلست | کاه یرک ز ضرف ایشان
هست بی بهره از این اسرار | دل درویش و غرض در کار | می بود بهره از این اسرار
ان امامان که داشتند این علم | کارشان بود با خلایق حلم | داشتند آگهی و علم تمام
بر جمیع وقایع ایام | در حد کن فکان بفرق و تمیز | علمشان بود واقف نکته چیز
بد میسر بتر دان شاهان | قطع وقع جمیع بدخاهان | لیک با جلکی به حلم تمام
محو نهادند در تلطف کام | در ازای جفای اهل جحود | مرحمت شیوهٔ امامان بود
لطف و احسان و جود در هر باب | بود میزانشان رجد و ریاب | جد شان وقت داوری در کار
اهل قومی بخواست از جبار | سنت بروی زدند و اوزکوم | نشد از جود مشرکان درهم

داشت میل حیات ان قوم خواست از حق هدایت ان قوم با بشان نیز بر طریق سداد سر خود از نخابد شمن داد
سوی این قوم هر که خواهد راه | با بدش این طریقه دات نگاه | تا از این بهر شبهتی نیابد | قطره حاصل از یمی نیابد

واسلام وصواب

تتمه بطریق تحفه

این که صیل دلت باین علم آت | حلم کن پیشه کاصل این حلم آت | کوس تقوی بزن در این وادی
تا شود نور تقویت هادی | ملتا از فیض او صور گردد | مس قابلیت تبدیل زر گردد
سازد آداب اولیا پیشه | وانچه بد مدار اندیشه | نقش و نقاشی از عدد بگذار
بهشت عمل مکن رضا | انچه طرز این طریق بدست | یکدل و جان میا لادست
سازد از سمای حق حصاری | پس در ان حصن جای کن چون | دل بجده که حق نگه دارست
نیز بخت انکه یا حقش کارست | که بجان تابعی بر پیغمبر | حسبک الله را بیاد آور
باش با یاد حق جلیس و انیس | تا شود لطف دوست با تو جلیس | انچنانی شود در این اطوار

سر صبح از خلاصة الاذکار

خلاصة الاذکار

بسم الله الرحمن الرحیم یا من هو انت الله الذی لا اله الا هو انت العالم القادر بحاجتی و انت عالم و قادر بدفع اعدائی رحب اجابتی فعلیک توکلت فی کل امور فی الدین و الدنیا و الاخرة انت علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

اسماء الکواکب

یا ذکی یا حکیم یا مزید | یا مجید یا شکور یا توّاب یا رءوف یا رحیم | یا ماجد یا وافی یا باسط یا خبیر
یا دیان یا نافع یا حافظ یا غنی | یا ظاهر یا قاضی یا کافی یا ضیا | یا اول یا تام یا مجید یا رحمن
یا شافی یا مکرم یا سمیع | یا حلیم یا هادی یا علیم یا برّ

وکیل مقبول

هر که در راه سازد از خلق نگاه

یا ذکی یا هادی یا رؤف یا هو — یا عالم یا طبیب یا آخر یا رازق یا آخم — یا فاتح یا ملیک یا ذا رزاق

حروفه — حروفه — حروفه

یا شافی یا ظهیر یا واحد یا ذا کی — یا بدیع یا صمد یا ثابت یا ذا الثناء — یا جمیل یا لطیف یا سلام یا فاشی

اسماء البروج از قرار تقسیم حروف و اثر یکصد و بیست و یک

حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد
ا ج ش	ب د	ل ه	ط	س ع ق
یا اول یا جمیل یا شکور	یا بدیع یا دائم	یا لطیف یا هادی یا طیب	یا سریع یا علیم یا ودود	
سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی
ف ص ث	ب و ن	ت	ی ک	م خ
یا فتاح یا صادق یا ثابت	یا وهاب یا نور	یا تواب	یا تمام یا کافی	یا مجید یا خبیر
دلو	حوت			
ذ ظ غ	ر ض ز			

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم افتح لی ابواب الدخول فی شواکل الاسماء وهیاکل الدعاء مقرونا بضمائر الاسماء متوجها بشعاشعات السبحات نحو ذاتک وصفاتک یا ذا کی یا علیم یا لم یزل یا دیان یا نامع یا خالق یا غنی یا مجید یا شکور یا تواب یا راحم یا تمام یا ظاهر یا فاضی یا کافی یا ضیا یا ماجد الی آخر الاسماء فی تحت الحوت ارفع الحجاب من عینی واوصلنی الی الرقمانیین وسخرهم لی بقدرتک یا امد القادرین انک علی کل شئ قدیر وبالاجابت جدیر وصلی الله علی محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا

ای که هستی بکارها پر فکر — فکرتی کن در این خلاصه ذکر — بصیام وصلوة و تقوی باش

سر اسما مکن بهر کس فاش — کم بگو خواب و کم بگو سخن — بد مبند پیش و قصد خلق مکن

تا نپرده سرای عالم غیب — رسدت فیض خاص بیشک و ریب — کو وصیت کرده ام در کار

نگذاری دست در اطوار — زبده دیگر تدهم تعلیم — از حروفات سر حی حکیم

برتو باد آنکه پند گوش کنی — جام آب حیوة نوش کنی — ورنه آب حیوه در کامت

ز هر گردیده بد کند نامت — زینهار این حریف صد زینهار — گر بدی خویش را نکه میدار

از عیانی نصیحتی که بگفت — گوش کن تا بدل نیابی تفت — ذیل ذا کی ساد

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

ابلج ۳۷ — سعفص ۲۳۵ — حذش ۱۴۸ — عوتث ۹۷۶ — یطظ ۹۲۳۰ — تقیم ۹۹۰ — کلمن ۱۶۲۷ — بدان ایدک الله

که این کلمات از روی تقسیم حروف الطبایع است که بکواکب سبعه سیاره قسمت شده و تفصیلش بدین نوع آورده میشود

	ل	ی	خ	س	ه	د	
ناری	ا	س	ح	ع	ی	ق	ک
هوائی	ب	ص	ذ	و	د	ن	غ
مائی	ل	ه	ر	ت	ط	ض	ظ
ترابی	ج	ف	ش	ث	ظ	م	خ

کلمات مرکبه

ناری و هوائی سائی و ترابی

ابسصمنوید لجهفرشتظ

تنکغ ضمزخ

نوعی دیگر بر تقسیم کواکب

ل	ی	خ	س	ه	د	
انسنخ	یعفظ	جلفض	دکصذ	هیفخ	وطرث	زحشت
۱۱۱۱	۱۰۱۲	۹۱۳	۸۱۴	۷۱۵	۷۱۵	۷۱۵

این تقسیم از روی ترتیب ابجد است بقاعدهٔ طرز العکس از صفحه برابر

	ل	ی	خ	س	ه	د
ناری	ا	ب	ج	د	ه	و ز
هوائی		ن	م	ل	ک	ی ط ح
سائی		س	ع	ف	ص	ق ر ش
ترابی		غ	ظ	ض	ذ	خ ث ت

این ترکیب طبایع حروف بقاعدهٔ ساوات عددیه

نار هوا ماء تراب

احطفقخذ یزلعنضص جوکیستغ دهمرشظ

۴۱۱ ۴۹۹ ۱۳۹۹ ۴۹۹

تفاوت عدد در کواکب علوی از روی تقسیم ابجدی بواسطه بطؤ سیر آن کواکبیست

تا معلوم باشد و در ترتیب حروف ابتدی بوین نوع است که نموده می شود

ي ا ه ب و ت ن ث م ج ل ح ک خ ق د ف ظ غ ر ع ز ط س

ش ض ص لا چ پ ژ ﻻ ترکیبات این حروفات اینست

ي	ا	ه	ب	و	ت	ن	ث	م	ج	ل	ح	ک	خ	ق	د	ظ	ف	غ	ر	ع	ز	ط	س	ش	ض	ص	لا	چ	پ	ژ	ﻻ
۱۰	۱	۵	۲	۶	۴۰۰	۵۰	۵۰۰	۴۰	۳	۳۰	۸	۲۰	۶۰۰	۱۰۰	۴	۹۰۰	۸۰	۱۰۰۰	۲۰۰	۷۰	۷	۹	۶۰	۳۰۰	۹۰	۱۰۰	۳۱	۳	۸۰	۷	۳۱

یا هبوا ثن تمج لحکخ اقد ظذغ رعسرطس طشضصلا چپکپژ ﻻ

۲۸۴ ۹۹۳ ۵۵۸ ۱۸۵۴ ۳۴۶ ۱۲۳ ۳۱۷

شرح الطوالع تقسیمهم فی الاعضاء ومنسوباتهم وقت الاختیار

حمل — سوادی — متعلق بنفس — ثور — گردن — متعلق بگیسه — جوزا — شرطان — متعلق بدست — سرطان — متعلق بسینه وشکم — اسد — متعلق بپهلو — سنبله — متعلق بشکم

میزان — ناف — متعلق بپشت وسرین — عقرب — ظاهر — متعلق بخون وذیب وذنوب حال وکیسه وذند وکیسه غایب — قوس — پشت — متعلق بسرین وران — جدی — زانوها — متعلق بشغل وعمل وپادشاه — دلو — ساق — متعلق بمیان واستخوان وعصبی وکیسه پادشاه — حوت — کفها — متعلق بقدمان وحیوان بزرگ وقیمت

تقسیم الکواکب علی الاعضاء مشتری دست راست وپهلوی راست مریخ دست چپ وپهلوی چپ

زحل — سر وگردن وچشمان — شمس سینه وشکم ودل زهره پشت وانچه بدان متعلق است

وانچه باز اعضا متعلق است عطارد پای راست قمر پای چپ والله اعلم واحکم

انچه مسطور شد درین مرموز — نبود بود از رموز کنوز — نیک اندیشه کن درین اسرار

چون بیابی ز غیر مخفی دار — وقف اندیشه ناصر ابرار ازین — ذکر اسما کن وخوش بنشین

تا بتابید حق درین دستور — بنماید جلالت این مستور — من بتعلیم کس نه بینم راه

هادیم بود ذکر اسم الله — ذکر الله شد مرا رهبر — نیض اسما کشود بر من در

گاه خلوت بوقت تذکار — هست پیر بود در کارم — روشن ذکر نمایم را ز

که شود هاری طریقت راند — بنمایم خلاصهٔ ان را — تا حیاتی دکرد هد جانرا

ای

ای که داری در این حقایق فکر — از عیان شنو خلاصهٔ ذکر خلاصهٔ اذکار روز وساعت

دوشنبه وشش شنبه — یا علیم یا وهاب یا تام — یا ثابت اعدادش بجمل معین

روز دوشنبه وشنبه — یا کریم یا غنی یا زکی — یا طالن اعدادش بجمل معین

زحل — یا زاکی یا علیم یا تام — یا زال اعداده ۶۵

شمس — یا منیف یا مجید — یا سلام اعداده ۶۰

قمر — یا بتوما مجید — یا دازق اعداده ۳۴

سه شنبه وچهارشنبه — یا علیم یا طبیب یا الله یا رحیم — یا دیان اعداده ۱۴۶

پنجشنبه وشنبه — یا سمیع یا صادق یا هادی — یا فاتح اعداده محمل معین

یا ماجد یا رحمن — یا تیام یا خالق اعداده ۱۵۶

روز جمعه وشنبه — یا قاضی یا نافع یا ضار — یا مجید اعداده محمل معین

یا حکیم یا ذالطول یا رؤف — یا شهید اعداده محمل معین

یا مکرم یا شکور یا تام — یا رؤف یا یاسو اعداده ۱۵۶

یا یاسر یا قائم یا طبیب یا ظهیر اعداده محمل معین

یا کهیعص یا حم عسق یا هو یا من لا هو الا هو یا الله الا هو ان الله الذی لا اله الا انت التام السلام الخالق الیاسر الرحیم الخبیر اللطیف اسئلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تقوم بحق الخلق بحق ذاتک وصفاتک یا من هو انت الله الذی لا اله الا هو یا غالبا علی امره والمکان یا غنیا عن الحدوث والامکان افرغ علی من سحاب الرحمة والرضوان شایب الروح والریحان انت انت الکریم المنان ذو الفضل والاحسان وصلی الله علی محمد وآله اجمعین ای که هستی ذکر دوستی خوب مر این خلاصه کن نظر

عدد حرف ونقطه را بشمار بعد انش جمل مرتب دار بعد نون تمام بی کم وبیش همین فهم کار خود بر پیش

بعد تا رسید بس بنمای در دعا نیز وصل کس منمای حرف جمست وروح او ست عدد انچنین گفته اند اهل رشد

بود خوش وقت خواندن اسما باید و کنج خلوتی تنها چون بدین نوع ذکر حق خوانی راه یابی بگنج پنهانی

لیک اسرار ذکر و خلوت خاص نکنی فاش تا نمی نخواص این شرایط که ذکر شد یکسر از عیانی چو بشنوی دیگر

ازبرای تو آورده‌ام عمل زبده زبدهٔ زبر الاسم حروف ابجد اب ج د ه
و ز ح ط ی ک ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
اب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ غ ف ق ک ل م ن و ه لای منبطه
ا ه ع ح غ خ ف ق ک ج ش ی ض ل ن ط د ت ر س ص ظ ث ذ ف ز ب م و
ابوجی ا ح ج ش ب د ل ه ط س ع ق ف ص ث و ن ت ی ک م خ ذ ظ غ
ر ض ز
فرضا جهة توابد علم اسم علیم مداومت میشود وعدد قرآنش بدین نهج است

علیم حروفه جمله جمله جمله جمله علیم
ع ل ی م
٧٠ ١١٢ ١٥٠ ١٥٠ ٤

این عدد اصغر است و طبیعی بسیط است
این عدد صغیر است و ناقص است و هوائیست
این عدد متوسط است و مرکب است و مائیست
این عدد کبیر است و بسیط است و خاکیست
این عدد کبیر است و خاکیست

اکنون خاتم این فرد دست و قاعدهٔ استخراج خاتم را بانواع گفته اند ولیکن انچه مناسب این مختصر باشد
بزد و نوع عنوان می شود که یکی از این دو نوع عمل نمایند نوع اول انکه جمل اسم مذکور یک صد و
پنجاه عدد است و یک صد پنجاه را نه کفو اوست و این اعداد را جمع باید کرد که در یک صد و پنجاه
ضرب کنند و حاصل ضرب خاتم اسم باشد و اسم را بان عدد اتمام باید داد نوع دوم عدد طبیعی علیم

اسم علیم این است ع ل ی م قاعده انست که عدد پنجاه و یک را ٢ ٢ ٢ ٢ ٢ بطرح دوند و انچه
باقی ماند بشمارهٔ حروف ابجدی و ابتثی و خارجی و ابوجی آمده بهر حرف که عدد باقی ماند
طرح برسد از حرف ابوجی باشد جمع کنند تا چهار حرف جمع شود که خاتم اسم است اکنون فرضا

از عدد پنجاه و یک ٢ ٢ ٢ ٢ ٢ بطرح رفت و باقی بیست و سه ماند و در شمارهٔ حروفات ٢٣
مذکوره باین حروف منتهی شد که نوشته می شود ابجدی ث ابتثی ل خارجی ذ ابوجی ذ و حروفات
چهار کوته اینست ل ذ ذ این حروف را تکسیر تام باید کرد که باخود دارند و پنجاه و یک ٥١
٨ روز بعد کبیر اسم علیم بخوانند و بخورد و صوم و ترک اکل حیوانی از لوازم است و الحق
یکفیه الاشاره و اگر احیانا بعد ختم خواهند که مداومت نمایند اثرش بیشتر است
این رموز است از کنوز بعد که در این نسخه یافته است در صد کرچه موزان شد است صحیح
بایدش یافتن بفکر صحیح کو بیابی رموزان هشدار کر نیابد کسی ز تو آزار
وار نیابی و دانش تسلیم است بعد تسلیم اخذ تعلیم است بعد ازان کنج خلوتی تاری
فاتحه و ختم است یارب داد داد خواست بر بنده تا نباشد ز خلق شرمنده
هر هنر که او دهد اخواهد باید از درکه خدا خواهد چو عیانی طلب کند از دوست
کام و اندیشه که در دل اوست زانکه در هر وقت قفل مراد ذکر اسما بود کلید کشاد

فاتحة الاذکار بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک یا علیم یا لطیف یا مجید
یا سمیع یا جمیل یا علام ان تصلی علی محمد و آل محمد و تعلمنی علم المعرفة و الایقان بحرمت ذاتک
و صفاتک یا علام الغیوب افض علی اسرار العلم ما یفهمنی عنک بک انت علی کل شی قدیر
و بالاه حایة حدیرا قسمت علیکم یا خدام هذه الاسماء العظام یا صرفیائیل و یا اسرافیل

ذکر در هر ابتدا صد خاصه بود

وانت یا ملک شمهورش اجیبوا دعوتی واعینونی علی ما اریده منکم من رتبة العلم والتعلیم
بحق من له الامر والحکم علیکم بارئ الله فیکم وعلیکم اللهم یا علیم یا علام سخرلی خدام هذه الاسما
العظام لیعینونی علی ما اریده منهم بحرمت انبیائک واولیائک یا مستعان یا شکور یا تواب یا رؤف
یا قیوم اجب دعائی ولا تخیب رجائی انک انت الکریم الوهاب تبک در باب آنچه ذکر ست این

فکرش کن که جای فکر ست این این چنین ذکر کن که حاصل چ ست

این مثالیت طرح مقصودی که از آن قصد حق بود مقصود

ترسد زان هیچ شخص کز بد کز چنین مقصدی که کفر باز

یعنی آسان کرده ام الطاف طرح تحصیل علت این هشتاد

انتخاب این مقصدی که تراست هوشیارانه بند در باب

نا عیانی بزید دیگر شود اندیشهٔ ترا رهبر

ذبحة الاسوات

تقسیم حروف بحواس مختلفه که استاد

مقرر داشته اند و بعلامات خود رسانند

اول

حروف ابقی بر قسمت اولات

ابقغ بکو جلش دمت
۱۱۱۱ ۲۲۲ ۳۳۳ ۴۴۴

هنث وسخ زعذ حفض
۵۵۵ ۶۶۶ ۷۷۷ ۸۸۸

طصظ
۹۹۹

دوم

حروف اصفکای بر قسمت بروج

اجل سفرح شب

صث همع ذظ ی

وت م رط ق دکض

چهارم

ن خ غ ز

حروف اخشی بر دنهای هلالی چنانچه اگر ماه بسی روز
نوشود لام الف را به روز بیست و هم و نوزدهم و سیم دهند
تا تمام شود و اگر به بیست و نه تمام کرد شود لام الف را بهمان روز دهند

سوم

حروف ناری بر قسمت نار الهاء

این بر سه مرتبه بحسب استادان حروف را بحدی بنارند
تا بدانند و این طریقه را نادرست که حروف مخارج
عاریه داشته باشند و حروف اینها
ا ه ع ح غ خ ق ک ج ش
ع ض ل ن ظ د ت ر س
ص ظ ث ذ ف ز ب م و

اب ت ث ج
ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
ق ک ل م ن و ه ی لا

حروف هوائی بر قسمت هوا

کواکب بقاعدهٔ شیخ ابو علی سینا و ولد اجهب و زرد بکشنج بستظ جهة خسهٔ مستقیمه

حروف خاکی بر قسمت خاک

سال شمس و لام الف بر دهای منتج منقض عطف و ما ظهر لکم اگرچه غیر

این تفاصیل سبعه در تقسیمات قواعد دیگر هست اما آنچه
اشهر ست نزد اکثر اهل این علم این قواعد سبعه است که نموده شد و انموذج لذا بین
تقسیمات بر سبیل دستور العمل در طریق تجیب علی الاختصار بدین نوع است که فرضا محبت شخصی
مدعاست حروف اسم و نیاسب هر کدام که بوده باشد در وقت عمل با حروف برج طالع وقت عمل و حروف
عنصر برج طالع یعنی اگر برج ناری باشد حروفات ناری و اگر غیر ناری باشد حروف غیر ناری
و حروفات درجات کواکب سبعه و راس و حروف روز و سال شمسی و حروف روز ماه قمری و حروف
منازل قمر این مجموع حروف را در هشت سطر تکسیر باید کرد و سطر اول باید گذاشت و سطور سبعهٔ
باقی را بعمل باید آورد بحسب طبیعت برج طالع وقت عمل که مؤنث ست و چون عمل محبت ست
حروفی که بعمل آورده باشند با حروف برج تثلیث و تسدیث جمع باید کرد و العکس بالعکس
و از این روشنتر در باب محبت آن که چون اسم شخص معلوم شود حروفات را تکسیر
باید کرد که چند کلمات از آن صورت بندد و حروفات که تکسیر شده در عرض تکسیر ترکیب

کند و بطبیعت نار دهند و در طول ترکیب کند و بطبیعت هوا نار دهند و در طول ترکیب
و بطبیعت هوا س دهند و در امزاج طولی و عرضی باهم یا بی دهند و در امزاج طولی تمام
حروفات به ترا بی دهند و بجهت محبت این کلمات تکسیر باید کرد که مجموع ۹ حرفیست
و بزنام تمام می شود سوء القلب خبث النفوس سلطان الهوی و بجهة عکس نعوذ بالله مذبذبین
خافض النفس قابض الروح تالع العمل تامع القوة و مثال شامله در محبت
صورتی از موم باید ساخت یا از قلعی و حروف انا ب بر سر و دوی او نقش باید کرد و حروف
عطارد بر دستها و حروف قمر بر پایها و حروف مشتری بر پهلوی چپ و حروف زحل پهلوی
راست و حروف مریخ بر سینه و نام شخص و نام مادرش نقش باید کرد و آنچی که فعل مناسب
مطلوب باشد بر سر صورت رقم باید کرد و از سه پایه که از چوب نار سنین باشد باید
آویخت و در بحث آن بخور مناسب باید سوخت که عزیمت بخواند که موثر است و عزیمت این
با دیگر عبارات و اشارات که بجهت مدعاهاست در خلاصة الاذکار بعد از این ملاحظه
باید کرد و باید خوند و الله اعلم و احکم این طلسمکار این علوم غریب هست در این علوم بر عجیب

سوز از چو یابی محرومش مزن آذری هوسها جوش میل خواطر مکن بر آلت قمع
رخ بکردان ز افتراق الجمع گر تو ادشمنی بود یا چا دوستش کن باین هنر در کار
نه که قصدش کنی کر مدموم باعث قصد خود و مان شامست زرع کن حب دوستی بر دل
بند و پیوند دشمنی بگسل چونکه بتوانی او بدست آورد پس نباید دل کسی آزرد
کظم غیظ از خصم نتوانی جهد کن تا دلش بگردانی فکر قصدش مکن بهیچ سبب

دوستی

دوستی مردلش نکن بطرب از خدا خواه تا شود رایت سر نه پیچد بر کار از کامت
بشنو گفتهٔ عیانی را حفظ کن ناعلهای کانی را کاینات از بهر تو در این ارکان
میکند ذکر گوش باوی دار تالله الا الله الرحمن الرحیم اقسمت علیکم یا ارواح العلویة
والسفلیة بکل اسم حامد من تکسیر هذه الحروفات من اسماء ربنا و ربکم و الهنا و الهکم و من
اسماء روساءکم ان تعینوفی و تجلبوا الی فلان ابن فلان بحق من له الامر و الحکم علیکم مجلوا مجلوا
یا آیتها الارواح و هیجوا روحانیة المودة و المحبة الساکنة قلب فلان ابن فلان علی محبتی
و مودتی و طاعتی بارت الله فیکم و علیکم نوع دیگر سلب تحریر بعین بطریق نموذج کلی
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا کریم یا مجید یا الله یا لطیف سخر لی کمال ابن فلان بحق
و صفاتک یا ملیک یا حلیم یا احیا یا جمیل عزمت علیکم یا خدام هذه الاسماء العظام
بجلب کمال ابن فلان الی جلبا سریعا ساعة ما طیعا بحق الکریم المجید و الاله اللطیف و بحق من
له الحکم و الامر علیکم بارت الله فیکم و بشرکم الله بالجنة یوم الحساب بنویسد بخور الخلاصة ذکر
عرضه نکرکن خلاصهٔ فکر پاک و پاکیزه ذکر حق میکوی همچو پاکان براه حق بصفی پوی
انغرض ساز پاک سینه دلی تا شود در حق نفیه دل عمر را صرف این صفت میکن ۲
هر چه جز او هر کرا دی بدل خویشتن منه باری دست کوتاه کن ز آلایش
تا بیابی طریق آسایش از عیانی شنو نصیحت و پند مطلقا بد بهیچ کس مپسند
تا ذکر باره زین طریقهٔ تو بر فروزد تراج راغ و سرو ذبدهٔ دیگر آورد پیشت
تا شود مرهم دلریشت بر ملت و اکند در اسرار بخشدت شمع معرفت تدین کا نا

ذبدة الاسرار

ناعت از روی معرفت مبین

اسم شخص مدعا علیه را بحساب جمل معین جمع باید کرد باسم والده اش ازان بطرح
کنند وعدد باقی مانده را بمنازل قمر حساب
کرده بمنزلی که عدد منتهی شود حرف ان منزل را کتابت کنند بلیقهٔ زعفران هنگام بودن
قمر در ان منزل بشرط سعادت قمر و زیادهٔ نورش بوقت طلوع در جهٔ مذکور و چون
مهم محبت باشد گذارند تا باز قمر بمنزل پنجم ان منزل معین رسد بهمان شرط گذشته
و حرف همان منزل را با حرف اولی ضم سازند و دیگر چون قمر بمنزل پنجم پنجم آید که عاشر
اولست بهمان شرط اولی حرف او و منزل دیگر را با حرف گذشته ضم کنند و با اسم خود و مادر
خود بهمین اسلوب عمل دارند و سه حرف که از اسم خود و مادر خود بدان نوشته باشند
باسه حرف که از اسم شخص مدعی علیه حاصل شده ممتزج کنند و بعزیمت و قرآن دعا
مشغول شوند و بخور بکار دارند که مفید است دانموذج این عمل فرضا مدیریت اسم معین
این است [illegible] ازان بطرح رفت باقی هشت مانند منازل قمر بمنزل نشره رسید
و حرف منزل نشره اینست ح وچون عمل محبت است حرف پنجم این منزل می باید و منزل
پنجم این حرفه است و حروفش اینست ا و حرف پنجم پنجم منزل اول که منزل عاشر باشد
این است ی و این منزل زبالست اکنون این اسم مطلوب شد و باسم طالب بهمین اسلوب
عمل باید کرد که سه حرف دیگر ازان حاصل کنند و حروف را باهم امتزاج کنند و غزیمت
و اسماء سازده انند بذکر مشغول شوند که مفید ست انشاء الله تعالی و در عکس این عمل
هنگام غروب منازل عمل باید کرد وقتی که قمر منحوس باشد و ناقص النور و در آن
منزل واقع باشد و بعد ازان حرف ششم منزل و حرف دوازدهم با او ضم باید کرد یا انکه
حرف هفتم و حرف چهاردهم فافهم

ایقنی است

منحوس صح

ایقنی است وازنه مرتبه دارد وطرح در این دستور ۹۹ باید کرد وبعد ازطرح بدانچه
باقی آید وبکلمهٔ ازاین کلمات دسدان کله دکاریا بنوشود مراتب کلمات مذکور اینست
واین مراتب تسعه ابغ بکر مبتر مثث هفت وضغ زعلا حفش طمطط مرتبه ازاین نسخه
متعلق است بافلاک تسعه که از فلک العرش و فلک الکرسی و فلک المزحل و فلک المشتری و فلک
المریخ و فلک الشمس و فلک الزهره و فلک العطارد و فلک القمرست و بعضی دیگر بمراتب حروف
اسم شخصی عمل نموده اند و مراتب این حروف مرتبت حرف الف نموده می شود جهة انموذج و باقی
حروف را قیاس بدین باید نهاد و مراتب حرف الف بدین دستور است

اول	دوم	سیوم	چهارم
مرتبهٔ عددی صغیر	مرتبهٔ طبیعی ابجدی	مرتبهٔ ابتی	مرتبهٔ عددی معین اگرچه بعضی
ا ل	ا ل	ا ل	ا ل
۱ ۳۱	۱ ۱۲	۱ ۲۳	۱ ۳۰۱
ف ۸	ف ۱۷	ف ۲۰	ف ۸۰
		۴۴	
	۸۰۳۰۱		۱۱۱

مرتبهٔ چهارم را هشتاد هزار و سیصد و یک حساب نیز کرده اند از انجهة که دو صفر هم میان
مراتب واقع است وانصفر هر کدام مرتبهٔ دارند و بعضی همین یکصد و یازده قرار داده اند و غرض از
مراتب قرآءت اسماء ست که باین عدد باید خواند و در تکسیر و امتزاج حروف هر بزرگی و هر استادی
نوعی گفته اند و همه درست ست و انواع ازانجهة انموذج در چند اسم الهی نموده می شود

| | | |

نوع تکسیر بعضی که الف استادن علامت اند

ا	ل	م	غ	ن	ي		ا	ل	ک		ي	ل	م	
ل	غ	ي	ا	م	ن		م	ا	ي		ل	ا	ک	
م	ي	ن	ل	ا	غ		ک	م	ر		ا	ل	ي	
ي	ن	غ	م	ل	ا		ي	ک	ل		م	ا	ر	
غ	ا	ل	ن	ي	م		ر	ي	م		ک	ي	ا	
ن	م	ا	ي	غ	ل		ا	ر	ک		ر	ي	م	

جمع تکسیر بیش دو مؤخرش مشهور و معروف است

اما بیشتر استادان در اعمال ط و مطا و بنوع تخت و ثانی عمل کرده

اند و نوع ثالث و رابع ممتازست و فواید کلیه در ضمن او نیست و مثال نموذج نوع اول و ثانی در قاعدهٔ ط و مطا مرقوم افتاد در لوح نموده می‌شود و باقی بدین قیاس باید کرد

لوح اول در تحبیب

ط	واسطه مطا
علی	حب حسن

لوح دوم در عکس

طا	واسطه مطا
عمرو	بعض زید
وذري	م دع ض غ ب

در لوح ثانی کلهٔ اولش وذري واقع است در سطر دویش کلهٔ غم و در سطر پنجش کلهٔ فاقه و در ششمش کلهٔ درهم پس اولا است که مطلقا

ع	ب	ل	ح	ی
ع	ي	ب	س	ل
ع	ل	ي	ح	س

ع	ب	ل	ح	ی
ع	ي	ب	س	ح
ع	ل	ي	ح	س

م	م	ع	ح	د
م	م	غ	ح	ن
م	م	غ	ي	ح
م	ن	غ	ي	د
م	غ	ي	ح	م

وجه نباشد و از ان احتراز کلی نماید که مالش بدست دهد و دعا

وضع ض ع د م ي ر ب

وغ ي ض ع ذ ت

ودع غ ذ ب ض ب

وذري م د ع ض غ ب

اما مثالی دیگر جهة غنا باسم محمد در لوحی نموده می‌شود و باقی اعمال را این انموذج کافیست این طرزی خاصیت که حرف اول مدعا و حرف آخر مل عما علیه برجای خود واقع میشود در هر سطری از سطور تکسیر و این اشرف طرق است و هر کاه

م	م	ع	ح	د
م	م	غ	ح	ن
م	م	غ	ي	ح
م	ن	غ	ي	د
م	غ	ي	ح	م

در این

در این مثالها که نموده شده اگر کلمهٔ با اسمایی که صدعاست مفرده باشد اضافهٔ بران باید نمود تا مزوجه شود و تکسیر کنند و ان اضافه اگر عمل جمالیست کلمهٔ مناسب ان و اگر جلالیست کلمهٔ که بدان متعلق باشد و قاعدهٔ تکسیر صدر و مؤخر و تکسیر موفق خواه مفرده باشد و خواه مزوجه که احتیاج باضافه ندارد در تکسیر بجز تام تسخیر تام عمل بدین نوع باید کرد کد باسم محمد نموده می‌شود

م م م

یا معید یا ماحد یا مکرم یا منعم یا محسن یا منان یا ملک یا متعال یا مقیت یا مقیت یا مشغل
یا مؤمن یا مهیمن یا مصور یا مقتدر یا مقتدر یا ملیک یا مستعان یا مانع یا معطی یا مقسط یا
یا متکبر یا متفضل یا مالک یا مونس یا منشی یا محیی یا ممیت یا مبین یا متین یا مغنی یا منذل
یا حمید یا حنان یا حسیب یا حفیظ یا حبیب یا اکرم یا معلی یا ارحم یا اعظم یا الله یا قیوم یا
یا اعلم یا سلام یا علام یا علیم یا حکیم یا کریم یا رحیم یا ناعم یا عاصم یا نعیم یا مقیم یا مقیم یا قیم یا
یا رحیم یا حاکم یا عالم یا فاسه یا قائم یا دائم یا علیم یا قدیم یا مطعم یا معصم یا ملهم یا متکلم
یا متعظم یا متکرم یا متنعم یا دیوم یا قیوم یا دهر یا دهار یا دیهور یا دیان ان نصلی علی محمد
وآل محمد وسخر لی محمد بن فلان بن فلان بحق ذاتك وصفاتك واسمائك وافعالك انك علی کل شئ
قدیر وبالاجابة جدیر نوعی دیگر جهت هر هم ومقصود سبحانه یا الله یا بدیع یا باقی یا جمیل یا جبار یا جواد
یا دائم یا دیان یا داعی یا دلیل یا هو یا هی یا هادی یا هازم یا هارب یا وکیل یا ودود
یا وهاب یا واسع یا واحد یا وارث یا زکی یا زارع یا زاکی یا زاجر یا زاعم یا زافر یا زاعم
یا زافر یا حی یا حکیم یا حلیم یا حمید یا حنان یا حسیب یا حفیظ یا حق یا طبیب یا طیب
یا طهر یا طهور یا طاهر یا طاوی یا طالب یا طس یا طسم یا یاسر یا یاسر یا یوه
یا یوئل یا کافل یا کافی یا لطیف یا لامع یا لم یزل یا مکرم یا منعم یا ملهم یا معصم یا یوذ
یا نافع یا نصیر یا ناصر یا ناعم یا سید یا سند یا سریع یا سمیع یا سلام یا سالم یا علی
یا عظیم یا علیم یا عالم یا عاصم یا عالی یا عفو یا فرد یا تعال یا فارج یا فوید
یا فتاح یا فالق یا فاتح یا نابض یا صبور یا صادق یا صابر یا صبار یا صمد

یا سانع

یا صانع یا صاحب یا صاعد یا صابن یا قیوم یا قوی یا قدیم یا قدیر یا قدوس
یا قیم یا قریب یا قاسم یا قایم یا قاهر یا رزاق یا رؤف یا رحیم یا راتق یا راحم یا رحمن
یا رفیع یا رافع یا رضی یا رضی یا شهید یا شکور یا شدید یا شاکر یا شاکر یا
یا شفیع یا شفیق یا شاهد یا شریف یا شارق یا شارخ یا توآب یا قائم یا تقی یا تائب
یا توآب یا تامر یا خبیر یا خالق یا خلاق یا خیر یا خفی یا خافض یا ذوالطول یا ذوالجلال
والعظمة یا ذوالفضل یا ذوالرحمة یا ذاکر یا ذوالعفو یا ذوالمغفرة یا ذوالقوة
یا ذوالمنة یا ذوالبطش یا ذوالحول یا ضار یا ضیا یا ضار یا ضار یا ظاهر
یا ظهیر یا ظافر یا غنی یا غالب یا غفور یا غیور یا غلاب یا غفار یا غافر یا تحفظ

نوعی دیگر یا طلحا یا توآب یا ذوالیم یا منان یا مونس یا منیع یا فارج یا حمید یا رباه یا هو
یا عزیز یا مصلح یا محیط یا ملی یا ملیک یا جبل یا دایم یا منان یا مونس یا منیع یا شریف
یا مخلص یا خالق یا قادر یا باطش یا مقیت یا مغیث یا نافع یا معاذ یا قابض یا حافظ
یا مبلغ در جمیع مهمات اولش لامع واخرش اعلا بدان ایدک الله که این نموذجی کافیست
در هر امر از امور شرعی که باشد ای که چشم دل تو بیدار است نیک در یاب کین چه اسرار است
ذکر تسخیر و جلب و طرد تمام هست در ضمن این خلاصهٔ تام که بدانی تو نیک در یاب
از بدنیت خود خبر یابی وز بد دانی ودره بدان نزنی ز راه تعلیم راه جان سپری

زانکه تعلیم لفظی از استاد هست از هزار جزو اسناد کرچه در این سند که شد مسطور
اصل آداب این نسخه مستور لیک بر مبتدی ناهشیار مشکلات عمل بود بسیار
مکران کز بتاخ افعال باز کرد و بخیرد هر نه حال بنشیند بذکر و فکر صحیح
تا برد ره بغلقات ضریح بشنود از عیان اسراری هر لحت نه هر آناری

تنبیه الاستاد این زبده ایست در باب طبایع حروف و بر تامل صاحب وقوف
پوشیده نخواهد بود که در این باب عمل بچه عنوان جی باید نمود و بالله التوفیق

اول	دویم
حروف بادی و هوائی که متعلق است بعالم علوی روحانی بدین تفصیل	حروف مائی و ترابی که متعلق است بعالم سفلی جسمانی
ا ب ه و ط ی م ن	ج ر خ ک ل س ع
قوت باصره قوت سامعه قوت شامه قوت ذائقه قوت لامسه قوت متخیله	تدریج سلاله تدریج نطفه تدریج علقه تدریج مضغه
ف ص ش ت ز ض	ق ر ث خ ظ غ
قوت جسمیه قوت نامیه قوت جاذبه	تدریج عظام تدریج لحم تدریج اعضا

ملاحظه باید کرد که ارتباط عالم علوی با سفلی و سفلی با علوی و کلی با جزئی و جزئی با کلی و ملکوت با ملک و ملک با ملکوت و اختراع با ابداع و ابداع با اختراع بچه نوع است و حکمة حکیم علیم چون همه را با هم مربوط ساخته فتبارک الله احسن الخالقین اکنون بدانکه حروف ناری خفیف مطلق است و بر دو قسم است قسمی از آن در ظاهر و باطن خفیف است و قسمی دیگر بر ظاهر خفیف و در باطن ثقیل است اما آنچه خفیف مطلق است

مطلق است در ظاهر و باطن اینست ط و آنچه در ظاهر خفیف و در باطن ثقیل است اینست ا ش ذ و حروف م حرفی جلیل نورانیست و از ابتدای حروف و از ابتدای حروف علق است و از تنفس مطلق بی عدد مخرجی از مخارج و صایتعلق به صوت می یابد و در ظاهر و باطن خفیفست و از حروف هیام و هیبت است و بیشتری تعلق دارد و ملکوتیست و ظهور تسلط آن در عالم سفلی بر جنس نباتیست و در جمل عددی بسیمای اسم هوای معنویست که نفس کلیهٔ عبارت از آنست اگرچه در مرتبهٔ جماد نیز موثرست بلکه بترتیب متعلق به جادیست و حروف ط حرفی شریف نورانیست و خفیفست در باطن و ظاهر و از حروف طهارت و طیب است و تعلق بمزاج دارد و حیوانیست و ظهور تسلط او در عالم سفلی بر جنس جمادیست و در جمل عددی بسیمای اسم آدم معنویست که عقل کل باشد و از عقد الف که ابتدای حروف است تا عقل که منتهای حروف احادیست سر آدم و حوا و حب و ود مستور است و لوح این عقود که تسعهٔ احادیست باشد در نگاشتن عددی شامل حال و نیکو و بدی فرزندان آدم و حواست و حرف ف حرفی لطیف ظلمانی در ظاهر نورانی در باطن خفیفست در هر دو و از حروف قدر و فتح و فرحست و تعلق بزهره دارد و از حروف ملکی است و ظهور تسلط او در عالم سفلی هم جنس جمادیست و حروف ا الف حرفی نورانی عظیم القدر است و خفیفست در ظاهر و ثقیلست در باطن و حرف لاهوتیست و متعلق بدین به عقل و الفت و بر جمل نسبت دارد و ظهور تسلط او در عالم سفلی بر جماد و نبات و حیوان و انسانست

بدین طریق ا نبات ب جماد ح حیوان و انسان نقطه اش متعلق است بر انسان می شود

و همچنین حروف اهریات تعلق بکوکبی و تسلط بر جنوی از اجناس علوی و سفلی آن

که شرح ان مدار این مختصر متعذر است و مجمل مجموع حروف نزد بعضی دیگر از استادان

بدین دستوریست که نموده می شود و این ترتیب خاصه است فافهم

در این قاعده حروف مفرده که باصطلاح بعضی از حروف صناری که نیز نخوانند بدین

طریق کل مفرد مطلق تا تعلق بعالم ملات دارد و باقی بر نهجی که نموده شده الف

وها متعلق بمجرد است ج متعلق بعالم لاهوتست و با تا و ثا و جیم و حا و دال و ذال ها قاف متعلق

بملکوتست و در تفصیل افلاک و کواکب چنانچه بر حاشیه محرر و طی نشده مقرر است

و هر یک بنوعی در این حروفات تصرفات داشته اند و بعضی چنین مقرر داشته اند

که حرف هر کوکبی در خانهٔ که اوج یا شرف یا مثلثه یا درجهٔ وجوه یا درجهٔ

حدود یا خطی از خطوط اوست چون داخل اسمی از اسمای الهی باشد تکرار ان

اسم بسیار مؤثرست و باجابت اسرع و بدین مثال در چند اسم نموده می شود تا میسر شود

اولا

اسم هادی حرف اولش از سرطانست و سرطان اوج شمس است و دالش انکه

بمراتب جوزاست که تعلق بزحل دارد و خانهٔ حفیض اوست اما برجیست که اول

درجهٔ اوشمس در اواخر درجهٔ اوست و حرف آخرش که یاست از برج قوس است

که مثلثهٔ شمس است پس تکرار این اسم هنگام طلوع یکی از این بروج مذکوره

اثر کلی میدهد و اگر فرضا شمس در یکی از این درجات که ذکر رفت واقع باشد

اجابتش زودتر است دیگر اسم ودود که واوش از برج حوت تعلق بزهره دارد اما

خانهٔ خط عطارد است و دالش از سنبله است که برتر عطارد است چون اسم مذ

کور را در هنگام طلوع یکی از این بروج ذکر کنند اثر اجابت بران مترتب باشد و احیانا

اگر زهره در میزان باشد یا عطارد در میزان باشد یا در سنبله باشد اثرش زیادتر

خواهد بود و قس علی هذا فی بواقی الاسامی و الاذکار و بدین انصاف این ستوده صفات

قدمی پیش ندهد راه نجاة کسب این علم اگر ضرور کنی یاد از دل لحاج دور کنی

بل ابدان زیادت کمال بکنی کسب نی ز بهر وبال آدمی وقتای آدمی صفتست

که در اتجوهری ز نعمتست شود از علم معرفت حاصل خاصه علمی که هست قوة دل

منظور باید این وصیت خویش می کنم ذکر وی برم ره پیش کو وصیت بکار در بندد

نیز هنر طرف خاص بر بندد در گذاری ره وصیت را بکشی توشهٔ بلیت را

گفت حرف است و کلم و کلمات بکن اندیشه و برنج ار راست چون عیان خلاصهٔ اذکار

والش از برج حمل

اسما و مستوفی

فاتح ما فاتح

جدل معول عود

تحریک

اسم از اسامی

اولا

یا کبیر و یحان بکن تکرار خلاصة الانکار فی نون الکواکب زحل بسم الله الرحمن الرحیم
یا ذا یا حلیم یا لطیف هو خیرا و اعظم اجرا السلام الله ایها السید الحکیم الفاضل و الغالب
اجب دعائی و اقض حاجتی کذا و کذا مسئوی بسم الله الرحمن الرحیم یا مالک یا
شکور یا توّاب یا یاسر و تبنا انزل علینا مائدة من السماء تکون عیدا لاولنا و
آخرنا و آیة منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین یا قدیم یا باطش یا مغیث یا
قادر یا علی آلت التقدیس و سلام علیک ایها السید الشریف برجیس الکبیر سنجب
دعائی و اقض حاجتی کذا و کذا مسئوی مربع بسم الله الرحمن الرحیم یا ملک یا رحیم یا بیان
یا خالق سبحانک اللهم و بحمدهم فیها سلام یا سلام یا قدیر یا مغنی یا سارخ السلام
علیک و تقدیس الله و برکاته ایها السید الغالب القاهر الظاهر اجب دعائی و انتقم
لحقی من اعدائی بحق من له الامر و الحکم علیک مربع بسم الله الرحمن الرحیم یا شافی
یا مهیمن یا سلام سلام علیک و رحمة الله و برکاته ایها النیر الاعظم و السیار
الکاشف یا باطش یا حکیم یا حارس اهلا بالحی الناطق الانور و الشخص الاظهر اجب
دعائی و اقض حاجتی بحق قل هو الله احد الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له
کفوا احد نقش مخمس بسم الله الرحمن الرحیم یا ذا کی یا هادی یا رقیب یا هو یا
مقتفی بهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین یا عزیز یا آله یا قادر یا راه علیک
التحیة و السلام ایتها السیدة الشریفة العالمة الکاملة العاقلة ناهیدة

الکریمة استجبی دعائی بحق محمد الامین صلوات الله و سلامه علیه و آله و اصحابه
عطارد بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب النون و القلم یا عظیم یا طاهر یا اول یا رحیم یا دائم و الهکم اله
واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم یا واسع یا محیط یا احیا یا قدیر یا ودود علیک سلام الله
ایها السید الکبیر الفاضل اجب دعائی و اجب الی فلان ابن فلانة بحق من له الامر و الحکم
علیک قمر بسم الله الرحمن الرحیم یا فتوح یا علیک یا رحیم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده
و علی الله فلیتوکل المؤمنون یا خالق یا کلیم یا قادر کلا و القمر الی قوله ایشر اجب دعائی
ایها السید الکبیر ماه سپهر الکریم العالم الفاضل الجلیل اقض حاجتی الحقیر یا ناصر
الحاجات یا مجیب الدعوات یا رفیع الدرجات این خلاصه کلکه کرده ام اظهار
هست از این کواکب سیار در خم این سپهر مینای هر کرا هوش هست و بینایی
زیدو
ره در این خلاصه ذکری کند بدرهنمایی فکر و کز اهل هوش خبرت نیست
حاصلش جز کمال حیرت نیست دارم امید از آله مجیب که بداند از این صیاد نصیب
دست بدخواه باد از این کوتاه فکر بدبین بد این نیاید راه گوهر گنج این خزانه راز
باد یارب نصیب اهل نیاز آرزوهائی که لازم است این را هم نشین باد جان بدبین را
این که صیلی بدین هنر داری کوششی کن که گنج برداری گرچه من کرده ام نظر و لیکن
گنج پیدا و از دها پنهان لیک دارم امید این زاهد کاژدها یابد آنکه جوید بد
گنجش از چشم بدنهان باد ظاهر از بهر راستان باد من بحر فصل ازین روایتها
گفته ام بندهای روح بسنده

فصل از زبان مؤلف کریم امین وخلاصه ساز

استغفر الله انا الله غفور رحیم یا غنی یا فتاح یا علیم یا رزاق یا حلیم یا کریم یا رحیم یا غنی یا فتاح یا علیم یا رزاق یا حلیم یا کریم یا رحیم

گفته‌ام پندهای روح پسند — بعد ازاین نیز میکنم تحریر زبده را باخلاصه در تقریر

تاکه بینا دلان سوخته دل — نبود بایدند حل این مشکل بل که حل کرده می نمایم ساز

میکنم این دو نغمه باهم ساز — کوش نغمه شناس می باید که ازاین نغمها بیاساید

نظم و نثر عیانی و درویش — موجب راحت هم دریش گرچه بی صنعتیش گفتارش

گهر راسیت در کادش — صورت نظمش اگرچه بی عیب است معنیش سر بکنج لاریب است

عقل داند که گنج زیبجان — نبود شایبی جز دل ویران صورتی را که هست معنی و مغز

چه غم از ظاهرش بباشد بغش — اهل صورت که مایل صورند ناپسندیده به کزین گذرند

بر اهل معانی است این کفت — کونه بینندش اهل ظاهر صفت زبدة الاسرار باخلاصة الافکار

بداند ایزد است که در تقسیم حروف کوکبی را چها حرف است و هر حرفی مفتاح اسمی از اسمای

الهی کست و هر کاه که در ساعت یکی ازاین کواکب سبعه بشرط خوشحالی از کواکب اسمای

که متعلق باوست ذکر کنند بعدد معین باعث نتیجهای نیکوست و بجهة هر مطلبی

اسمای کوکبی را ذکر باید کرد و بجهة امثال که مناسبات مطلب باشد چنانچه بجهة

تزاید علم اسمای مشتری ذکر باید کرد و بجهت اقبال و زیادتی مال اسمای شمس و بجهة

سرور و اتصال دوستان اسمای زهره و بجهت برکت و زراعت و امثال ذلک اسمای

زحل و بجهة علم موثق و طبع نظم و معاشی اسمای عطارد و بجهة نزد استاد و سلاطین

طریق اسمای قمر و بجهة غلبه و انتقام از خصم اسمای مریخ و شرطش آنست که وقتی که

طلوع

واقع نباشند وذکر عطارد را یکهفته متعاقب باید خواند هر روز بعدد جلیّ
وذکر عطارد اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا صاحب النون والقلم یا عظیم یا طاهر یا اوّل یا آخر
یا ذا انجم والحکم الله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم یا واسع یا محیط یا احیا
یا قدیر یا ودود علیك سلام الله وبرکاته ایها السید الکبیر الفاضل اجب دعائی
واجب الی عمرو بن زیده جلبا سریعا سامعا مطیعا بحق من له الامر والحکم
علیك ویکون داعیا که استادان مقرر داشته اند که در هر سر سالی یا در سر ماهی
به ان عمل مخصوصه اند تا در ان سال یا در ان ماه اینها را اگر مهمّی پیش آید بآسانی
محصل شود وان چنانست که فرضا در سر سال ۹۸۱۱۶ نهصد و هشتاد و چهار این عبارت را
باید نوشت که سنه اربع وثمانین وتسعمائه وحروف این ترکیب باید دید که چند حرف است و عدد
همان تاریخ با ان ضم باید کرد که مطابق اسمای الله ی سازند ومداومت نمایند
اکنون مثال عمل تاریخ که نوشته شده عدد حرف ترکیبش بیست و دو حرف است ۲۲
بدین نسق س ن ه ا ر ب ع و ث م ا ن ی ن و ت س ع م ا ی ه حرفه وعدد تاریخ سال
۲۲ ۹۸۴
جمع العددین وضابطش با اسما انچنانست که چند اسم از اسمای الله ی که بعدد حروف
۱۰۰ زیاده از بیست ۲۳ و دو حرف نباشند وبعدد جمل همان اسما مطابق باشد باعدد
نه صد و هشتاد و چهار بدست آورند از روز اوّل سال منکور ابتدا کرده بیست و
دو روز متعاقب هر روز اسمای منکور را به عدد ۹۸۴ بخوانند وبخود بسوزانند
وحاجت

بخواهند واگر خواهند اسم ماه را هم بران زیاده کنند در هر ماه که باشند از اوّل ساه تا آخر
سال ودر هر سر ماهی یکروز اسما بخوانند که مفید است اکنون فرض میکنم که اوّل سال
مذکور اوّل ماه صفر است سه حرف ماه صفر را اضافه بیست و دو حرف سابق میکنیم وعددش
همان عدد نه صد و هشتاد و چهار بی اضافه ایست واسمای الله ی مطابق با این حروف
بیست و پنجگانه ۲۵ می باید که باشد بعدد نه صد و هشتاد و چهار ۹۸۴ ومطابقات این مفروض
در اسمای الله ی این است

سبّوح	رحمن	رحیم	قدّوس	حیّ	دلیل
۱۲۶	۲۹۸	۲۵۸	۱۰۷	۲۸	۹۸۴

حروف وجلش بیست و پنج روز از اوّل سال هر روز این اسما را بعدد نه صد و هشتاد و
چهار باید خوند که حاجت بخواهند وچون در همین سال به اوّل ماه ربیع الاوّل رسد
واراده داشته باشند نام این ماه را اضافه باید کرد که عمل کنند چنانچه حروف ماه
صفر را باید گذاشت که نه حرف ماه ربیع الاوّل اضافه با حروف تاریخ سال کنند
که مجموع سی و یک حرف شود بهمان عدد ۹۸۴ ویکدو اسم را تغییر باید داد که با حروف
عدد درست سازند ومداومت نمایند وهر ماه اگر خواهند همچنین باید کرد که حروف ان
ماه را بر حروف سال اضافه کنند وعددش همان عدد سال یعنی باشد تا آخر سال
بلا اضافه ولیکن در حرف بواسطهٔ اسم هر ماه کم وزیاد خواهد داشت چنانچه
فرضا در همین انموذج گذشته بر حروف سال حروف ماه ربیع الاوّل افزوده می شود

وحاجت

وحروف صحیح خفیف می شود بدین نهج

حروف ابجد	حروف هوز	عدد سال	حروف ماه	جمعین حرفین	عدد سال	اسمای مطابق روز
ا	ا	۱	ا	۲۲	۱	
ه	ه	۵	ه		۹۸۴	هو
و	و	۶	و		۶	
ز	ز	۷	ز		۷	
ح	ح	۸	ح		۸	
ط	ط	۹	ط		۹	
ی	ی	۱۰	ی	۳۱	۱۰	یا
ک	ک	۲۰	ک		۲۰	کبیر
ل	ل	۳۰	ل		۳۰	لطیف
م	م	۴۰	م		۴۰	ملک
ن	ن	۵۰	ن		۵۰	نور
س	س	۶۰	س		۶۰	قدوس
ع	ع	۷۰	ع		۷۰	حی
ف	ف	۸۰	ف		۸۰	باسط
ص	ص	۹۰	ص		۹۰	عالی
ق	ق	۱۰۰	ق		۱۰۰	موسع
ر	ر	۲۰۰	ر		۲۰۰	
ش	ش	۳۰۰	ش		۳۰۰	
ت	ت	۴۰۰	ت		۴۰۰	
ث	ث	۵۰۰	ث		۵۰۰	
خ	خ	۶۰۰	خ		۶۰۰	
ذ	ذ	۷۰۰	ذ		۷۰۰	
ض	ض	۸۰۰	ض		۸۰۰	
ظ	ظ	۹۰۰	ظ		۹۰۰	
غ	غ	۱۰۰۰	غ		۱۰۰۰	

این ترکیب اینست

سی و یک حرفست و عددش نه صد و هشتاد و چهارست و باقی ماهها بدین قیاس

باید کرد و عبارت این ذکر چنین است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک یا هو

یا الله یا کریم یا ملک یا قدوس یا حی یا باسط یا عالی یا موسع ان تصلی علی محمد

و آل محمد و ان تقضی حاجتی و تکفینی کل مهمات فی هذه السنة هذا الشهر یحیی

ذات و صفات و اسمائک یا قادر علی کل شئ و بالاجابة جدیر و این ذکر را کردد

اول سال باشد تا بیست و دو روز صفاتیت که عدد حروف سالست هر روز

باید خواند که بعد ازان در هر ماه که حروف نام ماه اضافه کنند یکروز بخوانند

در اول ماه که کاشیست اگرچه بعضی گفته اند که در اول ماه هر ذکر را در روز

بعد حروف ماه باید خواند چنانچه در اول ماه صفر فرضا تا سه روز بخوانند

در اول ربیع الاول تا نه روز صفاتی بخوانند و بعد خواندن ذکر عدد تاریخ

سال است که ۹۸۴ باشد و الله اعلم فاعدد جمل اسم خود را بحساب جمل معین

جمع

جمع باید کرد کهاطی ۹۴ از ان طرح کنند و باقی ۹۹ خواهد ماند فرضا یا مکتوبر عددی که باقی

از طرح ثابت است آید از اول موذونه ام اللهی شماره باید کرد که باسمی که عدد منتهی شود

ان اسم بیران نویسند و بجهة طرقی حال خود همان اسم را بعد اسم خود مداومت کنند و دیگر

باره از همان عدد اسم خود ۲۸۲۸ طرح باید کرد که باقی از طرح بیست و هشت خواهد ماند

یا مکتوبر عدد که باندازه منازل قمر شماره کنند و بهر منزلی که عدد منتهی شود ان اسم بیران نویسند

و بجهت ترقی حال خود همان اسم را حرف از منزل او مفتاح اسمی از اسمای اللهی باید نمود که ان اسم را

بعد اسم خود بخواند و باز از عدد اسم خود ۱۲۱۳ طرح باید کرد که باقی از طرح انچه بماند ببروج

رجوع کنند و به برجی که عدد منتهی شود حرف متعلق بران برج را برداشته مفتاح اسمای اللهی

کنند و ان اسم را بعد اسم خود مداومت کنند و با کواکب و عناصر نیز همین اسلوب مرعی باید

داشت و فقیر مؤلف محمود دهدار المتخلص بعیانی بر انست که اگر اسم خود و والده با سم عدد

بگیرند و طرح ازان می نفته باشد بهترست و اولا انست که اسم خود یا اسم والده خود

بحساب جمل جمع کنند و بدرجات فلکی قسمت کنند بهر درجه از درجات بروج که منتهی

شود حرف همان درجه را مفتاح اسمی سازند و بعد اسم خود ذکر ان اسم کنند

و احیانا اگر عددین مذکورین از سیصد و شصت زیاده باشد سیصد و شصت طرح

باید کرد که بعد از طرح عددی که باقی آید بدرجات حساب کنند و از اول درجه برج

حمل شماره کنند تا بدرجه که منتهی شود و انچه از اینها اتم و اعلاست و بخواطر

تا تر این مؤلف میرسد آنست که اسم خود و اسم والدهٔ خود بحساب جمل جمع کنند و اولا
بدرجات قسمت کنند و حرف درجه که عدد بر آن منتهی شود بردارند و باز بیروج
قسمت کرده حرف برج بردارند و باز بر کواکب قسمت کرده حرف کوکب بردارند
و باز بر عناصر قسمت کرده حرف کوکب بر آن عنصر منتهی شود بردارند و مجموع حروف
داخل کنند بترتیب جمع کنند و بینامش و از حروف مکرره خالص نمایند و تکسیر صدر و مؤخر
کنند تا رصام باز کرده و اسمی که از شمارهٔ عدد بنود و نه نام حاصل شده باشد
یا اسامی که از تکسیر حروفات حاصل شود ضم کرده بعدد نام خود بخوانند باعث
فواید کلی خواهد بود و احیانا اگر در تکسیر اسمی بیرون نیاید همان حروفات رصام را
نامی هر حرفی مفتاح اسمی کرده بخوانند که مفید ست و این فقیر انموذج این عمل را
باسم محمد بن حبیب می نماید دانسته شود انموذج علی محمد حبیب جغیص
این عدد اسم جلاجل است این عدد از قسم درجات چون تا بل طرح نیست می رسد
بدرجهٔ بیست و چهارم برج سرطان و حرف از درجه احرف ح است و اسمی که این
حرف مفتاح آن اسم باشد حلیم است اگرچه غیر این اسم نیز هست مثل حکیم و حامد
و حاسب و حفیظ و غرض یک اسم است که حرف ح مفتاح او باشد و از همین
یکصد و چهارده بعد از طرح نود و نه باینجده می ماند و از نود و نه نام
باسم غفار منتهی می شود و بعد از طرح ۸ و ۸ دو عدد باقی می آید و
عنزل

بمنزل بطین می رسد و حروف این منزل حرف ب است و اسمش بدیع اگرچه بغیر
بدیع دیگر اسماء هست که حرف یا مفتاح آن است و فرض از بت اسم حاصل است
و بعد از طرح دوازده شش باقی می ماند و میرسد ببرج سنبله و حروف این برج
این است ثا ص ل و اسامی که این حروف مفتاح آن باشد اینهاست ثابت صادق
ثابت و بعد از طرح هفت و دو باقی می ماند و از شمس بنالی شماره است و می رسد
بزهره و حروف و حروف زهره اینست ز ظ و ن و اسمای این حروف اینست زنار ظالم
وهاب ذکی و همچنین بعد از طرح چهار دو باقی می ماند و بعنصر هوا میرسد و حروف این
عنصر اینهاست ب ص ذ و د ن غ اکنون مجموع این اسامی را بترتیب جمع باید کرد
حروفات مذکوره را جمع کرده از حروف مکرر خالی کنند و تکسیر کنند و اسامی از آن
استخراج نمایند و الا ست و ذکوان انموذج اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک
یا حلیم یا غفار یا بدیع یا فتاح یا صادق یا ثابت یا شریف یا ظاهر یا وهاب یا زاکی
یا باسط یا صمد یا ذو الفضل یا واسع یا دیان یا نور یا غنی یا جامع ان تصلی علی محمد
و آل محمد و ان تهدینی و تعطینی خیر الدنیا و الاخرة برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله
علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا زبده را یا خلاصه کردم جمع
راه تاریک را هادم شمع حتف انکس که چون بیاید من تردد در تباه کاری و غمز

لوح دل از نقش بشوئید پاک — تا کند فیض ازین هنزادرات — راه پاکان رو و به پاک دلی
تا ز پاکان نیابد او خجلی — بل چه خجلت که آفت ناکاه — گیردش در طریق مردان راه
گفته ام من مکرر این معنی — که بنودست با کسم دعوی — بدی از خلق دیده ام بسیار
لیک بگذشته ام ازان ناچار — قدرتی بوده در تدارک جبر — کرده ام در تدارکش صبر
لاجرم از تاثر این حلم — یافتم چند حرف ازین علم — علم این فن نفیسه می باشد
تا کرا ازین نفیسه می باشد — آشنائی این بسی نجیست — باکسی کو نه مرده ادبست
بر کسی بی ادب درین وادی — محفوظ شد حرف استادی — بر کسی نیز مو خرد تا نزا
فرق ناکرده حرف هفتانرا — من ز دستان ابلهان فضول — منزوی کشته ام بکنج خمول
فرقهٔ پر تصور نادان — کرده دعوی بکار استادان — جمله عاری ز معنی این علم
کرده پیوسته دعوی این علم — دعوی از علم معنوی دورست — شمع دعوی مدام بی نورست
دعوی آنجا که هستی معنیست — اهل معنی همیشه بی دعویست — هر که ره سوی خویش دادند
خلعت ترک دعویش دادند — دعوی کاز بان این معنی — بانکویم ولی نه از دعوی
کو بدان پاک که من فلان بستم — وان دگر کو بدان فلان خستم — یکی از بهر خاطر جهال
لاف از قید شاط و حال — یکی از بهر مردم آزاری — لاف از فعل رنج و بیماری
زین سه حرف تمام در کافند — کار بی تاب و بود می یابند — فرض کردم که باشد این همه راست
علم جفر از کجا و این ز کجا — اهرمن سیرتان درین کارند — که همه خوی اهرمن دارند

فعل

هر که دوازده حرف ظلمات که در این آیه هست بنویسد و در ساعت در بیمار بندد مستفا یابد
و اگر اسم با صد ۱۲ عدد داخل او کند و در خانهٔ دشمن دفن کند دشمن بیمار شود

که کفته شد از بهر مراعات مشروعه دینوی هم میسر است و خوبست و کاهی که قمر با
زحل متصل شود بنظر تثلیث و تسدیث از برای عقار و ضیاع شایسته است که
که دعا بخواند و کاهی که قمر به شمس متصل باشد از برای ریاست و بزرکی دعا
باید خوند و همچنین کاهی که با مریخ متصل باشد از برای لشکر کشی و امارت و کاهی
که بزهره متصل باشد از برای نشاط و امارد و طرب و سرور و کاهی که باعطارد
متصل باشد جهت طلب علم موسیقی و شعر و خط و حساب دعا باید کرد
و مجموع این نظرات سعدی باید یعنی تثلیث و تسدیس و باید دانست که
هر کدام از این کواکب که مقارن کف الخضیب واقع شوند البته دعا مستجاب است
نسبت با منسوبات همان کوکب و اکر در هنکام دعا مشتری باراس باشد در عاشر
طالع و از نحوس سالم باشد و ماه منصرف بود از خداوند طالع و مشتری متصل
شود دعا مستجابست هر دعا که باشد و صاحب طالع سرطان که قمر است
در هر ماه اتصال او با کف الخضیب حاصل است در عاشر بشرطی که اول درجهٔ
حمل باشد و کفته اند که هنکام طلوع شعریان دعا را اجابت هست و شعری در هشتم
درجهٔ سرطان واقع است و این نیز کفته اند که هر کاه قمر بمقارن مشتری باشد و در
درجهٔ ابود و قمر در وسط اسما با مشتری بود آدمی هر چه از خدا تمنا کند بیابد
انشاء الله تعالی اکنون باید دید که حرف اول مقصودی که بدعاست چه حرفست و آن حرف

ازکدام

سرطان باشد و این دست قمر در طالع

ازکدام برج است و کدام کوکب مر وان برج است در وقتی که ساعت آن کوکب باشد
و از طلوع همان برج آن حرف را بعدد جمل معین بنویسد و در آخرش بنویسند که سخرت
فلان بقوت روحانیات هذه الحروف و النجوم و البروج و الساعة الی یوم الدین و اکر
مدعا تسخیر شخصی باشد باید نوشت که مهجت و احرقت و سخرت قلب فلان ابن فلان
بقوت روحانیات هذه الحروف و تعویذ را بطبیعت همان برج بعمل باید آورد و صفاتها
اکر ببرج آتشی باشد تعویذ را کرم باید داشت و اکر هوایی باشد بر کنار باد باید آویزان
کرد و قس علی هذا و در این دستور رضا کسی را جاه منظور است و حرف اول جاه جیم است
و جیم تعلق بقمر دارد از برج ثور از درجهٔ سرقش پس چون قمر در درجهٔ شرف باشد
هنکام طلوع برج مذکور بساعت قمر سه عدد حرف جیم بر کاغذی باید نوشت
بدین طریق که نوشته می شود ج ج ج و در آخر این حرف باید نوشت که جلبت
الجاه و الجمال فی عیون الناس و فی عین فلان ابن فلان او عیون بنی آدم و بنا بر این
کلهم اجمعین که مؤنث است و دیکر باید دید که جملهٔ اسم مطلوب چند حرف است
و حرفی بکدام کوکب تعلق دارد پس در هر روزی که قمر را بان کوکب نظر دوستی باشد
در وقتی طلوع برجی که خانهٔ همان کوکب است حرف آن کوکب را بجمل معین کنانت
باید کرد و اکر کوکب مذکور در برج خود بطن و عبارق در آخر او باید نوشت
که بعمل آورند و بخور لایق بکار دارند و در ضاد در هین لفظ جاه که از پیش کذشت

منالش اینست که حرف اولش تعلق بقمر دارد و از برج ثور و الفش متعلق بمریخ است
از برج جمل و حرفها از سرطان تعلق بشمس دارد پس در هین طلوع برج ثور و قمر در درجه
شرف بشرط دوستی قمر با مریخ و شمس سه حرف جیم و یک حرف الف و پنج حرفها بنویسند
و با خود دارند که مفید است امّا این فقیر مؤلف بر آنست که حرف را در وقت
طلوع همان برجی که بدان متعلق است کتابت باید کرد به شرط ساعت همان کوکبی که
مر بان برج است و ذکری مناسب ایام باید خواند و عزیمت روحانیات باید نمود
تا اثر بهد فرضا حرف مذکور ابنهاست ج ج ج ا ه ه ه ه و ذکری که مناسب
این عمل باید خواند اینست اللهم انی اسئلک بکل اسمائک واسرارک و
کلماتک اللاتی یتکلم بسایر اللغات بتلفظ هذه الحروف کلها الفبا جمد المها واوزا
حاطا یاکا فلام میمنون سینعین فاصاد قافراشینتا ناظا ذالضاد ظاغینا
یا من هو چیمش کاف یا الله یا هو یا من هو هو و انت خالق کل شئ و علی کل شئ قدیر و انت بکل
شئ و بکل شئ محیط من هویتک و الهیتک و خالقیتک و قادریتک و بیونیتک
و لعاطفتک یسر لی امورک کلها فی الدین و الدنیا و الاخرة و انصرنی علی اعدائک
و حسادی و اضدادی کلهم اجمعین و سخر لی کلما یتکلم بهذه الحروفات کلها و
سلطنی علیهم و یسر لی امورک کلها فی الدین و استجب دعائی کلها علی کل حال
یا من هو فی الساعة و انت السمیع القریب المجیب یا ستهر انت الله الذی لا اله الا هو این خلاصه
ذکریست

ذکریست که در هر امر از امور که واقع شود آن امر را یا آن مراد را داخل باید کرد که
ذکر کنند و در آخرش اسامی که متعلق بان مقصود است بعدد معین بخوانند
و در مثال گذشته اگر باشد ذکرش اینست جلب الجاه و الجمال فی عیون الخلایق
اجمعین و انا فلان ابن فلان اسئلک هذا الامر و یسر لی هذا بحولک و قوتک یا جمیل
یا الله یا هادی اجب دعائی و قوفی بقوتک یا فاتح یا احیا یا اله و صلی الله علی محمد
و آله اجمعین و عدد این که هر روز باید خواند سی و پنج عدد است و عدد روزش سه
روز متعاقب و در تسخیر اگر باشد حروف تسخیر الخلق باید نوشت که نکسیر صدر
و مؤخر کنند و با خود دارند و عبارتی که نوشته می شود در مربع موفق دارند
بساعتی سعد و عین عبارت را ذکر کنند و انچه در مربع باید نهاد بوفق نظم طبیعی
این است بحق الخاء یا خالق بحق اللام یا لطیف بحق القاف یا قادر و انچه باید خواند اینست اللهم
انی اسئلک باسمائک اذ تسخر لی الخلق بحق الخاء یا خالق و بحق اللام یا لطیف
و بحق القاف یا قادر فانک علی کل شئ قدیر و بالاجابة جدیر فرضا
سلطان پنج حرف است و حرف اولش از برج اسد تعلق بقمر دارد پس در طلوع برج
اسد شش حرف مین باید نوشت و چون این برج ناریست حروف مذکور را بهمان
طبیعت بعمل باید آورد و حرف دوم شش حرف لام است و این حرف از برج سرطان
بعمل باید آورد و حرف چهارمش حرف الف است و الف از جمل تعلق بمریخ دارد

تعلق بقمر دارد هنگام طلوع برج سرطان بعمل باید آورد دیگر حرف
سیوم شش حرف فیصلت و این حرف متعلق بمریخ است در هنگام طلوع برج سرطان

پس یک حرف الف را در هنگام طلوع همین برج باید نوشت که بطبیعت همین برج بعمل
آورند فاما نوشتهٔ هر کدام را علیحده باید نوشت خوشنگاه باید داشت و اگر طالع
شخصی معلوم باشد مجموع حروف را بطبیعت همان برج طالع آن شخص بعمل آورند
و بذکرش مشغول شود که مفید است و ذکرش اینست یا ذا الجلال والاکرام اللهم یا ذا
السلطان العظیم والملک القدیم والقادر الحکیم سخر لی سلطان بحق سلطنتک و
لطفک وطولک واهیتک ونورک یا سلطان یا لطیف یا ظاهر یا الله یا نور
اجب دعائی وسخر لی هذا الامر وسخر لی فلان بن فلان بحرمت اسمائک یا مونس یا
جمیل یا محیط یا احیا یا منان بقوتک وقدرتک انک علی کل شئ قدیر وبالاجابة
جدیر فرضا شخصی عامل در شهریست از اقلیم سیم که ببرج ثور تعلق دارد وان شهر
آن بلده شخصی را منظور دارد که تسخیرش کند فرضا طالع شخصی مدعی علیه ثور است
و در لوخانهٔ زحل است پس حروفات برج و زحل را باید بعمل آورد آن حروف که
تعلق بانسان دارد از حروف این دو کوکب و حروف انسانی از کوکب مریخ میم است
و از کوکب زحل نون و این دو حرف بطبعمل باید آورد در وقت طلوع همان دو برج
بشرط خوشحالی کوکبین و از اسماء الله اسمی چند که حرف اولش میم باشد و اسمی چند
که حرف اولش نون باشد و مطابق و مناسب فعل مطلوب باشد ذکر باید
کرد با اسمایی که از حروف اسم شخص مدعا علیه حاصل شود و در این دستور
ملائکه

ملائکه حرفین را یاد باید کرد با اسمایی که از حروف اسم شخص حاصل شود در این
دستور با روحانیات اند و قسم باید داد و ملائکه حرفین اینست و واسمایی که متعلق بحرفین باشد
بقیایل و روحانیاتش این است ماطیائیل
از اسمای الهی این است بکرم مجید محیط مستعان نور ناصر ناعم نعیم نصیر
و فرضا اسم شخص کمال است و اسمای ان نیز اینست کافی ملیک اله لطیف
و اسمای اسم مذکور قسمت العزیمت ملائکه روحانیات است و چنین باید خواند
عزمت علیکما واقسمت علیکما یا حولا ولا ویا رویائیل بحق الاسماء العظام الکرام
المجید المحیط المستعان النور الناصر الناعم النعیم النصیر احیا یا ماطیائیل
و یا نوانطیس و بحق الملک الکریم الاحیا المحیل بارک الله فیکما و علیکما
و بشرکما بالجنة وصلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما
این تماشا کن حدیقه راز بین چه اسرار را نمودم باز زبده را باخلاصه نمودم
بر تو این باب فیض بگشودم لیلة صیدان که ریاضت تام شخص روحانی نگردد رام
چیست باید به روحانی حاصل آری و کرنه نتوانی صوم یوم وقیام لیل بجو
بعد از ان حرف از این علوم بکوی پاکی تن بجود ران و بدین نفس بد کیش ساز روز بان
ملکی شو بخوی و بوی ملک تا نهی پا بفرق چرخ فلک د لذا عزائم دینوی کن پاک

طلوع

دیگر حرف بحرمش حرف نون است و از برج میزان تعلق بزحل دارد پس بنجا حرف نون در وقت طلوع همین برج باید نوشت
که بطبیعت بعمل آورند هم

تا کنی نیض به ملک ادراک غرض کل وجزو را بگذار دوی اخلاص باخدا فرداد

ترک افسانهای باطل گوی قرب حق را بدین وسایل جوی علم از بهر معرفت کن کسب

معرفت را ازاین صفت کن کسب کرد اندیشها بشوی از دل تا مگر قرب حق کنی حاصل

قرب حق جوی تا فریبنده شوی وانعطایاش بانصیبنده شوی کردی انعین بنلکیش عزیز

چرخ رلف شود ملایک نیز پیش ازین من که تو نستم قدر این کار نی ندانستم

حاصلیم کز بقدر دانا نیست نیستها را ازین مجهول ابینی که می تواند تو

بایداین قدر را بدانی تو نا عیانی زنو هدی نهاد زبده را باخلاصه ات ارشاد

نبذة الاسرار باخلاصة الاذکار

بدان ارشدک الله که هر حرفی را روحی هست از کونی که جان

ان کون است بحسب حروف مخارج وازمنازل روحی دارد بحسب حروف اصطکاکت بروج

پس براین تقدیر هر حرفی که در عالم سه پرورش میکند بر جود از نفس رحمانی وتفصیلش

بدین نوع است

الف — کوفی — منازل شرطین — کوکب مریخ

با — کوفی — منازل بطین — کوکب عطارد

جیم — کوفی — منازل ثریا — کوکب قمر

دال — کوفی — منازل دبران — کوکب مشتری

ها — کوفی — منازل هنعه — کوکب مریخ

واو — کوفی — منازل هقعه — کوکب شمس

زا — کوفی — منازل ذراع — کوکب زهره

حا — کوفی — منازل نثره — کوکب شمس

طا — کوفی — منازل طرف — کوکب قمر

یا — کوفی — منازل جبهه — کوکب شمس

کاف — کوفی — منازل زبره — کوکب مشتری

لام — کوفی — منازل صرفه — کوکب زهره

میم — کوفی — منازل عوا — کوکب عطارد

نون — کوفی — منازل سماک — کوکب قمر

سین — کوفی — منازل غفر — کوکب زحل

عین — کوفی — منازل زبانا — کوکب شمس

فا — کوفی — منازل الکلیل — کوکب قمر

صاد — کوفی — منازل شوله — کوکب عطارد

قاف — کوفی — منازل سعد — کوکب مشتری

ر — کوفی — منازل نعایم — کوکب مریخ

شین — کوفی — منازل بلده — کوکب زهره

تا — کوفی — منازل بلع — کوکب زحل

ثا — کوفی — منازل سعود — کوکب زحل

خا — کوفی — منازل سعد — کوکب عطارد

ذال — کوفی — منازل اخبیه — کوکب عطارد

ضاد — کوفی — منازل مقدم — کوکب مشتری

ظا — کوفی — منازل رشا — کوکب زحل

غین — کوفی — منازل مؤخر — کوکب زهره

اسرافیل ب جبرائیل ج کلکائیل د اهراطیل ه دوماسل و دقیایل ز دمیاسرفیایل ح

بتکاسل ط اسمعیلی ی شراکیطاسل ک حدوداسل ل طاطاسل م روایل ن حولاسل س

هسراکیل ع لوهاسل ف سرحاکیل ص مجکاسل ق ادواسل ر عطکاسل ش لرضاسل ت

لوخاسل واسلی یعانیل ث ارنوهیس ب بندوراش ت تیناهوش ث شمیاش ج

جندماروش ح حندایوش خ خلاویس د دنایوش ذ ذهیاریش ر دولاش ز

زدهیش س سمداپس ش شهوماش ص صبایش ض ضاهیش ط طایش ظ ظاهاروش ع

عسوراس غ عیوذیش ف فندوکاش ق قعیس ک کیهاطیس ل لغاروس م ماطیغات ن
نوازطیس و ویغارعیش ه هطیش یا یاقروش و در اثنای تکسیر صدر و مؤخر وقتی که
حروف ابتدی را بترتیب تکسیر کنند مخارج اسمای اعظم و اسمای ملایکه و اسمای روحانیات
و اسمای شیاطین بنوعیست که نموده می شود و قاعده آنست که وقتی که مخرجی از
مخارج مذکور در تکسیر ظاهر شود و اگر مخرج اسم اعظم بوده باشد هفت حرف بعد ازان
اعظم بولا باید نوشت که اسم هما نست و اگر دیگر مخارج ظاهر شود که غیر مخرج اسم
اعظم باشد چهار حرف بعد ازان بولا باید برداشت که اسمی خواهد بود خواه
از ملایکه و خواه از روحانیات و خواه از شیاطین و در آخر اسم ملایکه ایل
اضافه باید کرد و در آخر اسم روحانیات یوش و خواه از شیاطین و در آخر اسم شیاطین
طیش و تفصیل مخارج اسما اینهاست اول مخارج اسم اعظم اللهی آه وه به
یاله ذو دادی دیگر مخارج اسم ملایکه ال ول یل ون دیگر مخارج اسمای روحانیات
اس وس یی س دیگر مخارج اسم شیاطین اش وش یی ش و شروع در
اعمال وقتی ممکن است که اقلا هفت دور قمر در منازل فلکی اسمای حروفات را
بترتیب ابجدی دعوت کرده باشد بشرط ریاضت و صوم و ترک اکل حیوان
و لباس و مکان پاک و پاکیزه کی بدن و حفظ لسان از لا یعنی و حفظ سمع
از شنیدن فواحش تا مناسبت عامل با روحانیات پیدا آید تا اگر بعد ازان

در امری

در امری از امور مشروع شروع نماید مدعا بوصول پیوندد و اسمای حروف را در
هر روزی که با ان متعلق است در لوحی مربع چهار در چهار وضع باید کرد که تکسیر
کرده باخود دارند و بعزیمتش مشغول شوند و بخوردنچه لایق بسوزند و ابتدای
این کار وقتی باید کرد که روز یکشنبه اول ماه باشد و در این روز قمر در منزل
شرطین باشد و در این روز اسمی که بحرف الف متعلق باشد در لوح موفق وضع باید
کرد و در روز دویم که روز دوشنبه است و قمر بمنزل بطین است همین
نوع اسمی که بحروف با متعلق است در مربع وضع باید کرد و بعدی که
دارد ها باید خواند و بعد از ۸ و ۲ نوبت تمامی اسمای حروف ذکر باین کرد
و قس علی هذا الی آخر الحروف که عبارت از روز بیست و ۸ ماه باشد که قمر
در منزل رشا ست و حروف غین و اسمی که تعلق بدین حرف است باید خواند
و هفت دور قمر اقلا متعاقب یکدیگر بدین طریق عمل باید کرد و ذکر اسمای
حروف اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک یا الله یا بدیع یا جمیل یا دایم
یا هادی یا وهاب یا زکی یا حمید یا ظاهر یا یاسر یا کریم یا لطیف یا مجید
یا نافع یا سلام یا علیم یا فتاح یا صادق یا قیوم یا رحمن یا شکور یا توآب یا نات
یا خالق یا ذا الفضل یا ضیا یا ظاهر یا غالب ان تصلی علی محمد و آل محمد و تستجیب لی

نوحانیات هذه الحروفات من العلویات والسفلیات سامعا مطیعا
بحق ذاتك وصفاتك واسمائك یا احیا یا واهب یا مقیت یا مغیث یا فارج یا
مصلح یا شاکر یا حمید یا مستعاد یا ناصر یا عزیز یا مونس یا باطن یا مخلص یا
خافظ یا محیط یا حفیظ یا سمیع یا مبلغ یا عطوف یا رازق یا ملیك یا جلیل یا
یا حکیم یا دیان یا من هو یا ربنا ه یا معطی انك علی کل شئ قدیر و یا اجابة جدید
و در روز یکشنبه که قمر در شرطین باشد و اول ماه باشد لوحش اینست و همین
اسم که در لوح وضع شده که یقصد و شش نوبت می باید خواند که عزیمتش بخوانند
و بعد از ان بیست و هشت نوبت ذکر اسمای حروف معین که کذشت بخوانند و همه
روزه بدین طریق عمل کنند که اسم ان حرف که بهر روز که متعلق است در لوح وضع
کنند بدین نسق که این یك لوح غوده شده و بعد از ان بتمامی ذکر اسما مشغول
شوند و عزیمت حرف الف و لوح اسم الله این است که نوشته

بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا ارواح الموکلین
بحرف الالف المسطور فی لوح المحفوظ وانتم مطلعون بسر هذه الحرفات ان
تعینونی علی ما ارید منهم من حوایج الدنیا ومناهج الاخرة بحق الاسم الاعظم
الله وبحق الف المسطور فی التورية والانجیل والزبور والفرقان وبحرمة محمد
صاحب الزمان علیه وآله صلوات الله الملك المنان اکنون در روز دویم که حرف

باست

باست واسم بدیع ذکر حرف با باید کرد بر حسب الف واسم بدیع باید خواند و پس عمل
هذا الی آخر الحروف والایام حروفات برج طالع و حروفات
کوکب مربی طالع و حروفات کوکب مربی ساعت وقت عمل هنکامی که ساعت
غیر ساعت صاحب طالع باشد والا همان کفایست و حروفات دو و حروفات
مثلثات بروج یعنی مثلثهٔ برجی که طالع است جمع باید کرد که تکسیر کنند
و بحسب طبیعت طالع وقت بعمل اورند که مفید است انشاء الله تعالی
اکنون فرضا طالع وقت عمل برج ثور است و کوکب مربی او زهره است و
ساعتی که بنیاد عمل می نهیم فرضا عشتری متعلق است و روزی که عمل می
فرضا روز قمر است و مثلثات برج طالع که ثور است دو برج دیگر است که
سنبله و جدی باشد و حروفات مجموع این تقدیر اینهاست

دیگر	دیگر	دیگر	دیگر
کوکب مربی طالع که زهره است	ساعت مشتری طاق ث ض	روز عمل که بقمر منسوبست ج ل س ر ف	مثلثات که سنبله و جدی باشد سنبله ف ض ش جدی م خ

این مجموع حروفرا از مکررات خالی باید کرد که تکسیر صدر
و مؤخر کنند و مخارج اسمارا در ان حروفات تکسیر ملاحظه کرده ۸ اسم از اسمای

اعظم اللهی واسمای ملایکه وروحانیات وجن کدخ نمایند ایران نویسند واکر اسمی
بزبان عربی از اسمای اللهی وملایکه چیزه بکشاید در اثنای تکسیر ان اسم اعظم یاشند
واسم ملایکه وبعزیمت مشغول شوند واکر از استخراج اسماء عاجز باشند این ذکر
که نشسته می شود بخوانند وبخور لایق بکار دارند که مفید است انشاء الله وتکرار بست

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک یا جمیل یا فاتح یا شکور یا باطش یا ظاهر یا حفیظ
یا وهاب یا عفو یا زکی یا عزیز یا طاهر یا محیط یا قیوم یا خالق یا فتاح یا عطوف یا صادق
یا مخلص یا ثابت یا باعث یا مجید یا مکرم یا خالق یا شافع اقض حاجتی کذا وکذا وانصرنی
علی اعدائی والف بینی وبین فلان بن فلان کما الفت بین الجسم والروح یا سبوح واجب
دعائی ولا تخیب رجائی بحق اسمائک العظام والنبی الکرام وصلی الله علی محمد وآله
وآله اجمعین الطاهرین

ای که هستت هوای این اسرار — نزدیک در طریق بد زنهار
چون در این علم دیده باز کنی — از بدی باید احتراز کنی
بشنو ای حرف این نکو تدبیر — بر کشد اشتر برین زضمیر
خود مسوز که بر فلک تازی — چون ملک جای در فلک سازی
سیر کاهت شود چو زنده دلان — در فضای قلک وعالم جان
کر توانی نموده تدبیری — انچنین پیش کیر تسخیری
عزم را جزم کن بدین تدبیر — باش با جهد وصل در این شهیر
کر توانی برون کش از پرده — انچه ایزد مسخرت کرده
باش در فکر ان که حاصل تست

نه پارسی آرزو که در دل تست — با او در نیست زین قبل بنده را مصحفات شاهد حال
سجده کاه ملک تو بود دستی — با ملک در فلک تو بود دستی — کر کنون فکر او کنی در کار
آخر الجا وطن کنی ناچار — وار نه در پایکاه حیوانات — باز مانی بوقت عزت ووفات
غیر این علم در سبق مطلب — بشنو ای حرف و غیر حق مطلب
بس که بر هر بدی سجود کنی — سجده حق بکن که سود کنی — غیر حق هر چه هست نیش بلاست
غیر نابود و بود بود ضد است — دل بنابود از چه باید بست — که سر انکشت زان بباید خست
پیش کیر این عمل که در وجها — سود یابی ازان نه خسر و زیان — کر دهم این شرح را صریح بتو
خواندم این آیت صحیح بتو — چاره ساز و بر کشای طلسم — فتح این باب کن بقوت اسم
اسم حق بهر قرب حق کن ذکر — همه بکذار و صرف حق کن فکر — بمنز خرف مشو چو طفلان شاد
عاملانه بجو کلید کشاد — مکن از بهر کار رو باجهان — روز و شب یاد حضرت سبحان
یا بحق از برای حق میکن — عمر صرف قضای حق میکن — خوب و زشت جهان قلیل و کثیر
همه بر کام خویش ساخته کیر — نکران کن که با تو وا ماند — مرت از تو باز نشناسند
کفتهای عیانی بی دل — بشنو بر حق و مران باطل — دیده بکشا که زنده دیکر

آوردت با خلاصه پیش نظر — زبده الاسرار با خلاصة الاذکار — بدان فتح الله قلبک بغفران

الاسرار که بعضی از بزرکان چنین بیان فرموده اند که روزی که قمر را با سعدین نظر
دوستی اتصال باشد بتواند شعد حروف قمر را با حروف کواکب سعدین امتزاج داده تکسیر

باید کرد که محبت را مفیدست والعکس بالعکس و دیگر گفته اند که عمل بر جمیع کواکب بدین نوع
باید نمود که صدر وقتی روزی که نظر دوستی باهم داشته باشند و کوکب یازاید طالع مطلوب را
باید دید که چیست و ابتدا ببرج باید کرد که کوکب مزبی طالع انجا باشد بشرط خوشحالی
ان کوکب و اگر اتفاقا در برج طالع مطلوب باشد بهتر و صرف از برج که کوکب مزبی
طالع انجا واقع است باید نوشت و بعد ازان حروف خانهای دیگر کواکب که بنظر دوستی
باهمند با او ضم باید کرد و امتزاج داده تکسیر باید نمود که بجهت محبت و الفت مفیدست
والعکس و بالعکس این هم گفته اند که در دوستی کواکب و دشمنی اسیان این اسرار مخفیست
و هر کس در باب دوستی و دشمنی کواکب طریقهٔ اختیار کرده اند مخفی است و هر کس در باب
دوستی و دشمنی کواکب طریقهٔ اختیار کرده اند و انچه حضرت سیادت منقبت امیر سید
حسین اخلاطی قدس الله سره العزیز فرموده او نست که هر کوکبی را که بیوت مقابل هم است فیما بند
ضدهم اند و انچه خانهای شرفشان برابر هم واقع است مخالف یکدیگرند و بعضی برین رند
که مشتری مجموع کواکب را دوست میدارد الا مریخ و زهره مجموع کواکب را دوست میدارد
الا زحل و زحل مشتری و شمس و قمر را دوست میدارد و عطارد قمر را دشمن میدارد
و مشتری و زهره را دوست میدارد و زحل عطارد را و مریخ را دشمن میدارد و رأس
و راس مشتری و زهره را دوست میدارد و زحل و مریخ را دشمن و ذنب مریخ را
دوست میدارد اما نوعی دیگر دوستی کواکب را باهم چنین بیان کرده اند که انچه

بیکدیگر

بیکدیگر نکوان و بجوهرها شند باشند دوستهم اند چون مریخ که موافق آفتابست
در کردی و خوشکی و خداوند شرف او خوانند و موافقت زهره و قمر و موافقت زهره و مشتری
که به سعادت یکدیگر را خواهانند و نوع مریخ و کواکب در طالع بدین نوع است عطارد در اول

زهره	زحل	آفتاب	مریخ	قمر	مشتری	راس	و ذنب
در پنجم	در دوازدهم	در هفتم	در ششم	در سیم	در یازدهم	در هشتم	

هر کدام مقابل نوع شانانست و مجموع تقرنات جزوی و کلی در اعمال غریبه موقوف
ریاضات شاقه است و اعتکاف خلوت و صوم و ترک اکل حیوانی و طهارت باطن و ظاهر
و بخور لایق و شرط واجب در این اعمال رخصت استاد عالم عاد نست که بی این هیچ عمل
نتیجهٔ نمی بخشد بل عین مضرت می شود و گاهی که کواکب را خطاب کنند شرط دیگر دارد
که بان شرط باید کرد و ان شرطان است که چون خطاب کنند باید که قمر در جیب یا در دلو
باشد و بنظر تسدیس باشد یا تثلیث با زحل متصل باشد و خطاب عل و وقتی باید کرد
که قمر در جوت یا در قوس باشد و بنظرات تثلیث و تسدیس باشند کوکبین و مشتری و
مستقیم و صاعد باشند در ان ساعت و بپردازند از مناحس و اگر زهره نیز ناظر باشد
بهتر است و خطاب یخ و وقتی باید که قمر در اسد باشد و متصل به شمس باشد
بنظرات سعد شمس صاعد و شمالی باشد و اگر در برج جوزا باشد شاید و باید
که هر دو از خسوف و کسوف دور باشند و قمر در طریقهٔ صحیحه نباشد

در خواندن

منقلب باید کرد که قمر در برج منقلب باشد

وخطاب ص وقتی باید که قمر در وتد باشد یا ناچار در میزان و اکر زهره در خانهٔ
خود باشد اولیست و بنظرات سعد باید که بهم متصل باشند و اکر زهره ضا عد
بود در راجع نبوده باشد و مخفی نبوده باشد در تحت الشعاع و مقبول باشد
وخطاب د وقتی باید کرد که قمر در سنبله یا در حوزا باشد و بنظرات سعد با عطارد
متصل باشد و عطارد مستقیم باشد و از مناحس دور و مخفی نباشد و اکر در شرف باشد
که برج سرطان است و بنظرات سعدین مسعود باشد طبتر و خطاب ه وقتی باید
کرد که ماه بشرف رسد یا در خانهٔ خود باشد که برج سرطان است و بنظرات سعدین
مسعود باشد و زاید النور بود و در از خوف و تحت الشعاع و ترکیب حرفات
تو کب را که قبل ازین تفصیل شده نکسیر باید کرد که شانزده کلمه از ان حاصل آید و ان
کلمات را بترتیب اعراب فتح و ضم و کسر و جزم باید کرد که بخوانند و مدو قواعد حضرت
سید حسین اخلاطی نکسیر حروفات کواکب چنان تدارایافته که هر کوکبی را که چهار حرف
هست در وقت حاجت چنان ترکیب کنند که بیست چهار کلمهٔ غیر مکرر از ان صورت
بندد در طول اعرابش بقاعدهٔ که کفته شد بکنند و در هر ساعتی از ساعات ۲۴
کانهٔ شبانروزی یک کلمه را ذکر کنند باعزیمت و ابتدا از ساعت خاصهٔ خورشید تا
شود و این سر نیست از اسرار و هر کس را در این دستی نیست مکر شخصی که موفق از
حق بوده باشد و قاعدهٔ تکاسیر خواه صدر و مؤخر و خواه نکسیر طولی بوضا

ان کوکب باید که نوبت ساعت خاصهٔ

صاحب وقوف پوشیده نخواهد بود که بچه منوالست و داشتن اختیارات بخوبی
در این اعمال از ضروریاست و هر مبتدی که متوجه این نمی تواند شد حالا بطریق انموذج
امتزاجی باسم ط و مطا مثالی نموده می شود و در هر امر از امور هین انموذج در
طریق کافیست ط احمد عطا کمال کوکب زهره امتزاج الجمع این است اشک
حرم مطا دزل این چهار کلمهٔ ترکیب داد بر لوح چهار در چهار بساعتی سعد با ساعت مشتری
موفق باید رقم زد که بجهت الف مفید است دیکر فرضا کشف علوم مقصود محمود است و
اسمای مناسب این مقصود باشد و علیهم است و امتزاج مجموع چنین باید کرد کلم الله
شقو فعو این هشت کلمهٔ ترکیب داد بر لوح هشت در هشت که خانهٔ مشتری است
موفق باید کرد بشرط سعادت مشتری و ساعت او و طالع موافق مقصود و اسمای
کاشف و علیهم را بعد جمل معین ذکر باید کرد یا انکه بعد مجموع باید خواند که
اولاست دیکر فرضا اسم ظا و اسم مطا هر یو نکسیر کرده شده بنوعی که سطر نهم
مکرر نکشته اکنون در حروفات مسطور ملاحظه باید کرد که اسمی یا دو اسم یا بیشتر
از اسمای الهی شاید چهره کشوده باشد و کر اصلا ناهیچ اسم ظاهر نشده باشد در ان حروف باید
ملاحظه کرد که اسمی چند از اسمای الهی که حروفات ان در نکسیر موجود باشد بقدیم و
تاخیر بیرون نویسند و اسامی ملایکه و حروفیات و روحانیات و جن شیاطین هم ازین قبیل و اسماء
ملایکه اینهاست که نوشته می شود با اسمای روحانیات و جن که در حروف ان تامل

کرده هر اسم از این اسما که حروفش در تکسیر موجود باشد بیرون نویسند و اسمای ملائکه
اینهاست جبرائیل صدائیل اسرافیل عزرائیل روفائیل میکائیل اسمائیل
و اسمای
بعضائیات اینهاست شمهروش فندبعه جوقان میزوبه احمر ابیض هذب
و اسمای
شیاطین اینهاست مقصوش عینیته خناس سیدرت ابوهره طارث مهقال
و بعضی گفته اند
که ملائکه حروف باید دید که اگر باشد بیرون نویسند و بخوانند و اسامی ایشان
فرضا اینهاست اشکی بیل کابیل احد وبابیل و امثال ذلک و از اسماء الله آن مقدار
که توان بیرون نوشت که حروفات آن در تکسیر باشد بیرون نویسند و بخوانند
بغویت مشغول شوند و بعضی بر آنند که بواسطهٔ تخالف در اعراب حروف گاه هست
که تلفظ کلمه دشوار است زیرا که وقت هست که دو حرف از یکجنس در کلمه واقع
می شود و اعرابش از قرار اعراب طبایع حروف یکی خواهند بود و در خواندن مشکل
می باشد پس اولا و اسب آنست که هر کلمهٔ چهار حرفی که واقع شود قطع نظر او
اعراب طبایع حروف نمود حرف اول آن کلمه مفتوح و ثانی مضموم و ثالث
مکسور
مجزوم و رابع مجزوم باید نمود که در خواندن اساسست دیگر چون حروف
اسمی یا هر چیزی البته حرف کوکبین یا دو کوکب یا زیاده خواهد بود و مجموع آن
از بیست و هشت حرف بیرون نیست پس صحت عمل آنست که اسم مطلوب
تنها بسیط کرده تکسیر تام باید نمود که مساکر امتزاج کلی حاصل کرده و بعد از آن

جملهٔ

جملهٔ آن کلمات را به اعراب فتح و ضم و کسر و جزم قرار داده بان تکلم کنند و مجموع را
در چهار طبیعت بعمل آورند و هیچ حرف را بغیر مراتب قرار طبیعت ندهند
اکنون فرضا علوم مقصود و مطلوبست و تکسیرش چنین باید کرد که نموده
می شود و اعرابش همچنین که در همین کلمات واقع شده و این تکسیر بدین نوع
در بیست و چهار کلمه تمام می شود و اغوذجش اینست ع ک ل و م
دیگر گفته اند که در اسماء الله یا آیات قرآنی یا دعا نظر
باید کرد که مفیدست و عدد خواندن همان عدد مقصود ع و م ل
می باید که باشد و شرطش آنست که حروف مدعا در اسما یا در آیات ع م و ل و
یا در دعا بترتیب واقع باشد بی تقدیم و تاخیر و مقلوب بعض و مقلوب مستوی
نباشد اگرچه بعضی بر آن رفته اند که اگر حرف اول مقصودی که دارند در اسما یا
در آیات یا در دعا پیش از حروف باقی واقع باشد و بواقی را تقدیم و تاخیر کرده
بوده باشد جایزست اما بهتر آن است که مجموع حروف مقصود بترتیب واقع باشد
مگر بجهت ضرورتی که مقلوب مستوی می باید مقلوب بعضی و فرضا جهت مثال
و اغوذج در این آیه که مسطور می شود ملاحظه باید نمود که چه حال دارد
و آیت اینست بسم الله الرحمن الرحیم ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله
بالغ امره قد جعل الله لکل شئ قدرا در این آیه فرضا اسم علی منصوب واقع است

ع ک ل و م
و ع ک ل و م
ع م و ل
ع م و ل و

سمای مولی که در زیر دارد اسما یا آیات یا دعا موجود است یا نه
چون موجود نباشد آن اسما یا آن آیات یا دعا را مساوی ست با یکدیگر

واسم حسن نیز زیرا که اکنون نون مکرر بعد از سین حسبه هست وکلمهٔ بالغ
مقلوب مستوی غلاست وذکر این آیهٔ شریفه جهة هر مقصود ومراد که معانی
ان در معانی این آیة باشد مفیدست وبجهة دفع شر اشرار از خود مفاید داراد
واز اسمای الله‌ی انچه در این آیت هست اینهاست الله وکیل غالب غلاب
فتاح مفتح حسیب جمیع جاعل کفیل قادر قیوم قدیر قوی جبار
جابر شافی وافی واقی مغنی غنی ومجموع حروف این اسامی کریمه در آیت مذکور موجود
هست اکثر بترتیب حروف منصوب واسمای ملایکه نیز انچه در این آیت حروف ان
هست اینهاست جبرایل میکایل اسرافیل واسمای روحانیات هم از این قبیل
موجودست مشهورش احضر برقان اکنون وقتی که متوجه عملی ازین اعمال
استخاره باید نمود ودر استخاره صورة استخاره را باید حاصل کرد که شروع کند در این استخاره
داشته باشند وبعد ازان جهت هر مقصود استخاره کنند ودعائی که در وقت
بعد ازان ممکنست که از استاد رخصت اعمال داشته باشند وبعد ازان جهت هر مقصود استخاره
استخاره باید خواند این ذات وبعد از نماز خفتن نماز استخاره می باید کرد وبعد از
نماز صلوات بر پیغمبر ص واو لاد باید فرستاد صد نوبت وبعد ازان همین دعا که نوشته
می شود مکرر می باید خواند تا خواب غلبه کند ودر خواب روند واگر صورت استخاره
در خواب استخاره نمود بهم متوجه شوند والا نه لا ودعا اینست اللهم اغفر لی
ولجمیع المؤمنین والمؤمنات سیما اهل المکاشفة واکشف لی هذه المهمة
یا کافی المهمات برحمتک یا ارحم الراحمین پس بعد ازان که صورت حال در خواب

مبرهن

مبرهن شد در حضرت اعتکاف خلوت حاصل شده متوجه خلوت شود دعا خواند این
باید شد وباید دانست که هر گاه که تقویم قمر با تقویم کوکب کف الخضیب یا باز حل
قیطورش مقابل شود البته دعا مستجاب شود هر گاه که آفتاب در اول درجهٔ
برج قوس باشد ودو ساعت ودو دقیقه ازان روز بگذرد که ابتدای طلوع سرطان است
که مسیر دو کف الخضیب بوسط اسمانی وسیر وسطانی یکدرجه در دو ساعت و
دو هر ماه یکماه بر حمل قیطورش ویکبار کف الخضیب میرسد واقف باید بود که ساعت
مشروح بخواهد که مستجاب است انشاء الله تعالی باسم کواکب وتاکر الوقت وقوله تعالی
چنانست که در خلوت اسمای الهی ذکر کنند یا ایات قرآنی یا ادعیات ماثوره وانفاق
خلوت با غیر ایات خواندن نکنند وبجهة تراید معرفت در کار باشند نه از جهت اغراض
دنیا وچه خداوند کرامت نشست ودر همان معنی که گفته شد اگر بکار دارند باعث حصول
مدعیات صوری ومعنوی است نه انکه خالی از آفت بلی محتاج باید که این را نتواند او را دور
انکار از جهت ترقیات معنوی وحصول معرفت الهی نخواهد داشت وفضیلت مستحسن است این نسخه را نسوزند وبشما
نخواهد داشت وفضیلت مستحسن است این نسخه را نسوزند وبین فرو برند همان نقوش را نسوزند مکن

نقوش عاکر که در هلکی بکذری از سیر ادق فلکی نه فسونی کنی که با ابلیس
همنشین باشی وانیس جلیس کرت انصاف در ضمیر بجاست این تفاوت نکر که بینهماست
واین تفاوت نداری این پیشت وای بدین دولت یکیست چشم انصاف برکشا وببین

که کدامست از این دو هست بهین ... ایت

انچه به باشد از کزین باری ... با ملک در فلک نشین باری

وارنه او آب صحبت شیطان ... هست موجود بی عزایم ان

نیست حاجتی به ان تسخیر ... شیر مردان که این سبق خوانند

جلب کردند سوی خویش ملک ... تا رسیدند تزد دستان فلک

جلب ابلیس انچه میخوانی ... او ترا جلب میکند بیوست

حاجتش نیست تا تو بر خوانی ... که در اید ترا بهمانی

که کند شخص هر شیطان ذکر ... ذکر و تسبیحهای روحانی

حق کند در باطل آرد روی ... تا کند زوجهٔ جدا از شوی

زندان بهر این دو کار نفس ... بکند هر دمم از آری

حاش لله که علم این نبود ... عامل علم اینچنین نبود

کفر عامل محققست انجا ... انچه در این علوم اهل تمیز

هست بی شبهه صلح ذات البین ... ناشود بر طرف شما مت و شین

نص تنزیل شاهد انست ... انما المؤمنون اخوه ترض

واتقوا الله هر که میداند ... بجز از فا تقوا نمی خا ند

سر نباید کشید در هر باب ... خاصه در این طریق کان بیقین

این همه گفتم و امیدم هست ... که بد بد کس در این نیابد دست

سوره

سوره فاتحة الکتاب باید نوشت که مفید است انشاء الله تعالی فایدهٔ قرائت فاتحه طریق قرائتش

صد و چهل و سه نوبت است و در هر نوبت که به ایاک نستعین رسند مراد از خواطر

باید کنند اید و اگر بجهة سلامتی سفر خوانند در اهدنا الصراط المستقیم سلامتی سفر

در خواطر بکنند اند و بجهة دفع خوف از خصما و دشمنان در غیر المغضوب علیهم مقصود را

در خواطر باید کنند اید و بجهة اندیشه در عواقب امور در ولا الضالین مقصود باید

خواست و اشارهٔ سورهٔ کریم فاتحه بسیار اختصار اینهاست و الرحمن الرحیم اشارهٔ

محبت است و در مالک یوم الدین اشارهٔ مال و جاه و در ایاک نستعین اشارهٔ مقصود

کلی و جزوی و در اهدنا الصراط المستقیم اشارهٔ سلامتی سفر و در غیر المغضوب

علیهم اشارت دفع اعادی از خوف و بجهة هر مهم که بوده باشد سورهٔ مذکور بعدد

همان قرآوت باید کرد و لیکن این معنی موقوف بان است که این کس چهل روز متعاقب

هر روز وقتی معین فاتحه را صد و چهل و سه نوبت لا للغرض خوانده باشد

بعزیمت اجابت روحانیات و بخور بکار داشته باشد تا بعد از ان بجهة هر مهمی

که بخواند مفید آید و اگر بجهت هر مهم بعد از ان نتواند خواند بیست و یک نوبت

بخواند و همه بخور بسوزانند و حضور غایب را طلب کنند و بجهة محبت به دانهای

فلفل باید دمید که بنام مطلوب در آتش اندازند بدفعات و بگویند احرقت قلب

فی محبت فلان بن فلان

فلان بن فلان و اگر بشیرینی خوانند و بطعام خورانند مفید است و باعث الفت است

فایده

هر که میخواهد بجهت غایب که از سفر باز آید سه نوبت بخواند و هر نوبت که

واگر بچیزی تلخ یا ترش خواند و به دو شخص دهند که بحرام باشند به نیت تفرقه
سیصد البته جدا شوند و تایب کردند ما بجهت سلامتی سفر چهل و یکنوبت می باید خواند
و باسم مطلوب که فرضا نام او محمد باشد نود و دو نوبت می باید خواند و بجهت بسیار
قرض ... ا نوبت می باید خواند و بجهت صحت ۹۸ عم و بجهت مرض ۱۰۴ و بجهت
محبت ۵۸ عم و بجهت کشف ارواح ۱۰۲ و بجهة تسخیر جن ۱۰۲ می باید خواند و رضا
بجهت محبت بین الشخصین اینچنین عمل باید کرد که مثلا فاطمه محبت علی جمعش باین
۱۳۵ ۴۵۲ ۱۱۰ ۹۹۵
عدد می باید خواند که مفید است انشاء الله تعالی و هنگامی که چهل روز لا للفرض قرات
فاتحه بنوعی که گذشت کند در هر روز بیست و یک نوبت بعد از فاتحه این دعا
خواند اللهم یا غیاث المستغیثین اغثنی و ادرکنی بلطفک الخفی فکفی لا
اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین اللهم اکفنی فی کنفک الواقی المنیع
الساتر الکافی و اغنی فی سعة رزقک و وسیع جودک و نوالک نام جنین است بسم الله
الرحمن الرحیم یا من هو الله الذی لا اله الا هو و انت الرحمن الرحیم الملک ا
لقدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر الخالق البارئ المصور
الغفار القهار الوهاب الرزاق الفتاح العلیم القابض الباسط الخافض الرافع
المذل السمیع البصیر الحکم العدل اللطیف الخبیر الحلیم العظیم الغفور الشکور
العلی الکبیر الحفیظ المقیت الحسیب الجلیل الکریم الرقیب المجیب الواسع

الحکیم

الحکیم الودود المجید الباعث الشهید الحق الوکیل القوی المتین الولی الحمید المحصی المبدی
المعید المحیی المحیت الحی القیوم الواجد الماجد الواحد الاحد الصمد القادر المقتدر
المقدم المؤخر الاول الاخر الظاهر الباطن الوالی المتعالی البر التواب المنعم
المنتقم العفو الرؤف مالک الملک ذی الجلال والاکرام الولی المقسط الجامع الغنی
المغنی المعطی المانع الضار النافع النور الهادی البدیع الباقی الوارث الرشید
الصبور الصادق لیس له الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وصلی الله
علی محمد و آله اجمعین بعدد کونونا ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
امنوا ربنا انک عفو رحیم تمت بالخیر حاله الحمد کین کتاب شریف یافت اتمام از عطای لطیف
شرح این زبده باخلاصه تمام شد مرتب بچهارده ایام چهارده روزم از خلاصه
صرف شد بر این خلاصه ذکر کرچه شرح رموز مختصر است لیک بحری بر از در و گهر است
قدر این نسخه جوهری داند نه حریفی که صرصری داند انکه یاقوت از زجاجه جدا
نکند فرق این بروست حرام این کهرها فراخور کوشش است که نعشقش دران پرخوشش
خام طبعان زپختکان دورند کر نیابند هیچ معذورند هست امیدم از کریم غفور

که از این دست غیر باشد دور | هر که انصاف نبودش در دل | نبودش هیچ از این در دعا صلی
نبرد راه مطلقا بر صور | چشم بندش بود ز مور کنور | صاف جانان که دیده وربا شند
وان بدو نیک با خبر باشند | زین گهر شاد مدام ز یور باد | کام ایشان از این میسر باد
من که این ره کناده ام بر کنج | مدتی برده ام در این ره رنج | از غرض دور بوده جان و تنم
تا شده راه جان در این وطنم | صفت کر بر تو کرده ام اظهار | بنده را مفتنا مده بکنار
خون دل خورده ام در این وادی | کرده انعام پیرم استادی | بوده استاد فیض پیرم و بس
هیچ در یوزه ام نبوده ز کس | نفس پیر بی بیاض و سواد | داده از این هنر مرا ارشاد